

من و آقای «خ» – روایت آشوری

توحید آشوری، ارتداد و اعدام، بخش سوم

تاریخچه احکام ارتداد و تکفیر در جمهوری اسلامی ایران - ۲



محسن کدیور

۲۸ شهریور ۱۴۰۳

قسمت اول: مراجع تقلید و حکم ارتداد (۱۱ خرداد ۱۴۰۳)

قسمت دوم، بخش اول: آشوری، انقلابی عدالت‌خواه (۳ مرداد ۱۴۰۳)

بخش دوم: توحید آشوری و خامنه‌ای (۲۸ مرداد ۱۴۰۳)

چکیده بخش دوم:

به شهادت تقریرات موجود، آشوری حداقل به مدت چهارده سال، از سال ۱۳۳۳ در دروس خارج فقه و اصول آقای میلانی شرکت کرده است.

یکی از آثار منتشرنشده آشوری «برداشتی از قرآن» تفسیر سوره‌های حمد و بقره به شیوه انقلابی است. توحید آشوری در سال ۱۳۵۵ با دو ویرایش، حداقل سه بار چاپ شده است. با اینکه تعداد صفحات دو ویرایش به ظاهر یکی است، اما هفت صفحه به کتاب افزوده شده است.

مراد آشوری از توحید، «یکتاسازی» یا سوسیالیسم است. او از جهان‌بینی الهی دفاع کرده و در سراسر کتابش شخصاً موحد است.

خداناباورانی که برای رهایی انسان‌ها مبارزه نمی‌کنند، و انگیزه مادی و حیوانی دارند، مشرک هستند. هم‌چنان‌که موحدانی که در عمل مستبد و استثمارگر یا مدافع استبداد و استثمار هستند هم عملاً مشرک محسوب می‌شوند، و باید با آنان مبارزه کرد.

آشوری در پاورقی پرمناقشه افزوده به ویرایش دوم، جمعی از خداناباوران اهل مبارزه را هم عملاً ملحق به قلمرو توحید نمود. این پاورقی مهم‌ترین مستمسک حکم ارتداد نویسنده‌ای شد که در نظر و عمل مسلمان بود. آشوری کتابش را قبل از انتشار برای اظهار نظر به خامنه‌ای داده بود. کتاب بر اساس تأییدنامه کتبی خامنه‌ای به ناشر منتشر شده است!

خامنه‌ای از حوالی سال ۱۳۵۶ در زمره منتقدان آشوری قرار گرفت، متدینین را از پرداخت وجوهات شرعیه به آشوری و دعوت وی به مجالس مذهبی منع کرد.

حواشی خامنه‌ای بر «جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی مذهبی ایران» رسول جعفریان که در سال ۱۳۸۵ به کتاب افزوده شده، با روایت متقدم ایشان چند اختلاف جدی دارد.

خامنه‌ای که ادعا کرده بود «مطالب کتاب توحید از من است و آشوری به نام خودش چاپ کرده است»، یا توحید

آشوری شرح «جزوه توحید» من است، در روایت متأخر، آن را «شرح بیرون از متن» نامید! اگر آشوری در زمان انتشار توحید متأثر از مجاهدین خلق بوده باشد، چگونه خامنه‌ای برای چاپ کتاب چنین فرد منحرفی به ناشر خود نامه نوشت؟! و چگونه چند ماه بعد از انتشار کتاب، آشوری را «مردی زحمتکش، فاضل و متدین» می‌دانسته که «اگر همین‌گونه ادامه دهد در آینده اسلام‌شناس بزرگی خواهد شد» و با نظر آن‌ها که گفته بودند آشوری در کتاب توحیدش کمونیست شده است مخالفت کرده بود؟! خامنه‌ای در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» «جامعه بی‌طبقه توحیدی» را به رسمیت شناخته است. این کتاب و مقاله «روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا» با کتاب توحید آشوری همسو هستند! به احتمال قوی «جزوه توحید» خامنه‌ای تفاوت چندانی با توحید آشوری ندارد. بهترین راه ابطال این ادعا، انتشار «جزوه توحید» است.

بهترین راه شناخت افکار یک نویسنده آثار اوست. تقریرات فقه و اصول حبیب‌الله آشوری از درس آقای سید محمدهادی میلانی، پایان‌نامه کارشناسی وی در دانشکده الهیات دانشگاه مشهد به راهنمایی سید جلال‌الدین آشتیانی، ترجمه کتاب «علل گسترش اسلام» سرتوماس آرنولد از ترجمه عربی آن، مقاله «از دیدن درد خلق احساس رنج می‌کرد» در یادنامه علی شریعتی، کتاب «نگرشی به نهج‌البلاغه و تاریخ»، تفسیر «برداشتی از قرآن»، و بالأخره مهم‌ترین اثر وی «توحید» تا کنون معرفی و تحلیل انتقادی شده‌اند. در این بخش شش اثر دیگر وی برای نخستین بار معرفی و تحلیل انتقادی می‌شوند. در حد اطلاع حتی نام چهار اثر از این شش اثر برای نخستین بار در جایی مطرح می‌شود. پنج اثر آن جزوات سیاسی حبیب‌الله آشوری هستند که کمتر از یک سال قبل از پیروزی انقلاب نوشته، تکثیر و توزیع شده‌اند. این جزوات پنج‌گانه که به دلیل شرایط امنیتی آن زمان بدون نام نویسنده حداقل در سطح خراسان توزیع شده‌اند، بهترین اسناد شناخت اندیشه سیاسی آشوری در آستانه پیروزی انقلاب است. بدون مرور و بررسی این جزوات، هرگونه داوری درباره آشوری ناقص است. ششمین اثر که متن مصحح و محقق کامل آن در کنار تحلیل انتقادی آن برای نخستین بار منتشر می‌شود، رساله منحصربه‌فردی است که وی درباره مناسبات خود و سیر تحول روابطش با سید علی خامنه‌ای نوشته است. این رساله دست‌نویس زوایای پنهانی را از روابط این دو نفر که از فعالان فکری سیاسی دهه پنجاه در خراسان بلکه ایران بوده‌اند، آشکار می‌کند. با توجه به اینکه نظر خامنه‌ای درباره آشوری در پاورقی کتاب جعفریان منتشر شده است، لازم بود نظر متقابل آشوری هم درباره خامنه‌ای منتشر شود تا با کنار هم قرار دادن این دو نظر، به حداقل بخشی از روابط پیچیده این دو دوست سابق و منتقد لاحق پی ببریم. با این تفاوت که یکی خیلی زود به‌ناحق اعدام شد، و دیگری هم با بازی روزگار، دومین رهبر جمهوری اسلامی ایران شد. مسلماً این رساله برای مقام رهبری هم تازگی دارد و ایشان را به فکر فرو خواهد برد. آن‌چنان‌که در بخش قبلی گذشت در روایت خامنه‌ای ابهاماتی است. با تحلیل رساله آشوری معلوم می‌شود که در روایت آشوری هم ابهاماتی

است. اما هر دو روایت در کنار هم برخی ابهامات را رفع کرده و زوایای متعددی را روشن کرده‌اند. کوشیده شده تا مورخانه و حتی الامکان بی‌طرفانه مفاد این رساله و پنج جزوه سیاسی آشوری تحلیل انتقادی شوند. به دنبال تأیید یا رد موضع سیاسی خاصی نبوده‌ام. دهه پنجاه دوران نوجوانی و جوانی راقم این سطور است و آنچه برایم اهمیت داشته کشف وضعیت فکری مسلط آن دوران است.

پرسش‌هایی که مطرح کردن آن‌ها در این مقدمه می‌تواند مفید باشد به این قرار است: آشوری چه کتاب‌هایی را مطالعه می‌کرده و اطلاعاتش از دیگر مکاتب، خصوصاً مارکسیسم و کمونیسم، چقدر بوده است؟ موضعش درباره استقلال و تمامیت ارضی ایران چه بوده است؟ تحلیلش از اوضاع و شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زمانه‌اش چه بوده است؟ بر چه مبنایی اوضاع را تحلیل می‌کرده است؟ نگاهش به مبارزه با استبداد و استعمار از کدام منظر بوده است؟ مشخصاً به مارکسیسم چه نگاهی داشته است؟ تفاوت اساسی‌اش با تفکر رایج اسلامی دهه پنجاه در چه محورهایی بوده است؟ درباره مالکیت خصوصی چگونه می‌اندیشیده است؟ نظرش درباره روش مبارزه چه بوده است؟ درباره سازمان مجاهدین خلق چگونه می‌اندیشیده است؟ نظرش درباره تغییرات ایدئولوژیک اکثریت اعضای سازمان از اسلام به مارکسیسم در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ چه بوده است؟ درباره ترور اعضای مسلمان مجاهد به دستور مرکزیت مارکسیست شده سازمان چه نظری داشته است؟ درباره همکاری مبارزان مسلمان و مارکسیست چه می‌اندیشیده است؟

آیا آشوری کمترین حساسیتی درباره مرزبندی اعتقادی موحد با غیرموحد به معنای متعارف آن داشته است؟ با توجه به اینکه منتقدان کتاب توحید طیف متنوعی را تشکیل می‌دادند، از معدودی که فتوا به کمونیست بودن و ارتداد و تکفیر نویسنده دادند، تا اکثریتی که بدون چنین نسبت‌هایی محتوای آن را نقد می‌کردند، آیا آشوری به تفاوت این مخالفت‌ها و انتقادات توجه داشته است یا نه؟ نظرش درباره منتقدان ماتریالیسم فلسفی (الحداد مادی) چه بوده است؟ علت اصلی اختلاف نظر شدید خامنه‌ای و آشوری چه بوده است؟ کتاب توحید در این اختلاف نظر نقش اصلی یا فرعی داشته است؟ از نظر خامنه‌ای ماده اصلی اختلاف چه بوده است؟ از نظر آشوری ماده اصلی اختلاف چه بوده است؟ چرا نظر خامنه‌ای در سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۶ درباره کتاب توحید تحول ساختاری یافته است؟

آنچه در این تحقیق بیش از جزئیات اندیشه و روابط آشوری و خامنه‌ای اهمیت دارد، وضعیت تفکر دینی و سیاسی مسلط در این دوران است. چگونه شاکله فکر دینی در این زمان بالا و پایین می‌شده است؟ قضیه «مارکسیسم اسلامی» چقدر در این زمان جدی است؟ چرا آشوری چه به لحاظ عملی و چه به لحاظ نظری این مقدار از بسیاری از متفکران مذهبی زمانه خود فاصله گرفته و در عین حال، کتاب و آرائش به شدت مورد استقبال جوانان و مبارزان آن دوره واقع شده است؟ از فراز و فرد آشوری چه عبرت‌هایی می‌توان گرفت؟ در این بخش و بخش بعدی مدار نظر حوزه نظری و فکری است. در بخش پنجم به قضیه تلخ اعدام وی خواهم پرداخت.

این بخش شامل سه مبحث به شرح ذیل است: معرفی و تحلیل محتوای جزوات سیاسی آشوری، معرفی و تحلیل محتوای رساله «من و آقای «خ» - روایت آشوری» و متن کامل مصحح و محقق رساله «من و آقای «خ» - روایت آشوری».

مبحث اول. معرفی و تحلیل محتوای جزوات سیاسی



در این مبحث پنج جزوه آشوری در ضمن پنج بحث به شرح ذیل معرفی و تحلیل انتقادی می‌شوند: «از کارتر تا تبریز»، «رفرم یا انقلاب»، «الفبای مبارزه»، «امپریالیسم چیست؟» و «الفبای انقلاب». نتیجه مبحث در انتها عرضه می‌شود.

بحث اول. از کارتر تا تبریز: تحلیلی از جریان‌های اخیر

جزوه سیاسی در ۱۹ صفحه دست‌نویس فاقد تاریخ که - بعد از چهل‌م کشته‌شدگان قم در تبریز (۲۹ آذر ۱۳۵۶) - باید حوالی اسفند ۱۳۵۶ نوشته شده باشد. عبارت آغازین: «بسم الله الرحمن الرحيم. إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْأَمْثَلَاتِ حَزَزَتْهُ التَّقْوَىٰ عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ. [نهج البلاغه، خطبه ۱۶] البته آن کس که عبرت‌های (جمع‌بندی‌های تجربیات) انقلابات گذشته برایش آشکار گشته و آن‌ها را در دست دارد، تقوا از این که در شبهه‌ها فرو رود مصونش می‌دارد. از کارتر تا تبریز: تحلیلی از جریان‌های اخیر. چرا دستگاه حاکمه ایران به خشونت وحشیانه خود در مقطعی از زندان تخفیفی داد، جمعی از زندانیان سیاسی را آزاد کرد و در داخل زندان نرمش بیشتری را در محدوده استبداد و ارتجاع نمایان ساخت...؟!» (ص ۱)

خلاصه جزوه آشوری به قلم خودش چنین است: «تحلیل این مسائل و پاسخ بدین سؤالات برای درک عینی مرحله تاریخی جنبش خلق ایران به پیشگامی مسلح بسی ضروری می‌نماید... قاعده سیاست عمومی دموکرات‌ها پایه بر به‌اصطلاح خوشنودسازی هرچه بیشتر ملت‌ها دارد تا به مثابه سوپاپ، دیگ جوشان خلق‌ها را از نزدیکی به انفجار

باز دارد. ... دیکتاتوری وابسته ... امید داشت با آزادسازی برخی، جناح‌های مذهبی و غیرمذهبی را نیز به‌جان هم اندازد و خود ... از آب گل‌آلود ماهی بگیرد ... باشد که با میدان دادن به نیروهای رفرمیست و فرصت‌طلب و ارتجاعی و امثال آن‌ها سدی از آنان سر راه همهٔ نیروهای مبارز و ضددیکتاتوری اعم از مسلمان، ناسیونالیست و غیرهم و نیز سر راه انقلاب پیشتاز مسلح خلق پی‌ریزد و با دادن سهمی به رفرم از جنگ انقلابی رهایی یابد.» (ص ۳-۲) تحلیل و تجویز آشوری: «با حرکت خلق ... تضاد بین خلق و ضدخلق به اوج رسد و تا مرحلهٔ انفجار و آغاز انقلاب مسلحانه توده‌ای فرا آید.» (ص ۵) با مقایسهٔ ملل ویتنام و ایران به این نتیجه می‌رسد که «ملت ایران ... هنوز از آگاهی و شعور و حماسه درخور بهره‌مند نبوده و برای رسیدن بدین سان پایه‌ای سال‌ها و حتی بیش از یک دو نسل باید در بستر انقلاب و جنگ و آتش غلت خورد تا از وضع موجود که اندام کرختی را ماند که با سال‌ها ماساژ می‌تواند به‌حال آید و توان برخاستن یابد فراز آید.» (ص ۹)

شاهبیت غزل آشوری مرتبط با این تحقیق در توصیهٔ زیر است: «برخی رهبران به‌اصطلاح مذهبی [کشورهای اسلامی] نیز به‌جای این که تمامی نیرو را برای کوبیدن این غول - امپریالیسم مسلط آمریکا و سگ‌های زنجیری‌اش - متمرکز و بسیج کنند ... جاهلانه و یا خودخواهانه به‌نام دین و خدا سر مردم عوام ساده‌لوح را به بهائیت، وهابیت، مارکسیسم، کمونیسم و امثال آن (که گویی اینان خلق ما را تحت ستم دارند) بند می‌کنند و حتی مجاهدان از جان گذشتهٔ مذهبی [سازمان مجاهدین خلق ایران] را نیز که با بینش بلند خود نظریات مرتجعانهٔ آخوندی و ایده‌آلیستی اینان را قبول ندارند، بدین یاوه که اینان [مجاهدین خلق] نیز سر از مارکسیسم در خواهند آورد، نفی می‌کنند، غافل از این که اگر این‌سان کسانی [مجاهدین خلق] نفی شوند، برای اسلام آنان جز همان قشر عوام بی‌سواد و پرشور ولی کم‌شعور کسی نخواهد ماند. و در برابر این سؤال که پس نیروی متشکل و مسلح شما که بتواند انقلابی آزادی‌بخش و رهایی‌ساز اسلامی را به‌ثمر برساند و مورد قبول شما باشد کجاست؟ و برای این کار چه کسانی را دارید؟ جوابی نخواهند داشت. ... غافل از این که دانش مبارزه و علم انقلاب رهایی‌بخش [مارکسیسم] و تجربیات برخاسته از بستر رزم را مانند هر علم دیگر به حکم خود اسلام که *أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ* (به‌جستجوی دانش باشید ولو در چین) از هرجا و از هر مکتب و فلسفه‌ای می‌توان و باید آموخت که نه تنها مفید، بلکه ضروری خواهد بود.» (ص ۱۱-۱۰)

راه حل از زبان آشوری: «هر دردی درمان مخصوص خود را دارد. درمان؟! درمان راه [را] حسین‌ها، ابی‌ذرها، چه‌گورها، الجزایرها، کوباها، ویتنام‌ها، چین‌ها، فلسطین‌ها، ظفارها، آنگولاها و ... نشان داده‌اند. جنگ مسلحانه، حرکت پارتیزانی، مشی چریکی، با اتحاد نیروها، تشکل آن‌ها، صداقت آن‌ها، فداکاری آن‌ها، با داشتن دانش مبارزه [مارکسیسم]، تجربیات تاریخی از هرجا، از هر مکتب، از هر انقلاب ...» (ص ۱۵)

عبارت پایانی جزوه: «... تا خلأها پر شود و راه هموار گردد و حرکت ماشین انقلاب شتاب گیرد، به مقصد آزادی و نجات نزدیک شود و فرشتهٔ پیروزی و حیات را در آغوش گیرد، طبقهٔ محکوم حاکم شود و طبقهٔ حاکم فرو افتد. ل [حتی] *يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ* (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۶) به امید آن روز، با اتکاء به خدا و خلق، زنده باد پیشاهنگ مسلح پیشتاز، برقرار باد جنگ مسلحانه، پیروز باد نبرد پیشگامان خلق، پاینده باد انقلاب رهایی‌بخش ملت ایران.» (ص ۱۷) جزوهٔ «از کارتر تا تبریز» بهترین شاهد اندیشه سیاسی-مذهبی آشوری در اواخر

سال ۱۳۵۶ از زبان خودش است.

بحث دوم. الفبای مبارزه

«الفبای مبارزه»^۱ جزوه مختصری در ۱۷ صفحه تایپ شده است^۲ فاقد تاریخ، اما با قرائن درون متنی می باید نیمه اول تابستان ۱۳۵۷ نوشته شده باشد.^۳ جزوه این گونه شروع می شود: «بِسْمِ اللَّهِ الْبَصِيرِ الْمُنْتَقِمِ. خُذُوا حِدْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انْفِرُوا جَمِيعًا [نساء: ۷۱]» «هوشیاری انقلابی گیرید و در شکل هسته های سه یا چهار نفری یا به صورت شبکه ای نیرومند و سرتاسری بسیج شوید.» مبارزه را یاد بگیریم. از سطح به عمق برویم. مبارزه را از سطح به عمق ببریم. چرا مبارزاتمان همچنان در سطح مانده است؟» (ص ۱)

مبارزه هم باید رهبریتش شناخت داشته^۴ و کسب صلاحیت انقلابی کرده باشد، هم باید طرف و هدف و مشی و تکیه گاه و پیش قراول و تاکتیک و استراتژی و... اش مشخص و درست باشد و هم باید بر مبنای دانش مبارزه و مخصوصاً بر مبنای دانش مبارزه جریان یابد.» (ص ۲) «مبارزه را باید یاد گرفت، به دانش مبارزه باید مجهز گردید، قانون مندی عام آن را باید آموخت و با شرایط خاص موضعی تلفیق کرد تا تئوری آن به دست آید و در خط صحیح خود قرار گیرد. انجام رسالت انقلابی، علم انقلاب می خواهد.» (ص ۳-۲) «هیچ تفاوتی میان علم انقلاب و سایر علوم وجود ندارد. برای مسلمان هوشیار متعهد فراگیری هر علمی من جمله علم انقلاب در هر جا و از هر کس صرف نظر از وابستگی ایدئولوژیکی آن ها یک وظیفه است. آموزش علم انقلاب مبنای پذیرش ایدئولوژی محل رجوع شده نمی باشد. مطالعه و بررسی جنبش انقلابی مردم روسیه یا چین و آموزش تجارب گرانبهای آنان یک مسئله است، و جهان بینی سازمان رهبری کننده آنان موضوعی دیگر که نباید این دو را با هم مخلوط کرد و یکی دانست.» (ص ۶-۵)

در متن جزوه به دو کتاب چند بار ارجاع داده شده است: «شورشگری و ضدشورشگری ترجمه نهضت آزادی خارج از کشور»، و «مدافعات مجاهد شهید علی میهن دوست [۱۳۵۱-۱۳۲۴] در دادگاه نظامی» که به مطالعه کتاب مائوتسه تونگ و چه گورا اشاره کرده استناد شده است. (ص ۵ و ۷) آشوری تهیه و تکثیر و بخش وسیع برخی کتاب ها را به عنوان منابع تئوریک علم مبارزه از باب مثال توصیه کرده است.^۵

^۱ کتابچه ای با همین نام از سوی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران (آرمان مستضعفین) در ۴۰ صفحه بعد از انقلاب منتشر شده که در ابتدای آن آمده که فصل پنجم «کتاب دشمنان مردم کیانند، دوستان آنان کدام؟». این جزوه غیر از کتابچه مذکور است.

^۲ متن دستنویس آن به خط آشوری ۲۱ صفحه است. انتهای نسخه تایپ شده آمده: «گروه نشر مسائل تئوریک».

^۳ دو قرینه در جزوه می تواند به تشخیص تاریخ نگارش آن کمک کند. حداقل سه بار به شکستن شیشه بانک ها و آتش سوزی سینماها اشاره شده ولی به نظر نمی رسد مراد فاجعه سینما رکس آبادان (۲۸ مرداد ۱۳۵۷) باشد. احتمالاً باید قبل از این تاریخ نوشته شده باشد. در جزوه «رفرم یا انقلاب» (تابستان ۱۳۵۷) به جزوه «الفبای مبارزه» ارجاع داده است. البته در این جزوه هم به جزوه «رفرم یا انقلاب» ارجاع داده است! ظاهراً جزوه «رفرم یا انقلاب» تفصیل جزوه «الفبای مبارزه» است و احتمالاً باید بعد از آن نوشته شده باشد.

^۴ در موارد اختلاف نسخه دستنویس و نسخه تایپی، از نسخه دستنویس نقل شده که در مقایسه اصح به نظر می رسد.

^۵ «شناخت، لزوم شناخت، تکامل، راه انبیاء، جهان سه عنصری، اقتصاد به زبان ساده، سازمان دهی و تاکتیک ها، اصول مخفی کاری و فن مبارزه با پلیس، پلیس چیست؟ هوشیاری انقلابی، چگونه بهتر مبارزه کنیم؟ و ... از [سازمان] مجاهدین [خلق ایران]؛ مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک از [مسعود] احمدزاده، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء از [امیر پرویز] پویان، نبرد با دیکتاتوری به مثابه عمده ترین دشمن

«تضاد عمده و اساسی و آشتی‌ناپذیر ما در این مرحله از تاریخ میهنمان همان منشور پیچیده و مرکب چند بعدی امپریالیسم و دیکتاتوری و استثمار و ارتجاع است، و هر که غیر این معتقد باشد طبعاً در شناخت و تفکیک تضادها و علت و معلول‌ها و نیز در شیوه تشخیص و شناخت آن‌ها بیراهه رفته است، به‌ویژه آنان که دشمن‌هایی موهوم و خیالی چنان مارکسیسم و امثال آن در این منشور جای می‌دهند که اینان دگر سخت به تقلید و جمود و ارتجاع و دنباله‌روی (اگر غرض نباشد) گرفتارند.» (ص ۲۰) «آنچه در این زمینه محتاج به تفصیل است تحلیل دشمن (امپریالیسم بین‌الملل به سرکردگی آمریکا، دیکتاتوری شاه، سرمایه‌داری استثماری، و ارتجاع اغواگر) است و نه تشخیص آن که روشن‌تر از روز است.»^۶ (ص ۲۱)

«تحلیل امپریالیسم و دیکتاتوری و نه تشخیص آن باید تفصیل را به این تحلیل داد تا از یک طرف باز شود که امپریالیسم و دیکتاتوری (و نه تنها دیکتاتوری شاه که در اصل دیکتاتوری سرمایه و سرمایه‌داری) چیست؟ و از طرف دیگر مشخص شود که با چه غول هفت‌سر هفتاد چنگ هفتاد هزار چنگالی روبرو هستیم تا چونان برخی مرتجعین سر جوانان باخلوص اما ساده‌لوح را و سر مردم پرشور ولی کم‌شعور را به دشمنان موهوم و خیالی‌ای از قبیل بهائیت، وهابیت، مارکسیسم، کمونیسم و امثال آن (که عین خواسته دشمن است) بند نکنیم و نیروهای مبارز و کارآ را دچار تجزیه و انشعاب نسازیم، و اینک دشمن: الف. امپریالیسم: امپریالیسم چیست؟ امپریالیسم یعنی سرمایه مسلح تسخیرگر (ادامه دارد)» (ص ۲۱) این جزوه با معرفی جزوه بعد تمام شده است.

بحث سوم. امپریالیسم چیست؟

«امپریالیسم چیست؟» یک جزوه آموزشی است در ۱۲۴ صفحه دست‌نوشته خوش‌نویسی شده فاقد تاریخ. بر اساس شواهد درون‌متنی باید در نیمه دوم دی ۱۳۵۷ (در زمان دولت شاپور بختیار) نوشته شده باشد.^۷ این همان جزوه‌ای است که در انتهای جزوه «الفبای مبارزه» وعده داده شده بود. جزوه بر اساس روایتی مارکسیستی از امپریالیسم جهان را به دو قطب امپریالیستی و ضدامپریالیستی (بدون کمترین اشاره‌ای به کمونیسم) تقسیم کرده است. مرگ امپریالیسم به «جامعه جهانی بی‌طبقه فاز بالای طراز نوین توحیدی» می‌انجامد. (ص ۱) جزوه با بسم

خلق و ژاندرام امپریالیسم، تاریخ مبارزات سی‌ساله ایران (بخش ۲-۱)، طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژیک جنبش انقلابی خلق ایران، چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود؟ دانش سیاسی (ج ۲-۱) و... از [سازمان] فدائیان [خلق ایران]؛ دولت و انقلاب، یک گام به‌پیش، دو گام به‌پس، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در مبارزات دموکراتیک، چه باید کرد؟ انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، بیماری چپ‌روی کودکانه در کمونیسم، مسکو در ۱۹۰۵، جنگ پارتیزانی، منتخب آثار، کلیات آثار و... (از لنین)، درباره عمل، درباره تضاد، دموکراسی نوین، علیه لیبرالیسم، منتخب آثار، کلیات آثار و... (از مائو)، جنگ چریکی شهری، مسائل لنینیسم، اصول لنینیسم، تاریخ مختصر حزب زحمتکشان ویتنام، مختصری از تاریخ حزب کمونیست چین، تاریخ حزب کمونیست شوروی، الفبای کمونیسم، انقلاب در انقلاب، مبانی علم اقتصاد، کمون پاریس، چگونه حزب ما مارکسیسم لنینیسم را در شرایط ویتنام به کار بست؟ مانیفست حزب کمونیست، آثار و منابع تئوریک مشروطه، جنگل، خیابانی، و دیگر انقلاب‌ها و انقلابیون جهان.» (پاورقی ص ۱۲-۱۱)

^۶ پاورقی آشوری در اینجا: در این زمینه به کتاب کمک‌های نظامی آمریکا به ایران یا چرا آمریکا ایران را مسلح می‌کند؟ و ضرورت بازشناسی امپریالیسم، و از کارتر تا تبریز، رفرم یا انقلاب [و]... مراجعه شود.

^۷ «وقتی وابستگی به امپریالیسم هم‌چنان باقی بود، ... چه فرقی می‌کند که [اداره دولت] به‌دست چهره‌های فرصت طلب و ماسک‌دار و بزک‌شده و خوش‌نام و آوازه‌ای چونان [شاپور] بختیار و امثال او باشد و یا به‌دست چهره‌های ماسک‌انداخته و نقاب‌دریده» (امپریالیسم چیست؟، ص

الله الرحمن الرحيم و ترجمه و تفسیر سه آیه قرآن و چند پرسش و پاسخ شروع می‌شود. (ص ۷-۲) به نظر آشوری، طرف مبارزه ما منشور چهار بُعدی امپریالیسم، نظام وابسته، ارتجاع راست، و استثمار انسان از انسان است. (ص ۵)

در پاسخ به این پرسش مبارزه با امپریالیسم چرا؟! پاسخ می‌دهد برای این که «امپریالیسم» ماهیتی ضدانسانی و ضدتکاملی دارد، همواره و به‌خصوص در کشور ما فرمانده و سرمنشأ و پشتوانه اساسی و محوری استبداد و استثمار و ارتجاع است و بدون ریشه‌کن ساختن آن ریشه هیچ‌کدام از آن‌ها کنده نمی‌شود و حل اصولی هر کدام از آن‌ها ناگزیر بسته به حل اصولی آن بوده و از کانال آن می‌گذرد.» (ص ۶-۵) «مبارزه با امپریالیسم از شناخت عمیق و علمی آن آغاز می‌شود. ... امپریالیسم پدیده‌ای پیچیده و جریانی توسعه‌جو و غالباً - و به‌خصوص در زیر - رخنه‌گر و جهان‌خوار است که شناخت جامع و عمیق و علمی و عینی آن مطالعه و برخورد‌های عینی گسترده‌تری می‌خواهد.» (ص ۶)

متن جزوه با نقل قول مستقیم از کتاب «لزوم شناخت» سازمان مجاهدین خلق آغاز می‌شود. جزوه در حقیقت تلخیص چندین کتاب است که هم در پاورقی‌ها و هم در انتهای جزوه فهرست مآخذ آن معرفی شده است.^۸ «امپریالیسم یعنی سرمایه مسلح تسخیرگر و یا بالاترین مرحله سرمایه‌داری مسلح تسخیرطلب. این پدیده ریشه در مالکیت خصوصی دارد و پایه بر سرمایه و سرمایه‌داری از نظام استعماری بی‌بند و بارسرچشمه می‌گیرد و از شیوه‌های تولید سرمایه‌داری نشأت می‌یابد. رستنگاه آن سیستم استعماری قرن نوزده و بیست است و پرورشگاه آن روابط سلطه یک جانبه کاپیتالیسم بر مستعمرات. ردیابی ریشه‌ای این پدیده و بازگشت به شکل‌گیری ساقه و پر و بال آن مستلزم درگیری تاریخی تولید و فروش برای سود است.» (ص ۱۵-۱۴)

چه چیزی غیرمنطقی‌تر از این است که کالا و کالاهایی و یا اختراع و یا اختراعاتی که با شرکت مستقیم و غیرمستقیم اعضای همه بخش‌های جامعه و حتی کل تاریخ به‌ظهور رسیده است در مالکیت خصوصی و تحت کنترل و سلطه فرد و یا بخش به‌خصوصی باشد (که مرادف با نفی مالکیت الله و نفی اختیارداری حکومت او بر جان و مال انسان است)؟ (ص ۲۱)

به روایت آشوری «ما از وجود مالکیت خصوصی و تولید ساده و سپس تولید سرمایه‌داری و الیگارش‌ی مالی به بالاترین مرحله آن یعنی سرمایه‌داری مسلح انحصاری یعنی اژدهای تسخیرگر امپریالیسم می‌رسیم که همی فضای تنفس بیشتر می‌خواهد و همی کارتل و تراست فزون‌تر به‌بار می‌آورد و همی کنسرن و کمپانی [کنسرسیوم] خون‌ریزتر می‌آفریند.» (ص ۷۰)

او این‌گونه ویژگی‌های خاص امپریالیسم را معرفی می‌کند: الف. برای ایجاد بازارهای مصرفی بیشتر و کشورها و مناطق گسترده علاوه بر تسخیر و تصرف از یک طرف امکانات و استعدادات تولیدی انسانی را خفه یا قبضه می‌کند

^۸ از آن جمله اقتصاد به زبان ساده (مجاهدین خلق)، مبانی علم اقتصاد (نیکی‌تین)، دانش سیاسی (فدائیان خلق)، امپریالیسم به‌مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری (لنین)، الفبای کمونیسم (بوخارین)، اقتصاد سیاسی (سازمان‌های جبهه ملی خارج از کشور)، مفهوم امپریالیسم اقتصادی (جیمز آکانر، ترجمه علی کشتگر)، مدخلی بر اقتصاد سیاسی (ژاک والیه پیرسالاما)، امپریالیسم نفت‌خوار (حمید صفوی)، جنگ بی پایان، شورش‌گری و ضدشورش‌گری، و کاپیتالیسم غرب در سال‌های پس از جنگ. (امپریالیسم چیست؟، پاورقی ص ۱۴ و ص ۱۲۴-۱۲۳)

(فرار مغزها: بردن ذخائر روزمینی علاوه بر ذخائر زیرزمینی) و از طرف دیگر دست به تغییر خلقت انسان‌ها می‌زند (یغیرن خلق الله) ... ب. جامعه و جهان را به دو قطب استثمارگر و استثمارشونده تجزیه می‌کند. ... ج. از وفور تولید که اگر از همه امکانات و نیروهای کار جهان استفاده شود در اندک زمانی می‌تواند دنیا را پر و همه جهان را دگرگون کند - جلو می‌گیرد و کلی امکانات جهان و نیروهای کار انسان‌ها را آنجا که به نفع سرمایه‌داران خفه می‌سازد. ... د. خوی جهان‌خواری دارد و لذا در این راه جنگ‌ها به پا می‌کند و کودتاها به راه می‌اندازد که در نتیجه خون‌ها ریخته می‌شود، شهرها بمباران می‌شود، کشتزارها به آتش کشیده می‌شود، و انسان‌هایی از هستی ساقط می‌شوند و از شرافت و کرامت خود می‌مانند. (ص ۸۷-۸۱ با تلخیص)

آشوری آن‌گاه عملکرد امپریالیسم را در قاره‌های مختلف کشور به کشور بررسی می‌کند تا به ایران می‌رسد. او «دوران زنجیر (سلسله) پهلوی را دوران سیاه ایران» می‌نامد و از به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی شروع می‌کند، دست‌درازی انگلیس به نفت ایران و تلاش‌های «دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر محبوب و ملی ایران» برای ملی کردن صنعت نفت را مستنداً تحلیل می‌کند و سپس با بیان جزئیات به نقش امپریالیسم در کوتادی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نقش آمریکا در حمایت از دیکتاتوری پلیسی محمدرضا شاه پهلوی تا سال ۱۳۵۷ می‌پردازد. (ص ۹۱-۱۱۸ با تلخیص)

آشوری معتقد است امپریالیسم آمریکا با اقداماتش در ایران سه مسئله را یک‌جا حل کرده است: ۱. ایجاد یک حکومت دست‌نشانده و وابسته در منطقه، ۲. ایجاد یک پاسدار و ژاندارم در منطقه، ۳. به وجود آوردن یک بازار پرسود اقتصادی و قابل اعتماد برای تولیدات خود. (ص ۱۱۸) آشوری این‌گونه جزوه خود را به پایان می‌برد: «به‌عنوان تئوری آموزش انقلابی، تئوری پرورش انقلابی و تئوری اعمال قهر انقلابی را در نظر داشت: در مرحله نخست بر مبنای تئوری و عمل آموزش انقلابی اعلام می‌شود که هر که خود و امکانات خود را به خدا می‌دهد، خود را با امکانات خود در اختیار حکومت خدا و طرح اقتصادی برنامه‌ریزی شده و سرتاسری قرار دهد و آن‌هایی هم که آمادگی ندارند آزادند. در مرحله دوم بر مبنای تئوری آموزش انقلابی و پرورش انقلابی روی آنان که آمادگی ندارند کار تعلیمی و تربیتی می‌شود تا از آنان باز بخش‌بخش به خدا و جریان تولید برنامه‌ریزی شده و سرتاسری او بپیوندند و... تا اصلاح‌ناپذیران ... مشخص شوند و تئوری قهر انقلابی نیز چاره کار آنان باشد. (ص ۱۲۲-۱۲۱)

بحث چهارم. رفرم یا انقلاب

جزوه «رفرم یا انقلاب» ۳۷ صفحه تایپ‌شده^۹ و مورخ تیر ۱۳۵۷ است. ۱۰ جزوه این‌گونه شروع می‌شود: «بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقَاهِرِ الْمُنْتَقِمِ الْحَبَّارِ. خُذُوا حِدْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انْفِرُوا جَمِيعًا [نساء: ۷۱]» «هوشیاری انقلابی بگیرید و با هسته‌های چهار پنج نفری یا به صورت شبکه‌ای نیرومند و سرتاسری بسیج شوید.» «تحلیلی از روند مبارزه و گروه‌های مبارز. چرا دستگاه [حاکمه] جبهه مخالف را مجدداً تهدید به سرکوب کرد؟ چرا برخی محاکمات مجدداً به دادگاه‌های نظامی محول شد؟ ... آیا بناست قضیه یک بام و دو هوا تجسم یابد؟ برای رفرم یک هوا و برای انقلاب

^۹ متن دست‌نویس خوش‌نویسی شده آن ۳۴ صفحه است. در انتهای متن تایپ‌شده عنوان «گروه نشر مسائل تئوریک» به چشم می‌خورد.

^{۱۰} تاریخ انتهای متن دست‌نویس «تابستان ۱۳۵۷»، و تاریخ انتهای متن تایپ شده «تیر ۱۳۵۷» است.

هوایی دیگر؟ به رفرم میدان دادن تا انقلاب را از صحنه بیرون راندن؟» (ص ۱)
 آشوری جبهه مخالف دستگاه را به پنج دسته تقسیم می‌کند: دسته اول. خواستاران تغییر در همه ابعاد آن - وابستگی، دیکتاتوری، ارتجاع و استثمار - یعنی «سازمان‌های مسلح پیشتاز و به‌دوش‌کشندگان پرچم ایدئولوژی خدایی خلقی زحمتکشان».

دسته دوم. آن‌ها که «تنها خصلت وابستگی، استبدادی و ارتجاعی آن را نفی می‌کنند، اما در خصلت استثمار آن حرفی دارند، بماند که خود نیز تا حدودی بدان آلوده‌اند و شریک جرم خوبی‌اند.» او «طبقه بورژوازی متوسط» را که داعیه مبارزه و آزادی‌خواهی دارند، در این دسته جای می‌دهد.

دسته سوم. برخی که به مبارزه با استثمار و ارتجاع کاری ندارند. مبارزه با استبداد سیاسی هم تا حدودی که از ناحیه غیرخودشان باشد قبول دارند. لیکن خود در استبداد روحانی غرقند.^{۱۱} او «قشرهایی از روحانیت که ساده‌اندیشی در درون اکثریتشان لانه دارد» را در این دسته جای می‌دهد.^{۱۲}

دسته چهارم. برخی نیز اگرچه با وابستگی و خصلت استثمار آن مخالفند، اما ... «می‌گویند چرا آن‌ها استثمار کنند و خود نکنیم: چرا خود به‌جای آن‌ها نباشیم و ننشینیم؟ (بورژوازی بزرگتر)»

دسته پنجم. «برخی هم می‌خواهند با سوء استفاده از موقعیتی که در اثر خون پاک فرزندان مجاهد [خلق] و فدائی خلق به دست آمده - و از یک سو احساسات مردم را فراهم آورده و از سوی دیگر وحشت و الزاماً احتیاطات دستگاه را ضروری ساخته و طبعاً جریان‌های مبارزاتی را میسر ساخته است - خود را به عنوان پایه گذار و بنیان‌گذار و مقام رهبری آن (که تنها در صلاحیت پیشتاز مسلح صادق است) جا زنند و هدایت آن را در جهت اهداف و خواسته‌های فرصت‌طلبانه و ارتجاعی خود به دست گیرند.» (ص ۳-۲)

آشوری طیف‌های دسته سوم را خود بیشتر تشریح کرده است: «روحانیت نیز در درون خود جریان‌های ناهمگون و تمایلات گوناگون و ناهماهنگی دارد: هم در قشرهای بالا فواصلی میان دیدگاه‌هایشان هست و هم میان قشرهای بالا و پایین تفاوت‌هایی وجود دارد. کلاً در این زمینه می‌توان گفت: روحانیت جنبه ضد استثمارش بسیار مثبت و سرورانگیز است. جنبه ضد دیکتاتوری‌اش نیز اگرچه از آن جنبه ملایم‌تر است، لکن باز هم خوب و امیدبخش است. ولی جنبه ضداارتجاعی و به خصوص ضداستثمارش بسی کم‌رنگ و یأس‌آور است و شاید جهت آن نیز این باشد که قشرهای بالا و حتی متوسط آن در دوران فتودالیسم، خود وابستگی‌های ملکی - چه شخصی و چه وقفی - و یا لاقلاً وابستگی به مالکان داشته و در دوران بورژوازی نیز همین وابستگی را منتهی به سرمایه‌داری و سرمایه‌داران - با استثنای - دارد. البته حساب قشرهای پایین که پرولتاریای روحانیت حساب می‌شوند (طلاب

^{۱۱} آشوری اصطلاح «استبداد روحانی» را بر «استبداد دینی آیت‌الله نائینی» ترجیح می‌دهد: «بدین جهت مناسب‌تر بود که دین خود منادی آزادی فکر و آزادی بیان و آزادی قلم و دموکراسی فکری و برخورد دموکراتیک و... است و تنها روحانی است که گاهی به‌نام دین استبداد فکری به‌خرج می‌دهد.» (پاورقی ص ۲)

^{۱۲} «که البته این نیز در رابطه با کل جنبش تحت‌الشعاع حرکت پیگیرانه زعیم ملت و پرچم‌دار روحانیت مترقی و سازش‌ناپذیر یعنی امام خمینی خواهد بود.» (این جمله در متن تائیدی به چشم نمی‌خورد!) دو عبارت مثبت دیگر درباره آقای خمینی در متن دست‌نویس، نیز در متن تائیدی به سرنوشت مشابهی دچار شده است!

به شرط آگاهی تئوریک و انقلابی) جداست، چه با تحقق این شرط - آگاهی تئوریک و انقلابی - می‌توانند جنبه انقلابی ضداستثمار نیز پیدا کنند.» (پاورقی ص ۲)

«پیشتان جنبش - چه اسلامی چه مارکسیستی - مشی‌شان مشی مسلحانه توده‌ای و استراتژی‌شان جنگ چریکی - ویتنام و فلسطین‌آسای - درازمدت است، خصم امپریالیسم یانکی و دیگر هم‌پیاله‌گانش و اقمارش.» (ص ۳)

هدف‌ها نیز ناهمگونند: هدف پیشتان تغییر ریشه‌ای و بنیادی نظام وابسته استبدادی ارتجاعی استثمار به نظام از بندرسته و دگرگون‌ساز و کارگری خدایی خلقی است که روابط استثمار را - که سد راه تکامل و عامل ضد فی سبیل الله است - را از بنیاد براندازد و وسایل تولید و حاکمیت بر اجتماع را از آنان که خوب می‌چرند و مصرف می‌کنند بی آن که سخت کار کنند و رنج ببرند به آنان که سخت زحمت می‌کشند و رنج می‌برند بی آن که هیچ لذتی داشته باشند و راحتی ببینند تحویل دهند و جامعه را در بستر تکامل توحیدی قرار دهند. هدف دیگران (دیگر احزاب و گروه‌ها) در هر صورت خواسته نهایی زحمتکشان نیست، چه این مستلزم الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید است و مسئله مالکیت هنوز در بینش آنان حل نگردیده و همچنان ضرورتی دینی و تقدسی خدایی دارد. (ص ۵)

«باید به سؤال رفرم یا انقلاب؟ پاسخ انقلاب داد. تنها انقلاب قابله اجتماع است. انقلاب تضادهای اساسی و عمده را در جهت رهایی خلقمان حل می‌کند. انقلاب ملتی انقلابی می‌آفریند. انقلاب بستر تکامل و اوج است. انقلاب مشی و بیشتر و کارساز و دگرگون‌ساز است.» (ص ۱۰)

«رهبری مشی انقلابی در صلاحیت چه کسانی می‌تواند باشد؟ بورژوازی؟ رفرمیست‌ها؟ روحانیت؟ پیشتان مسلح؟» به نظر وی اگر هدف رهایی مستضعفین - زحمت‌کشان، کارگران، دهقانان که مصداق اکمل مستضعفانند - و بنیان‌گذاران نظامی توحیدی، بی‌طبقه و غیراستثمار باشد، که الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید شرط لازم آنست - رهبری در صلاحیت کسانی خواهد بود که علاوه بر شرایط مدیریت همین هدف را نیز (که تنظیم طرح آن و اعلام و نشر آن لازم و به‌جاست) تعقیب کنند و در هر شرایط مدافع محکوم‌ترین، مظلوم‌ترین و محروم‌ترین طبقات اجتماعی - کارگر و دهقان - باشند و در پروسه کار خود نیز متکی بر تحمل‌پذیرترین، پیگیرترین و بالنده‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی یعنی باز هم همان کارگر و دهقان باشند.» (ص ۱۳-۱۲)

آشوری ضمن انتقاد شدید از کسانی که مبارزه با دشمن اصلی را فراموش کرده‌اند، می‌نویسد: «اینان [ارتجاعیون] کسانی را که با گوشت و پوست و رگ و پی و خون خود با همه تار و پود وجود و تمامی سلول‌های بدن و تمامی ذرات وجود خود را در راه رهایی خلقمان جان به کف گرفته‌اند (امیرحسین) پویان‌ها، [مسعود] احمدزاده‌ها، [خسرو] گل‌سرخ‌ها، حمید اشرف‌ها، و وارثان آن‌ها و...) به نام مارکسیست و کمونیست نفی می‌کنند، (حالی که این خلاف مشی [محمد] حنیف‌نژاده‌ها، ناصر صادق‌ها، [علی] میهن‌دوست‌ها، و [احمد] رضایی‌ها و... است که نه تنها با مارکسیسم و مارکسیست درگیری نداشته‌اند و نه تنها مارکسیسم را به عنوان مکتبی انقلابی و یا دانش انقلاب مورد بررسی و شناخت و استفاده قرار می‌دادند، که در شرایط لازم - چونان زمان ورود [ریچارد] نیکسون جانی به ایران - با چریک‌های فدائی خلق همکاری نیز می‌کردند.» (ص ۲۰)

آشوری به تبعیت از مجاهدین خلق «مطالعه مارکسیسم را به عنوان دانش انقلاب و علم مبارزه» را کاملاً ضروری

معرفی می‌کند، «نقاط مثبت آن را باید گرفت و نقاط منفی آن را ریخت.» (پاورقی ص ۲۲) «این هنر نیست، بلکه جهل و ننگ است که اسلام انقلابی را ضد مارکسیسم انقلابی - یعنی ضد مبارزه و علم - وانمود کنیم و وجوه مشترک و انقلابی هر دو را - بر خلاف حقیقت و واقعیت سرپوش بگذاریم.» (ص ۲۲) آشوری به تفصیل می‌کوشد اشکالاتی را که به مارکسیسم و مارکسیست‌ها گرفته می‌شود پاسخ دهد؛ از جمله دیکتاتوری پرولتاریا، وابستگی به شوروی ... سپس می‌نویسد: کار هر مسلمان نام یا مارکسیست‌نامی را به حساب همه مسلمانان و همه مارکسیست‌ها نباید گذاشت. مثلاً در رابطه با جنبش انقلابی میهنمان باید میان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و امثال آن و جریان مربوط به تغییر مواضع [ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴] (مارقین) که بر مبنای خصلت اپورتونیسیم چپ و یا بیماری کودکانه چپ‌روی به وجود آمد فرق گذاشت و حتی در رابطه با همین جریان نیز میان خصلت اپورتونیسیم یا چپ‌روی آن با دیگر مسائل مربوط به آن تفاوت قائل شد و مبارزه با آن را علیه همین خصلت سمت داد تا به خط صحیح باز گردند و موضعی اتخاذ کنند - نام مجاهد را که خاص فرهنگ اسلامی است به مجاهدین ما بدهند، انحراف و چپ‌روی‌های درون سازمانی خود را تصحیح کنند و به صداقت انقلابی روی آورند و ... تا صلاحیت بازگشت به کل جنبش را باز یابند و اِلّا که نه چون ماهی در دریای حمایت خلق که چون ماهی‌های ریز و پراکنده در کویر انزوا و چنگال تمساحان و مرغان ماهی‌خوار خصم خواهند بود، که شاید همین عامل تغییر مشی‌شان باشد.» (ص ۲۶)

«اگر روحانیت را در موضع یک قشر مبارز پشت جبهه (مانند دانشجو، روشنفکر، دانشگاهی، و دیگر قشرهای مبارز شهری ...) فرض کنیم که به جای فتوا صادر کردن درباره جنبش، در جهت پیوستن مردم به آن کوشش داشته، امکانات مادی و معنوی را در اختیارش گذارند، نه تنها مسئله‌ای پیش نمی‌آید، که کلی تأثیر مثبت نیز به نفع جنبش دارد، چه احساس مذهبی (فقط احساس مذهبی و نه شناخت تئوریک و انقلابی) مردم اینان است و به‌همین دلیل می‌توانند آنان را تا حدودی که درک و صلاحیتشان هست به میدان کشانند ... اگر پشت جبهه حساب شوند مسئله‌ای نیست، لکن در رابطه با طلایه‌داری جنبش بسی مسئله‌هاست. هیچ‌کس نباید بیش از آنچه هست مسئولیت به عهده بگیرد.» (ص ۲۹) «روحانیت اگرچه در واقعیت و عمل بورژوازی [وابسته است، لکن از نظر مبانی تئوریک می‌تواند جامعه توحیدی و بی‌طبقه را هدف اعلام کند و با اتکا به مالکیت مطلقه خدایی مالکیت بر وسائل تولید را در شرایط خود الغاء و از فرد به جامعه منتقل سازد و خود نیز چونان ائمه (ع) موضعی خلقی برد اظ بگیرد] ولو که شکل کار و زندگی‌اش دگرگون گردد.» (ص ۳۰) آشوری از این‌که برخی روحانیون در مثل شمال تهران و یا جاهای خوش‌آب و هوای شهرهای دیگر متمرکز شده، به‌جای دوچرخه (معادل خر برهنه دیروز) سوار بنز و پیکان (معادل اسب و استر دیروز) می‌شوند، به جای خانه‌های گلین و خلقی در خانه‌های اشراف منشانه (توجیه یهودیانه رعایت شأن) زندگی می‌کنند به‌شدت انتقاد کرده است. (پاورقی ص ۳۰)

«رهبری جنبش جز در صلاحیت پیشاهنگ مسلح و در جهت رهایی زحمتکشان نمی‌تواند بود.» (ص ۳۲) «انقلاب مسلحانه همه اشکال دیگر مبارزه را (چه سیاسی، چه اقتصادی، چه اجتماعی، چه تظاهرات، چه اعتصابات و...) را - اگر در جهت آن پیشقراولان باشد - محتوایی انقلابی می‌بخشد و از جویبارهای کوچک آن‌ها سیلی بنیان‌کن و خروشان می‌سازد که نظام استثمار را از اساس و بنیان برکند. پس نیروها را بدین سمت دهیم. رفرمیسم،

اپورتونیسیم، آخوندیسیم ... را مراقب باشیم. جریان ارتجاعی راست را جلوگیریم. رهبری، طلایه‌داری و پیشقراولی را به پیشتار - مجاهدین - ۱۳ بسپاریم. خود، نیروها، امکانات و فعالیت‌های خود را در جهت آنان گیریم.» (ص ۳۴-۳۳) «شعارهای تظاهرات را اوج دهیم، مثلاً جنگ مسلحانه تنها ره‌رهایی است، چریک پیشتاز خلق امید امروز ماست، فدایی و مجاهد طلایه‌دار خلق است، اسلحه و مسلسل جواب ضدخلق است. ... تضادهای موجود در جامعه‌مان را بشناسیم. تضاد اصلی را از غیراصولی و عمده از غیرعمده را مشخص سازیم و در جهت حل اصولی تضادها، تضادهای عمده و اساسی قرار گیریم. برای حل تضاد با امپریالیسم از همه نیروهای ضدامپریالیستی، برای حل تضاد با دیکتاتوری از همه نیروهای ضد دیکتاتوری، برای حل تضاد با استبداد (چه استبداد سیاسی، چه استبداد روحانی، چه استبداد فکری، چه استبداد مالی و ...) از همه نیروهای ضداستبدادی، برای حل تضاد با ارتجاع از همه نیروهای ضد ارتجاعی، برای حل تضاد با سرمایه از همه نیروهای ضد سرمایه‌داری (منشأ انواع فسادها و فاجعه‌ها)، و برای حل تضاد با رفرمیسم، اپورتونیسیم، میانه‌روی، سازش‌کاری، تسلیم‌طلبی و ... کمک گیریم (پس از شناخت گسترش‌یاب و عمق یابنده آن‌ها و در جهت دستیابی به هدف استراتژیک جنبش‌رهایی نهایی مستضعفان که مستلزم گذار از مراحل مختلفی از این‌گونه است). به‌میان کارگران و دهقانان و سربازان - که ریشه‌های دهقانی و کارگری دارند - برویم. در روستاها و خانه و کارخانه‌هایشان اهلی گردیم. با آنان به گشت و گذار پردازیم. شکل زندگی آنان را از طریق تمرین ساده‌زیستی بپذیریم، تا فشار کار و خنجر رنج آنان را لمس نکنیم (که در غیر این صورت میسر نیست). ... به‌آنان آگاهی طبقاتی داده، تشکل طبقاتی بخشیم، شرائط عینی زندگیشان را پایه تحقق شرایط ذهنی سازیم و از آنان که بالنده‌ترین نیروهای انقلابند ارتش انقلاب را تدارک بینیم و جنبش مسلحانه درازمدت را فراگیری کنیم و با بازوی فشاردیده و ورزیده آنان خصم را برچینیم و عدل را پی‌ریزیم.» (ص ۳۶-۳۵)

بحث پنجم. الفبای انقلاب

جزوهای تایپ‌شده در ۶۰ صفحه (۲+۵۸) با این صفحه جلد: وَتَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص: ۵) تزکیه، تشکل، جنگ مسلحانه با عنوان 'الفبای انقلاب' (همگی با حروف درشت). در پیش‌گفتار آن آمده است: «بسم الله المُنْجِي المِستضعفين. خواهر و برادر مبارز، درود بر تو باد. اکنون که ما در مرحله حساسی از شورش‌ها و عصیان‌ها قرار گرفته‌ایم برای این‌که دچار کج‌اندیشی نشویم و از ماندن و درج‌زدن در یک نقطه‌رهایی یابیم، هر عقل سلیمی را بر آن می‌دارد که با آگاهی کامل از دشمن و شناخت دقیق از تاکتیک‌های خصم گام بردارد و هدف خویش و راه‌رهایی خویش و خلق خویش را دانسته باشد. ... جزوه 'الفبای انقلاب' که از نظر شما می‌گذرد یک گام بسیار کوچکی است (در راه شناسایی دشمنان و شناخت هدف مبارزه و نقطه اتکاء ما در مبارزه و طریقه‌رهایی خلق مستضعف و شناختن خصوصیات پیش‌قراولان مبارزه و آگاهی از تاکتیک‌ها و استراتژی مبارزه و ...) که در تاریخ شعبان ۱۳۹۸ [ق، ۱۶ تیر - ۱۵ مرداد ۱۳۵۷] تهیه و با کوشش رفیقان با امکانات محدود تنظیم گردیده که در طریق هدف راست افتد و خواهران و برادران را رهنما گردد. قابل

13 کلمه مجاهدین از دست‌نویس نقل شد و در متن تایپی نیست.

ملاحظه است که قبل از خواندن جزوه تاریخ نوشتنش را به خاطر بسپارید.» (صفحه جلد و پیشگفتار فاقد شماره صفحه) جزوه تکرار جزوات قبلی است اما مشروح‌تر، با تمثیل‌های بیشتر، با بیانی قابل فهم عمومی و البته بدون تصریح به نام سازمان‌های مسلح مذهبی و غیرمذهبی و نیز بدون پرداختن بی‌پرده به آقای خمینی در عین نقد رادیکال روحانیت و مرجعیت.

آشوری پاسخ به پرسش‌های «چه باید کرد؟ و چرا باید کرد؟» را ساده می‌داند، به ترتیب «باید مبارزه کرد، برای این که استثمار، استبداد، استعمار، تبعیض، ارتجاع، و ظلم است.» که وقت زیادی برای آن تلف شده، اما پاسخ به پرسش «چگونه باید مبارزه کرد؟» دشوار است، چرا که انقلاب از پیچیده‌ترین پدیده‌هاست. مبارزه پدیده‌ای تکامل‌یابنده است که باید آن را یاد گرفت: علم انقلاب یا دانش مبارزه یا تئوری‌های جنبش مسلحانه. (ص ۳-۱) در شرایط ما فقط مشی انقلابی و محدودانه (با حدید) درازمدت کار را حل می‌کند، لذا به نیروهای رفرمیست، میانه‌رو، و محافظه‌کار نمی‌توان به‌عنوان ستون فقرات جنبش تکیه کرد. تضاد اصلی و عمده در زنجیر امپریالیسم آمریکا و استثمار بودن خلق ماست. استبداد، دیکتاتوری، فقر، فساد و... همگی معلول این تضاد اصلی است. اگر تضاد اصلی حل شود، تضادهای فرعی از بین می‌رود. (ص ۹-۴)

یک جامعه ایمانی را در نظر بگیرید، جامعه بی‌طبقه، برابر و برادر. (ص ۱۴) «به‌طور کلی رهایی طبقه مستضعف هدف نهایی ماست که جز با پیاده کردن عدالت به این معنی یعنی به‌معنای کنار زدن مالکیت بر وسایل تولید نمی‌شود. چون هدف نهایی طبقه مستضعف را به رهایی رساندن است و رهایی این طبقه هم جز به این شکل پیاده‌شدنی نیست، یعنی اصلاً عدالت جز با این شکل پیاده‌شدنی نیست.» (ص ۲۸) «محور باید مشی مسلحانه باشد و تمامی شکل‌های دیگر مبارزه حول آن محور [باید] بچرخد.» (ص ۳۸)

بین پیش‌قراولان مبارزه با طرف، هدف، مشی و تکیه‌گاه مبارزه «سنخیت» است. به‌نظر آشوری بحث ما در مشی درازمدت فراگیر توده‌ای مسلحانه است. (ص ۴۴) پیش‌قراول مبارزه نه تنها باید شخصاً تئوری‌ها و تجارب انقلابی دیگر را بررسی کرده باشد، بلکه باید با ترفندهای ضدانقلاب در دیگر جاها هم آشنا باشد و جمع‌بندی کرده باشد، «نه این که نه تنها خودش چنین نکرده، بلکه دیگران را هم منع و مطالعه این تئوری‌ها و تجارب انقلابی را حرام اعلام کند مثلاً چه‌گوارا کمونیست بوده و کتاب‌هایش را نباید بخوانید، لنین مارکسیست است، کتاب‌هایش را نخوانید همراه می‌شوید، مائوتسه‌تنگ گمراهتان می‌کند.» چنین کسی نمی‌تواند پیش‌قراول انقلاب باشد. در جریان‌های اخیر این نارسائی مشهود است و می‌بینیم که نمی‌توانند و جریان‌ها را به بن‌بست می‌کشاند.» (ص ۴۹) به نظر آشوری، طبقه مستضعف - ستون فقرات جنبش - چون فعلاً از آگاهی و بینش طبقاتی برخوردار نیست، احتیاج به قشر روشنفکر آگاهی دارد که پیش‌تاز طبقه مستضعف محسوب می‌شود، و اگر خودشان از این طبقه محسوب نمی‌شوند، از طبقه خود گذر کرده باشند. (ص ۵۲)

«بزرگترین موفقیت دشمن گاهی این است که بتواند کاری بکند که در رأس جنبش مخالفان انسان‌های بی‌صلاحیت قرار بگیرند، ... و غالباً هم دستگاه در این زمینه کار می‌کند، و همین امروز هم بعضی‌ها معتقدند که خیلی از این جریان‌ها را دستگاه خیلی آگاهانه و با یک حساب دقیق و عمیق به‌وجود آورده است، مثلاً می‌گویند چه آزاری داشت دستگاه که بدون هیچ مناسبتی بیاید آن اعلامیه را در روزنامه بنویسد. یادتان هست که مقاله‌ای

[با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم مستعار احمد رشیدی] در روزنامه [اطلاعات مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶] علیه آیت‌الله [سید روح‌الله] خمینی نوشتند که هیچ مناسبت نداشت. چرا این کار را کردند؟ بعضی‌ها معتقدند که خودشان [ارژیم پهلوی] می‌خواستند این جریان را به‌وجود بیاورند، تا در پرتو این جریان که در نظر عوام بی‌تئوری و در نظر چشم‌های بی‌سلاح چشمگیر است، موجب شود آن حرکت‌های جنّیانه (چریکی) تحت‌الشعاع قرار بگیرد، و کم‌کم منزوی شوند و خاموش گردند، یعنی می‌خواستند کاری بکنند که یک جریان خاص با رهبری افرادی بی‌صلاحیت به‌وجود آید تا این جریان چشمگیر مردم را از آن جریان اصلی منحرف کند، و اگر این را در نظر داشته باشند چنین کاری می‌تواند بعداً موفقیت‌آمیز باشد.» (ص ۵۶) آشوری اعلامیه‌های مراجع سه‌گانه قم (سید کاظم شریعتمداری، سید محمدرضا گلپایگانی و سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی) (ص ۵۰) و مرجع تقلید مقیم مشهد (سید عبدالله شیرازی) را به سوزن‌بان کور یا مست یا ناشی قطار تشبیه می‌کند: «[ارژیم پهلوی] کاری می‌کند که این [مرجع] نزد مردم رهبر انقلاب وانمود شود و مردم متکی به این‌ها گردند و بعد این رهبر بی‌صلاحیت در بین راه قطار انقلاب را چپ کند.» «آقایی که صلاحیت انقلابی ندارد، و اصلاً بو نکرده و مسائل تئوریک انقلاب را - حتی الفبایش را - نمی‌فهمد، اصلاً سواد انقلاب را ندارد، این مسئله‌ای است که نمی‌شود گفت چون آن آقا مرجع است، رهبر انقلاب هم هست.» (ص ۵۶)

آشوری اواخر جزوه می‌نویسد: «من از کسانی متعجب هستم که در آن حاشیه چیزی از آن مسائل برشان نمی‌شود و می‌پرسند که آقا ما با مارکسیست‌ها متحد بشویم یا نه؟ آیا این مسئله درست است؟ آخر تو کجا هستی؟ مگر ما این چیزها سرمان می‌شود؟ این چه ربطی دارد به من و تو؟ من و تو هنوز الفبای انقلاب را یاد نداریم. ما گام اول را نه تنها برنداشته‌ایم، بلکه هنوز بلد نیستیم برداریم. این چنین مسائل را در بستر انقلاب خود آن‌ها تشخیص می‌دهند، جنّ [چریک] مذهبی یا جنّ [چریک] غیرمذهبی گاهی تشخیص می‌دهند در یک شرایط با هم همکاری کنند، که اگر همکاری نکنند هر دو نابود می‌شوند، گاهی تشخیص می‌دهند که شرایط طوری است که باید از هم جدا بشوند، گاهی مسائلی پیش می‌آید که باید حتی توی سر هم بزنند. تو چرا سؤال می‌کنی؟ من چه صلاحیتی دارم؟ کسی که در متن و بطن آن جریان نباشد اصلاً نمی‌تواند آن را تشخیص بدهد و نظر بدهد.» (ص ۵۷)

نتیجه مبحث اول

یک. این پنج جزوه بین اسفند ۱۳۵۶ و دی ۱۳۵۷ یعنی سال آخر سلطنت پهلوی نوشته و به شکل دست‌نویس خوش‌نویسی شده یا تایپ شده (به احتمال قوی تایپ توسط خود آشوری) بدون ذکر نام نویسنده تکثیر و توزیع شده است. در جزواتی که از آن‌ها متن دست‌نویس (اعم از نسخه اولیه خطی یا خوش‌نویسی شده) و تایپی در دست است، تفاوت‌هایی بین دست‌نویس و تایپی به چشم می‌خورد؛ نسخه تایپی تلخیص نسخه دست‌نویس و متأخر از آن است. در این موارد نسخه تایپی ملاک بررسی قرار گرفته است، مگر به‌خلاف آن تصریح کرده باشم.

دو. آشوری در این یازده ماه بسیار فعال بوده است، هر دو تا سه ماه یک جزوه تولید و توزیع کرده است. مطالب این پنج جزوه هم‌پوشانی فراوانی با هم دارد. در حقیقت پیام واحدی به اجمال یا تفصیل تحت عناوین مختلف و با زبان‌های متفاوتی تشریح شده است. این پنج جزوه به‌سادگی در یک جزوه ده پانزده صفحه‌ای - با حفظ تمام نکات اصلی - قابل تلخیص است.

سه. هر پنج جزوه با نام خدا، به همراه آیه‌ای از قرآن یا عبارتی از نهج البلاغه آغاز شده است. آشوری در قامت یک مسلمان مبارز (انقلابی) کارهای تحلیلی، توصیه‌ای و تجویزی برای هدایت جنبش و جلوگیری از انحراف آن ارائه کرده است.

چهار. کوشش آشوری آشنا کردن مبارزان ایرانی با دانش مبارزه، علم انقلاب رهایی‌بخش یعنی مارکسیسم و تجارب مبارزان دیگر سرزمین‌ها خصوصاً فلسطین، ویتنام و الجزایر است. او تنها راه رهایی خلق از سلطه امپریالیسم، استثمار، استبداد و ارتجاع را جنگ مسلحانه توده‌ای و فراگیر و نه مبارزات رفرمیستی و فرصت‌طلبانه معرفی می‌کند. منابع اصلی تحلیل‌های سیاسی آشوری کتب و جزوات مجاهدین خلق، فدائیان خلق، و کارهای احزاب کمونیست شوروی، چین، و ویتنام است. او بین باورهای دینی و اخذ دانش مارکسیستی مبارزه نه تنها هیچ منافاتی نمی‌بیند، بلکه آن را در راه مبارزه ضروری می‌شمارد.

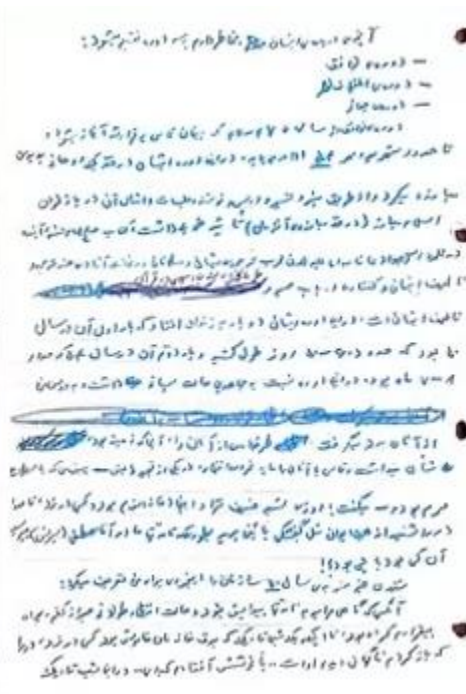
پنج. آشوری پیش‌قراولان و صاحبان صلاحیت رهبری انقلاب را مطلعان از علم و تجربه مبارزه، و عامل به مشی مسلحانه چریکی توده‌ای و مشخصاً دو سازمان چریکی مجاهدین خلق و فدائیان خلق می‌داند. او دو-سه سال بعد از تغییر مواضع ایدئولوژیک برخی از اعضای مجاهدین خلق، این اشکال را که ممکن است مجاهدین سر از مارکسیسم درآورند «یاوه» می‌داند. او قضیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سال ۵۴ را امری اپورتونیستی، بیماری کودکانه چپ‌روانه و انحرافی اما فرعی دانسته، خواستار بازگشت به صداقت انقلابی شده است. آشوری مبارزه با بهائیت، وهابیت، مارکسیسم، و کمونیسم را انحرافی و خواست دشمن می‌داند. به‌باور او اتحاد مبارزان مسلمان و مارکسیست در مبارزه ضد امپریالیستی شرط پیروزی است.

شش. آشوری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را پایه استثمار، کاپیتالیسم و امپریالیسم معرفی می‌کند. به نظر وی الغای مالکیت خصوصی یعنی بازگشت به مالکیت مطلقه خداوند و انتقال مالکیت از فرد به جامعه قدم اول در راه تحقق جامعه بی طبقه نوین توحیدی.

هفت. نظر آشوری درباره روحانیت: جنبه ضد استعماری‌اش بسیار سرور انگیز، و جنبه ضد دیکتاتوری‌اش امیدبخش است. ولی جنبه ضدارتجاعی و به خصوص ضداستثماری‌اش بسی کمرنگ و یأس‌آور است. روحانیت به‌جای فتوا صادر کردن می‌تواند خدمات پشت‌جبهه انقلاب (از قبیل برانگیختن شور مذهبی و نه شناخت تئوریک و انقلابی) به‌عهده داشته باشد، اما صلاحیت رهبری انقلاب را ندارد. آشوری به‌عدم صلاحیت مراجع تقلید در این امر تصریح کرده است، اما نظر منفی‌اش درباره رهبری آقای خمینی را صریح (با ذکر نام ایشان) اعلام نکرده است، هرچند فقدان صلاحیت ایشان برای رهبری انقلاب مطابق موازین ارائه شده توسط وی اظهر من الشمس است.

هشت. حبیب‌الله آشوری در سال ۱۳۵۷ از یک‌سو مصداق بارز «مارکسیسم اسلامی» است (مسلمانی که علناً مارکسیسم را علم مبارزه می‌داند)، از سوی دیگر از هواداران علنی سازمان مجاهدین خلق ایران است، آن‌ها را واجد صلاحیت رهبری انقلاب می‌داند، از بن‌دندان به‌آن‌ها اعتقاد دارد و در ترویج آن‌ها می‌کوشد. ثالثاً در مکتب اصالت مبارزه، همکاری با فدائیان خلق و دیگر مارکسیست‌های ملی را فریضه انقلابی می‌داند.

مبحث دوم. معرفی و تحلیل محتوای رساله «من و آقای «خ» - روایت آشوری»



این مبحث شامل چهار بحث به شرح ذیل است: معرفی و اهمیت رساله، رئوس مطالب اصلی رساله، آنچه آشوری گفته و آنچه نگفته است، و مقایسه روایت خامنه‌ای با روایت آشوری.

بحث اول. معرفی و اهمیت رساله

در این بحث ابتدا رساله به طور اجمالی معرفی می‌شود، سپس اهمیت آن تبیین می‌شود.

الف. معرفی رساله

رساله به خط حبیب‌الله آشوری در ۱۷ صفحه فاقد عنوان و تاریخ است. مراد از «آقای خ» سید علی خامنه‌ای دومین رهبر جمهوری اسلامی ایران است. چون نگارش رساله قبل از پیروزی انقلاب آغاز شده به دلیل مسائل امنیتی، آشوری ترجیح داده از علامت اختصاری استفاده کند. رساله همانند شش مکتوب منتشر نشده وی^{۱۴} توسط حمید آشوری (کوچک‌ترین پسر حبیب‌الله) در اختیارم قرار گرفت. حمید آشوری زحمت تایپ این رساله را کشیده است، و با اجازه وی برای نخستین بار متن کامل آن این‌جا منتشر می‌شود. آن را «من و آقای «خ» - روایت آشوری» نامیدم. این نام برگرفته از متن رساله است. رساله با قلم آبی نوشته شده (احتمالاً کاغذ کاربن آبی) و با قلم مشکی توسط خود وی در اندکی موارد خط‌خورده و تصحیح شده است. به کمک شواهد درون‌متنی، تاریخ نگارش رساله نیمه دوم بهار ۱۳۵۸ است، به قرینه اشاره به دیدار آشوری و خامنه‌ای بعد از بازداشت کوتاه وی در اردیبهشت آن

¹⁴ برداشتی از قرآن، از کارتر تا تبریز، فرم یا انقلاب، الفبای مبارزه، امپریالیسم چیست؟ و الفبای انقلاب. برداشتی از قرآن تکثیر و توزیع نشده بود، به خلاف پنج جزوه سیاسی.

سال در پی خبرمشکوک روزنامه کیهان درباره فرقانی بودن وی در قضیه ترور سرلشکر محمدولی قرنی. در رساله به‌واقعۀ دیگری از وقایع بعد از انقلاب اشاره نشده است.

آنچه من در این رساله انجام داده‌ام: اولاً تصحیح دقیق متن، ثانیاً تحقیق متن از دو طریق یکی افزودن برخی کلمات توضیحی یا تاریخ در بین دو قلاب [] و دیگری برخی توضیحات مستند مختصر در پاورقی، ثالثاً تحلیل محتوای رساله.

ب. اهمیت رساله

رساله "من و آقای «خ» - روایت آشوری" از پنج حیث واجد اهمیت است:

اول، روایت سید علی خامنه‌ای از آشوری و نیز روایات سید هادی خامنه‌ای، محمدعلی مهدوی‌راد، «ب»، «ج»، «د»، و احمد قابل درباره آشوری و کتاب توحید او در بخش دوم نقل و تحلیل شد. اکنون نوبت روایت خود آشوری از روابطش با خامنه‌ای، درباره کتاب توحید، و درباره اختلافاتش با خامنه‌ای است. این روابط چه مراحل را طی کرده است؟ علت اختلافات این دو دوست سابق چه بوده است؟ چرا این دوستی به‌جدایی و عداوت تبدیل شد؟

دوم، در قضیه کتاب توحید، مرتضی مطهری، سید محمد بهشتی، محمد مفتاح، محمدجواد باهنر، محمد مهدی ربانی املشی، ابوالقاسم خزعلی، محمدتقی فلسفی، محمدتقی جعفری، سید جواد هشترودی، عباس‌علی و حمید اسلامی (ناشر کتاب توحید و پدرش)، چه نقشی داشته‌اند و آشوری چه گفتگوهایی با ایشان داشته است؟ (روایت آشوری از معاصرانش درباره خودش و توحیدش)

سوم، این رساله بخشی از سرگذشت خودنوشت آشوری است که اطلاعات دقیقی از برخی زوایای زندگی وی بین سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۸ به‌دست می‌دهد، خصوصاً جزئیات منحصربه‌فردی درباره کتاب توحید، و نیز دیدگاهش درباره مارکسیسم و سازمان مجاهدین خلق ایران قبل و بعد از تغییر مواضع ایدئولوژیک. (آشوری‌شناسی)

چهارم، رساله "من و آقای «خ» - روایت آشوری" اطلاعات دست‌اولی از برخی زوایای پنهان زندگی دومین رهبر جمهوری اسلامی از زبان یکی از دوستانش که بعداً از منتقدانش شده بین سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۸ در اختیار می‌گذارد. سرگذشت قبل از انقلاب ایشان به‌علاوه ماه‌های نخست بعد از انقلاب ایشان با این رساله تکمیل می‌شود. (خامنه‌ای‌شناسی)

پنجم، این رساله یکی از مدارک مهم درباره تاریخ اندیشه اسلامی در دهه‌های چهل و پنجاه ایران است، خصوصاً مواجهات مسلمانان انقلابی با مارکسیسم و مارکسیسم‌زدگی. (تاریخ تفکر معاصر در ایران)

بحث دوم. رئوس مطالب اصلی رساله

رساله "من و آقای «خ» - روایت آشوری" شامل سه قسمت است: دوره توافقی (از حوالی سال ۱۳۴۶ تا شهریور ۱۳۵۴)، دوره اختلاف نظر (از شهریور ۱۳۵۴ تا بهار ۱۳۵۶)، و دوره جدایی (از تابستان ۱۳۵۶ تا بهار ۱۳۵۸).

اول، در دوره هشت ساله توافقی، آشوری با سید علی خامنه‌ای به عنوان یک روحانی مبارز اهل قلم آشنا می‌شود، تألیف و ترجمه‌هایش را برمی‌شمارد، و به زندان‌های ولو کوتاه‌مدت وی به دیده تحسین می‌نگرد. در این دوره دو نکته به شرح زیر قابل توجه است:

۱. خامنه‌ای اولاً با محمد حنیف‌نژاد مرتبط است، ثانیاً به مجاهدین خلق «حالت سمپاتی» دارد، ثالثاً متأثر از آنهاست: «از آنها پرتو می‌گرفت». نسبت به فدائیان خلق نه تنها حساسیتی نداشت، بلکه گاهی نشریات آنها را هم مطالعه می‌کرد. در این دوره دیدگاه‌های خامنه‌ای و آشوری بسیار به هم نزدیک است. دیدگاه خامنه‌ای درباره‌ی علی شریعتی در مقایسه با بسیاری از روحانیون هم‌دلانه است، الا در جدایی مطهری و همفکرانش از حسینیّه ارشاد از ابتدای دهه پنجاه که در این مورد خاص خامنه‌ای نسبت به شریعتی موضع انتقادی دارد.

۲. تنها نقطه اختلاف جزئی آنها درباره‌ی سبک زندگی روحانیت بود. نظر آشوری سبک زندگی فقیرانه (از قبیل اصحاب صّفه و ابوذری) بود، و بیش از آن را اشرافی‌گری می‌دانست. او در دیگر آثارش (خصوصاً جزوه «رفرم یا انقلاب؟») مصادیق فراوانی در این زمینه ارائه کرده است، در شمال شهر و در خانه مجلل ساکن نباشند، خودرو شخصی سوار نشوند، دوچرخه سوار شوند یا از وسایل نقلیه عمومی از قبیل اتوبوس استفاده کنند، و غذاهایی از قبیل چلومرغ و چلوکباب نخورند. در این که علمای دین نباید زندگی اشرافی داشته باشند تردیدی نیست، اختلاف نظر آشوری با مطهری و خامنه‌ای در معیار زندگی اشرافی بوده است. آشوری از نوعی «ساده‌زیستی افراطی» یا آنچه مطهری «زهد منفی» توصیف کرده^{۱۵} دفاع می‌کرده است. در هر حال، آشوری تبیین و تفسیر خود را از تلقی خاصش از این سبک زندگی در این جا ارائه کرده است.

دوم. دوره هجده ماهه اختلاف نظر (از شهریور ۱۳۵۴ تا بهار ۱۳۵۶) مفصل‌ترین قسمت رساله است (حدود دوسوم آن). در این دوره چهار نکته در رساله به شرح زیر قابل توجه است:

۱. این دوره با یک سوء تفاهم آغاز می‌شود: خامنه‌ای زودتر از موعد از زندان آزاد شده است؛ چرا؟! خامنه‌ای در ۲۰ دی ۱۳۵۳ به اتهام این که «تفسیر او هم‌سو با عقاید سازمان مجاهدین خلق است» و تفاسیر او از قرآن و نهج‌البلاغه مبین «مبارزه با استثمار و تشکیل نظام مطلوب» است^{۱۶} دستگیر، به ساواک تهران اعزام و در کمیته مشترک ضدخرابکاری بازجویی، شکنجه و زندانی شد. اما در نهایت ساواک به این جا رسید که «او از طرفداران خمینی است که بعضاً جوانان از جلسات درس و تفسیر قرآن وی برداشت‌های سوئی داشته‌اند»^{۱۷} و بعد از هشت ماه در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۵۴ از زندان آزاد شد. آشوری مدعی است خامنه‌ای چون قول داده بود با مارکسیسم مبارزه کند، آزادش کرده‌اند. وی مدرک قابل اتکایی در این زمینه ارائه نکرده است.

اما خامنه‌ای در دفاعیات مکتوب خود در دادگاه نظامی مورخ ۲۱ دی ۱۳۴۹ اتهام ساواک به خود «به عنوان یک روحانی و مدرس علوم مذهبی - یک دشمن آشتی‌ناپذیر مارکسیسم و یک داعیه‌دار اسلام - را به این که [او را] تلویحاً متمایل به مارکسیسم معرفی کرده اتهام بی‌پایه و مضحک» خوانده است. او تصریح می‌کند که «صدها صفحه کتاب و ده‌ها مقاله در این باره [مارکسیسم] خوانده‌ام، با این مکتب سست و عوام‌فریب آشنا شده‌ام، با سلاح علمی

¹⁵ برای آشنایی با دیدگاه مرتضی مطهری در این زمینه بنگرید به «نظر دین درباره دنیا» و «حقیقت زهد» (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا، ۱۳۷۸، ج ۲۲، ص ۲۳۰-۲۱۱)، «احترام حقوق و تحقیر دنیا» (مجموعه آثار، ج ۲۳، ۱۳۸۵، ص ۷۴۸-۷۲۹)، «عدالت از نظر

علی (ع)» (مجموعه آثار، ج ۲۵، ۱۳۸۷، ص ۲۳۹-۲۲۱)، و «فلسفه زهد» (مجموعه آثار، ج ۲۹، ۱۳۹۲، ص ۳۲۴-۲۹۹)

¹⁶ بهبودی، شرح اسم، ص ۵۲۰ و ۵۲۲.

¹⁷ بهبودی، شرح اسم، ص ۵۴۵.

بر علیه آن مجهز گشته‌ام و به برکت این همه توانسته‌ام وظیفه اسلامی خود را در زدودن زنگ این یاهوها از ذهن مشت‌ی جوان تحصیل کرده و فریب خورده به وسیله صفحاتی اثر چاپ شده و ساعت‌ها سخنرانی ضبط شده و موجود به انجام برسانم و از این جاست که کاری که یک ساواک منطقه‌ای با داشتن صدها مأمور زبردست و غیرزبردست در این زمینه نمی‌تواند انجام دهد، بنده و امثال بنده در چند جلسه سخنرانی با چند کنفرانس علمی به آسانی و با موفقیت به انجام می‌رسانیم و به همین دلیل است که از نظر یک مارکسیست متعصب سید علی خامنه‌ای دشمنی خطرناک و چیره‌دست جلوه می‌کند و یک مأمور امنیتی دشمنی ساده لوح و قابل دفع.^{۱۸}

به نظر می‌رسد آشوری حداقل در این مورد خامنه‌ای را درست نمی‌شناخته است. آن‌ها درباره مارکسیسم تلقی کاملاً متفاوتی داشته‌اند. خامنه‌ای و برخی روحانیون دیگر در عین مبارزه با رژیم شاه، به تبع علمایی مانند آقای سید محمدحسین طباطبایی و مرتضی مطهری در پی رد و نقد مارکسیسم هم بوده‌اند. مواضع خامنه‌ای درباره مارکسیسم اعتقادی و ماتریالیسم فلسفی بسیار نزدیک به مواضع علی شریعتی بوده است. با پخش علنی بیانیه «اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» در مهر ۱۳۵۴ و در حقیقت مارکسیست شدن اکثریت اعضای این سازمان، اکثریت قریب به اتفاق انقلابیون مذهبی حمایت خود را از مجاهدین مارکسیست شده قطع کردند و در همکاری مبارزاتی با دیگر مبارزین مارکسیست هم به شدت احتیاط می‌کردند. از این تاریخ طبیعی است که خامنه‌ای در نقد و رد مارکسیسم در جلساتش اهتمام بیشتری داشته باشد.

نقطه اختلاف خامنه‌ای با آشوری از پاییز ۱۳۵۴ آغاز می‌شود. آشوری اولاً هم‌چنان مارکسیسم را علم مبارزه می‌داند، ثانیاً به اصالت مبارزه باور دارد، و ثالثاً همکاری با مارکسیست‌ها در مبارزه با امپریالیسم، استبداد، استثمار و ارتجاع را ضروری می‌داند. رابعاً هر نوع مبارزه با مارکسیسم را انحرافی و آب به آسیاب دشمن اصلی ریختن تلقی می‌کند. خامنه‌ای به هیچ‌کدام از این چهار اصل معتقد نبوده، لذا به تدریج نشانی جلسات آموزشی خامنه‌ای به آشوری داده نمی‌شود، هرچند ارتباط دو به دوی آن‌ها ادامه می‌یابد.

۲. ابوالقاسم خزعلی بعد از آزادی از تبعید، فتوا به کمونیست بودن آشوری می‌دهد (نیمه دوم سال ۱۳۵۵). این همان زمانی است که کتاب توحید آشوری منتشر شده و به بحث‌های دامنه‌داری بین موافقان و مخالفان آن، خصوصاً در قم و مشهد، انجامیده است. آشوری توضیح نداده که مستند فتوای خزعلی چه بوده است، کتاب او یا چیز دیگر، و آیا این همان فتوای تکفیر و ارتداد او از جانب خزعلی است یا چیزی علاوه بر آن. به احتمال قوی مستند و مدرک جرم اصلی آشوری به نظر خزعلی چیزی جز کتاب توحید وی نبوده است. مستندات آن در بخش بعدی به تفصیل خواهد آمد.

موضع خزعلی (فتوا به کمونیست بودن و تکفیر و ارتداد) رادیکال‌ترین موضع نسبت به آشوری و حداقل در نیمه دوم دهه پنجاه منحصر به فرد بوده است. هیچ‌یک از روحانیونی که او در رساله از آن‌ها نام برده است چنین موضعی درباره وی نداشته‌اند، در عین این که منتقد جدی برخی آراء آشوری بوده و حتی در مقام رد مارکسیسم هم بوده‌اند. کسی مشکلی با مبارزه مارکسیست‌ها با امپریالیسم یا استبداد نداشته است. محل نزاع، مارکسیسم از منظر اعتقادی

¹⁸ بهبودی، شرح اسم، ص ۴۱۸-۴۱۶.

و مشخصاً ماتریالیسم فلسفی یا خداناباوری یا الحاد بوده است. مطهری، بهشتی، مفتاح، خامنه‌ای، و شریعتی به ماتریالیسم فلسفی و بنیاد نظری مارکسیسم نظری کاملاً منفی و انتقادی داشته و در مرزبندی با مارکسیست‌ها تعارفی نداشته‌اند. آشوری اگرچه با نقد مارکسیسم مشکلی نداشته، اما اصرار دارد که این نقد نباید به رد آن‌ها (ظاهراً حتی رد ماتریالیسم فلسفی) بینجامد. او بین موضع تکفیری خزعلی و مواضع انتقادی امثال مطهری، بهشتی، مفتاح و خامنه‌ای (حداقل در دهه پنجاه) تفاوتی نگذاشته است، و حتی تلویحاً خامنه‌ای را محرک خزعلی پنداشته است، بدون این که مدرکی بر چنین ادعایی اقامه کند.

خامنه‌ای موضعی بین خزعلی و آشوری داشته، و از آشوری می‌خواست با ایضاح آرائش برای خزعلی، خزعلی را مطمئن کند که در انتساب کمونیسم به وی اشتباه کرده است، هم‌چنان که خزعلی را هم به عدم ادامه مواضع شداد و غلاظش علیه آشوری دعوت کرده است، هرچند نه آشوری و نه خزعلی به این میانجی‌گری خامنه‌ای واقعی نگذاشتند. به نقل آشوری، خامنه‌ای صلاح ندانسته به اتفاق او به دیدار مطهری و بهشتی برود، در عین این که از ملاقات آشوری با آن دو استقبال می‌کرده است. خودداری خامنه‌ای از دیدار مشترک با آشوری با آن‌ها جدا کردن حساب خودش از آشوری بوده است. مایل نبوده گذشته مشترک هشت نُه ساله با آشوری به حساب حمایت از او بعد از مهر ۱۳۵۴ گذاشته شود. آشوری از این خودداری تلقی منفی دارد.

بالاخره ملاقاتی بین خزعلی و آشوری با حضور بهشتی، مفتاح و محمد مهدی ربانی املشی در قم صورت می‌گیرد. زمان آن باید صبح یکی از روزهای زمستان ۵۵ یا بهار ۵۶ باشد. موضوع جلسه بررسی اتهام کمونیست بودن آشوری بوده است. قائل به این اتهام تنها خزعلی بوده است، هرچند آشوری بین شرکت‌کنندگان این جلسه در این امر فرقی نگذاشته است. بخش قابل توجهی از جلسه به نقد سبک زندگی شرکت‌کنندگان توسط آشوری گرفته می‌شود. آشوری از موضع ساده‌زیستی افراطی، آن‌ها را به اشرافی‌گری و اندیشه طبقاتی متهم می‌کرده است. جلسه ناتمام باقی می‌ماند. قرار بعدی پنجشنبه همان هفته در منزل بهشتی گذاشته می‌شود که هرگز برگزار نمی‌شود. تعرض آشوری به اشرافی‌گری و اندیشه و منش طبقاتی بیش از همه متوجه مرتضی مطهری بوده است، چرا که مطهری ساکن قلعه (شمال تهران) بوده و به خانواده‌اش سخت نمی‌گرفته است.

۳. یکی از انتقادات جدی به آشوری، مواضع او نسبت به مجاهدین مارکسیست شده خصوصاً نسبت به ترور مجاهدین مسلمان مخالف تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان از اسلام به مارکسیسم، و مشخصاً ترور مجید شریف واقفی توسط مجاهدین مارکسیست شده بوده است. آشوری نقد ترور شریف واقفی و دیگر مجاهدین مسلمان توسط مجاهدین مارکسیست شده را سوء استفاده مبارزان مسلمان از این امر و آن را «پیراهن عثمان کردن» علیه مارکسیست‌ها دانسته است. آشوری در این زمینه یک قاعده دارد که در این رساله و برخی دیگر از جزوات

سیاسی‌اش («رفرم یا انقلاب؟»^{۱۹} و «الفبای انقلاب»^{۲۰}) به آن استناد کرده است: «در کارهای درون سازمانی یک جریان مخفی مبارزه مسلحانه چریکی، جز خود دو طرف دعوا کسی حق ندارد اظهار نظر کند.» واضح است که این اصل برخاسته از بنیاد پرمناقشه «اصالت مبارزه» و قائل شدن به «قداست» مبارزه مسلحانه مخفی و «فوق نقد» دانستن چریک‌هاست. در هر حال، این موضع آشوری هرگز توسط انقلابیون مذهبی معاصرش پذیرفته نشد. آشوری اظهارات آقای خمینی در بهمن ۱۳۵۶ خطاب به انجمن‌های اسلامی دانشجویان خارج از کشور در لزوم تحرز از کسانی که التزام به اسلام ندارند در صفوف انجمن (بدون اسم بردن از مارکیست‌ها)، چرا که «آن‌ها از پشت به شما خنجر می‌زنند» را نپسندیده و از این‌که این اظهارات در زمانی ابراز شده که به زعم وی مناسبتی نداشته است، اظهار تعجب کرده، حال آن‌که در سال ۱۳۵۴ که مناسبت داشت ایشان چیزی علیه مارکیست‌ها اظهار نکرده بود. منتقدان آشوری از وی متعجبند که او حتی بعد از قضیه تغییر ایدئولوژی اکثریت مجاهدین خلق و ترور مجاهدینی که بر مواضع اسلامی خود پافشاری می‌کردند، چرا عبرت نگرفته و هم‌چنان بدون هرگونه مرزبندی با مبارزان مارکیست هرگونه نقدی به ماتریالیسم فلسفی را انحرافی قلمداد کرده است.

۴. بالأخره در صفحه ۱۱ (از رساله ۱۷ صفحه‌ای) برای نخستین بار اسم کتاب توحید به‌میان می‌آید. ماه انتشار توحید در سال ۱۳۵۵ مشخص نیست. تاریخ ثبت کتابخانه ملی (مندرج در پشت جلد همه چاپ‌های آن) «۱۲ دی ۲۵۳۵ [۱۳۵۵]» است. تاریخ انتشار ویرایش نخست آن شهریور ۱۳۵۵ است (سه ماه قبل از تاریخ ثبت) و ویرایش دوم و چاپ سوم آن باید در زمستان ۱۳۵۵ صورت گرفته باشد. اطلاعات دست اولی که از این رساله درباره کتاب توحید به‌دست می‌آید به این شرح است: اولاً خامنه‌ای دست‌نوشته توحید را چهل روز قبل از انتشار در اختیار داشته است. ثانیاً کتاب بر اساس نامه خامنه‌ای به حمید اسلامی، مدیر انتشارات غدیر (ناشر کتاب

¹⁹ سقف نقد آشوری به قضیه تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین خلق بدون کمترین اشاره‌ای به ترور مجاهدین مسلمان توسط مجاهدین مارکیست‌شده اینجاست: «کار هر مسلمان‌نام یا مارکیست‌نامی را به حساب همه مسلمانان و همه مارکیست‌ها نباید گذاشت. مثلاً در رابطه با جنبش انقلابی میهنمان باید میان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و امثال آن و جریان مربوط به تغییر مواضع ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ [مارقین] که بر مبنای خصلت اپورتونیسیم چپ و یا بیماری کودکانه چپ‌روی به وجود آمد فرق گذاشت و حتی در رابطه با همین جریان نیز میان خصلت اپورتونیسیم یا چپ‌روی آن با دیگر مسائل مربوط به آن تفاوت قائل شد و مبارزه با آن را علیه همین خصلت سمت داد تا به خط صحیح باز گردند و موضعی اتخاذ کنند - نام مجاهد را که خاص فرهنگ اسلامی است به مجاهدین ما بدهند، انحراف و چپ‌روی‌های درون سازمانی خود را تصحیح کنند و به صداقت انقلابی روی آورند و ... تا صلاحیت بازگشت به کل جنبش را باز یابند و الا که نه چون ماهی در دریای حمایت خلق که چون ماهی‌های ریز و پراکنده در کویر انزوا و چنگال تمساحان و مرغان ماهیخوار خصم خواهند بود، که شاید همین عامل تغییر مشی‌شان باشد.» (رفرم یا انقلاب؟، تیر ۱۳۵۷، ص ۲۶)

²⁰ «من از کسانی متعجب هستم که در آن حاشیه چیزی از آن مسائل برشان نمی‌شود و می‌پرسند که آقا ما با مارکیست‌ها متحد بشویم یا نه؟ آیا این مسئله درست است؟ آخر تو کجا هستی؟ مگر ما این چیزها سرمان می‌شود؟ این چه ربطی دارد به من و تو؟ من و تو هنوز الفبای انقلاب را یاد نداریم. ما گام اول را نه تنها برنداشته‌ایم، بلکه هنوز بلد نیستیم برداریم. این چنین مسائل را در بستر انقلاب خود آن‌ها تشخیص می‌دهند، جن [چریک] مذهبی یا جن [چریک] غیرمذهبی گاهی تشخیص می‌دهند در یک شرایط با هم همکاری کنند، که اگر همکاری نکنند هر دو نابود می‌شوند، گاهی تشخیص می‌دهند که شرایط طوری است که باید از هم جدا بشوند، گاهی مسائلی پیش می‌آید که باید حتی توی سر هم بزنند. تو چرا سؤال می‌کنی؟ من چه صلاحیتی دارم؟ کسی که در متن و بطن آن جریان نباشد اصلاً نمی‌تواند آن را تشخیص بدهد و نظر بدهد.» (الفبای انقلاب، تیر - مرداد ۱۳۵۷، ص ۵۷)

«گفتاری در باب صبر» وی) منتشر می‌شود. خامنه‌ای در این نامه نوشته بود: «کتابی مفید و پرمصرف خواهد بود، و از ۵۰۰۰ به بالا تیراژ بزن». ثالثاً شماره ثبت کتاب و اجازه انتشار آن به لطف محمّدجواد باهنر و با پارتی‌بازی ایشان اخذ شده است.

رابعاً خامنه‌ای بلافاصله بعد از انتشار کتاب، سفری به تهران و قم می‌کند. خامساً بلافاصله بعد از انتشار کتاب، خامنه‌ای به آشوری می‌گوید کتاب را فعلاً پخش نکنی بهتر است تا بررسی بیشتری بکنیم. خامنه‌ای در موقعی دیگر به آشوری می‌گوید که قبل از انتشار کتاب دست‌نویس را خوب نخوانده بود، و اینک (بعد از انتشار) لازم است از نو نگاهش کند. در حالی که هنوز بخش معظمی از کتاب را نخوانده بود. سادساً بعد از بازگشت خامنه‌ای به مشهد، آشوری به وی اعتراض می‌کند که کتاب را کامل نخوانده نظر یقینی مساعد دادید، حالا بعد از انتشار که باز آن را کامل نخوانده‌اید نظر نامساعد می‌دهید، بدون این که نظراتتان را با نویسنده مطرح کرده باشید، شاید نویسنده بتواند در برخی موارد شما را قانع کند. اگر هم شما نویسنده را قانع کردید کتاب را اصلاح می‌کند. نویسنده در بقیه موارد هم نظر انتقادی شما و دیگران را به عنوان پیوست کتاب یا مستقلاً منتشر خواهد کرد.

سابعاً بعد از بگومگوهای زیاد قرار می‌شود خامنه‌ای بنا را به جای نفی کتاب بر نقد آن بگذارد. بعد از مدتی ایشان صرفاً ۱۲۰ صفحه نخست کتاب را خوانده بود و انتقاداتش را در جلسه‌ای در باغ رضازاده با حضور برادرش سید هادی خامنه‌ای و امیر مجد با آشوری در میان می‌گذارد. اشکالات بسیار جزئی و از این قبیل بوده است: مناقشه در ترجمه برخی آیات، تفکیک دو ترجمه آیه قسط (حدید: ۲۵)، و جانشین کردن واژه 'تعالی' به جای واژه 'تکامل' در کتاب. خامنه‌ای نسخه‌ای که در حدود ثلث اول آن انتقاداتش را یادداشت کرده بود به آشوری می‌دهد. آشوری به او می‌گوید: این انتقادات جزئی کجا و انحرافی بودن کتاب از اساس کجا؟!

به روایت آشوری، یکی از مناقشه‌های خامنه‌ای به وی استفاده آشوری از وی بوده است. آشوری در کارگاه ترجمه عربی به فارسی خامنه‌ای که تمرین نویسندگی بوده شرکت می‌کرده است. علاوه بر آن، گاهی هم به دروس تفسیر خامنه‌ای می‌رفته است. آشوری منکر این استفاده‌ها نبوده، اما لازمه آن، حرف‌شنوی و تقلید کورکورانه از وی نبوده است. آشوری چنین منت‌گذاری را غیراخلاقی و غیراسلامی دانسته است.

سوم. در دوره دو ساله جدایی (از تابستان ۱۳۵۶ تا بهار ۱۳۵۸) که بسیار کوتاه است دو نکته به شرح زیر بیشتر به چشم نمی‌خورد:

۱. در این دوره به روایت آشوری، خامنه‌ای اولاً کتاب توحید آشوری را تحریم می‌کند. ثانیاً نوارهای صوتی سخنرانی‌های وی را نیز تحریم می‌کند. ثالثاً تحت فشار خامنه‌ای، حمید اسلامی (ناشر کتاب) و پدرش عباس علی اسلامی آشوری را برای نصیحت نزد محمدتقی فلسفی بردند. ایشان هم نظرش را درباره آیه سعی (نجم: ۳۹) ابراز داشت. رابعاً قرار می‌شود برای رفع شبهات آشوری، جلساتی در منزل سید جواد هشترودی با حضور مرتضی مطهری، محمدتقی جعفری و آشوری برگزار شود. این جلسات علی‌رغم پیگیری هشترودی هرگز برگزار نشد، تا نویسنده بزرگ نشود. به جای آن طوماری حاوی اشکالاتشان به کتاب را فرستادند. به روایت آشوری، جز مواردی که باید از کتاب حذف شود چیز دیگری در این طومار نبوده است.

۲. با توجه به قطع کامل تماس‌های آشوری و خامنه‌ای از تابستان ۱۳۵۶ دو بار برخی دوستان مشترک برای اصلاح

ذات‌البین می‌خواهند جلسه مشترک بگذارند. خامنه‌ای می‌گوید فایده‌ای ندارد. هنگام تبعید خامنه‌ای در آذر ۱۳۵۶ برخی دوستان مشترک از آشوری می‌خواهند به‌عنوان بدرقه خامنه‌ای بیاید. آشوری حرف‌هایش را به آن دوستان مشترک می‌گوید. این دیدار هم سر نمی‌گیرد.

در نزدیکی پیروزی انقلاب (پاییز یا نیمه اول زمستان ۱۳۵۷) در حین سخنرانی آشوری در دبیرستان دکتر شریعتی مشهد، افرادی به سرپرستی عبدالحمید دیالمه به‌بهانه بحث، بنای به‌تشنج کشاندن جلسه را داشته‌اند. در دی ۱۳۵۷ آشوری به دعوت معلمان تربت حیدریه قرار بوده چند شب سخنرانی کند. برگزاری این سخنرانی‌ها با دخالت خامنه‌ای با مانع مواجه می‌شود.

اواسط اردیبهشت ۱۳۵۸ آشوری بعد از آزادی از بازداشت یازده روزه کمیته انقلاب اسلامی به دیدار خامنه‌ای می‌رود. در این دیدار خامنه‌ای به او می‌گوید که بعد از این که آشوری در جزوه «الفبای انقلاب» (مرداد ۱۳۵۷) به رهبری آقای خمینی بی‌اعتنایی کرده بود، انقلابی‌های منتقد آشوری قصد جان او را کرده بودند که خامنه‌ای مانع می‌شود، در مقابل از سخنرانی او در تربت حیدریه هم ممانعت می‌کند تا بین دو طرف موازنه برقرار کرده باشد. در همان دیدار، یکی از خوانین بلوچستان به ملاقات خامنه‌ای آمده بود که از نگاه طبقاتی آشوری سیئه دیگری به حساب خامنه‌ای نوشته می‌شود.

بحث سوم. آنچه آشوری گفته و آنچه نگفته است

در این بحث در ضمن دو قسمت، ابتدا آنچه آشوری در این رساله گفته است مرور می‌شود، سپس آنچه نگفته و انتظار بود بگوید برجسته می‌شود.

الف. گفته‌ها

آنچه آشوری در این رساله درباره خامنه‌ای و روحانیون منتقدش گفته است در این نه محور قابل تلخیص است:

۱. نقد سبک زندگی برخی روحانیون یعنی عدم ساده‌زیستی افراطی مورد نظر وی و اتهام اشرافی‌گری به کسانی که سبک زندگی فقیرانه نداشته‌اند. البته این اتهام را بیشتر به مطهری، بهشتی و مفتاح می‌زده، اما چون خامنه‌ای این نقد را وارد نمی‌دانسته با او از ابتدا اختلاف نظر داشته، او خود خامنه‌ای را به‌اشرافی‌گری و زندگی طبقاتی متهم نکرده است.

۲. اختلاف نظر اصلی آشوری با دیگر روحانیون از جمله خامنه‌ای خصوصاً بعد از مهر ۱۳۵۴ در مورد مارکسیسم بوده است. وی چون مارکسیسم را «علم مبارزه» می‌دانسته، و قائل به «اصالت مبارزه» و «ضرورت مبارزه مسلحانه توده‌ای (عملیات چریکی)» به‌عنوان «تنها راه مبارزه با امپریالیسم، استثمار، استبداد و ارتجاع» بوده است، اولاً قائل به «لزوم همکاری مبارزان مسلمان و مارکسیست با دشمن مشترک خلق زحمت‌کش» بوده، ثانیاً «نقد ماتریالیسم فلسفی» که از آن به «رد مارکسیسم» تعبیر می‌کرده را «کاری انحرافی و آب به‌آسیاب امپریالیسم (دشمن اصلی) ریختن و عمل به‌نقشه اذنان داخلی آن» تعبیر می‌کرده است.

۳. کتاب توحید آشوری دومین (و نه اولین) نقطه اختلاف اصلی بین نویسنده و خامنه‌ای است. خامنه‌ای در برابر کتاب موضعی دوگانه داشته است. او قبل از انتشار اولاً از مدافعین کتاب بوده، برای انتشار آن به ناشرش حمید اسلامی تأییدنامه نوشته و خواستار انتشار این کتاب مفید و پرمصرف با تیراژ بالا شده است. ثانیاً کتاب با پیگیری

محمدجواد باهنر (به احتمال قوی متأثر از تأییدنامه خامنه‌ای) اجازه انتشار آن اخذ شده است. با این که دست‌نویس کتاب را چهل روز قبل از انتشار در اختیار داشته و با تورق آن تأییدنامه‌اش را نوشته، بعد از انتشار - و ظاهراً موج مخالفتی که نسبت به آن برمی‌خیزد - از آشوری می‌خواهد که فعلاً کتاب را توزیع نکند تا بیشتر بررسی کند، چرا که دست‌نویس را خوب نخوانده است. آشوری مدعی است که اولاً خامنه‌ای بلافاصله بعد از انتشار کتاب چنین تصمیمی گرفته است، ثانیاً هرگز کتاب را کامل نخواند، نهایتاً بعد از خواندن ۱۲۰ صفحه اول کتاب، انتقاداتش را در حاشیه کتاب یادداشت کرده به او داده است. به روایت آشوری، این اشکالات بسیار جزئی بوده و با انحرافی دانستن کتاب از اساس فاصله جدی داشته است.

۴. رادیکال‌ترین منتقد افکار آشوری ابوالقاسم خزعلی بوده که (در نیمه دوم سال ۱۳۵۵) فتوا به کمونیست بودن او داده است. خامنه‌ای چنین نظری درباره آشوری نداشته، و کوشیده خزعلی را متقاعد کند که از نظرش برگردد، اما آشوری خامنه‌ای را محرک خزعلی دانسته است. آشوری بین منتقدانش از قبیل مطهری و بهشتی و مفتاح با مفتی کمونیست بودنش تفاوتی نگذاشته است و پنداشته همه منتقدان او از قماش خزعلی هستند.

۵. یکی اختلاف نظرهای دیگر بین آشوری و روحانیون منتقدش (از جمله خامنه‌ای) از مهر ۱۳۵۴ درباره مجاهدین خلق مارکسیست‌شده و ترور مجاهدین خلق مسلمان توسط مرکزیت مارکسیست‌شده سازمان و مشخصاً مجید شریف‌واقفی بوده است، که فرع اختلاف نظر اصلی محسوب می‌شود. آشوری معتقد بوده «در اختلافات درون سازمانی چریک‌ها (رهبران برحق خلق زحمت‌کش) کسی جز طرفین دعوا حق اظهار نظر ندارند»، و محکوم کردن این ترورها را «سوء استفاده مبارزان مسلمان» از این امر و آن را «پیراهن عثمان کردن» علیه مارکسیست‌ها می‌دانسته است. دیگر مبارزان مذهبی از آن تاریخ قائل به مرزبندی با مبارزان مارکسیست بوده‌اند.

۶. اگرچه خامنه‌ای آشوری را تشویق به مراجعه به مطهری و بهشتی برای رفع اشکالاتش می‌کرده، اما حاضر به همراهی آشوری در این جلسات نبوده است. آشوری در جلسات جداگانه با مطهری و بهشتی عملاً وقت را با حمله به قول خودش «بی‌رحمانه» به سبک زندگی آن‌ها (به اصطلاح اشرافی‌گری) پرمی کرده و نمی‌گذاشته بحث به بررسی اشکالات نظری افکارش برسد. زمانی هم که قرار می‌شود جلسه نقد و بررسی در منزل هشتروندی برگزار شود، مطهری و محمدتقی جعفری شرکت نمی‌کنند و طومار اشکالاتشان به کتاب توحید را برایش می‌فرستند. آشوری مدعی است که تنها به آنچه باید از کتاب حذف شود پرداخته بودند، اما همانند حواشی خامنه‌ای بر ثلث اول کتاب، این طومار انتقادی هم در دست نیست.

۷. آشوری از تابستان ۱۳۵۶ از سوی خامنه‌ای طرد می‌شود، کتاب توحید و پخش نوارهای سخنرانی او تحریم می‌شود، و حتی از برگزاری سخنرانی‌هایش ممانعت به عمل می‌آید. خامنه‌ای در برگزاری جلسه مشترک با او به پیشنهاد دوستان مشترک فایده‌ای نمی‌بیند.

۸. آشوری از زمان اختلاف نظر با خامنه‌ای از مهر ۱۳۵۴ وی را به ردای اخلاقی از قبیل دروغ‌گویی، خلف وعده و قول، سنگ‌دل بودن، و دغل‌کاری متهم کرده است. غالب این نسبت‌ها ظاهراً برخاسته از سوء تفاهمی بوده که این دو نفر درباره مارکسیسم داشته‌اند، که گذشت. آنچه مربوط به کتاب توحید می‌شود و تفاوت مواضع متفاوت خامنه‌ای قبل و بعد از انتشار کتاب از مقوله دیگری است، که در آنچه آشوری نگفته است باید به دنبالش گشت.

۹. آشوری به اختصار در حد چند سطر انتظار خامنه‌ای از خودش در رعایت حق استادی بر او (در جلسات کارگاه ترجمه و کلاس تفسیرش) و استفاده‌ای که آشوری از او کرده را تخطئه کرده و تذکر آن را کاری غیراخلاقی و غیراسلامی دانسته است. در این نکته ناگفته‌هایی است که در دنبال به آن می پردازم.

ب. ناگفته‌ها

آنچه آشوری در این رساله درباره خامنه‌ای نگفته است یک حرف اصلی به شرح ذیل است: این که محتوای کتاب توحید چه نسبتی با جلسات تفسیری خامنه‌ای دارد، این که کتاب توحید چه ارتباطی با جزوه توحید خامنه‌ای دارد، این که ایده اصلی کتاب توحید آیا متعلق به خود آشوری است یا برگرفته از دروس توحید خامنه‌ای است، نفیاً و اثباتاً در رساله آشوری مطرح نشده است.

با توجه به این که اولاً خامنه‌ای مدعی بوده کتاب توحید آشوری «شرح جزوه توحید» اوست و شاهد آن را مطالب داخل گیومه کتاب دانسته، ثانیاً شباهت بین ایده اصلی این کتاب و بخش توحید کتاب «خطوط کلی اندیشه اسلامی در قرآن» خامنه‌ای - که در بخش دوم به شکل مستند مدارک آن گذشت - غیرقابل انکار است، ثالثاً محمدعلی مهدوی‌راد، احمد قابل، «ب»، «ج» و «د» اتفاق نظر داشتند که خامنه‌ای گفته بود که «مطالب کتاب توحید، از من است که آشوری به نام خودش چاپ کرده است» (مستند همگی به دقت در بخش دوم گذشت)، چرا آشوری در دفاع خودش و این که محتوای کتاب توحید متعلق به خودش است و شرح جزوه توحید خامنه‌ای یا اقتباس از جلسات تفسیری وی نیست در این رساله کلمه‌ای ننوشته است؟

بسیار مستبعد است که آشوری این ادعای خامنه‌ای را نشنیده باشد. وقتی به گوش این پنج نفر که روایاتشان گذشت رسیده باشد و حتی از سوی دوستان مشترک کوشش‌هایی برای اصلاح ذات‌البین این دو دوست سابق در این مورد شده باشد، چطور چنین ادعای بزرگی به گوش آشوری نرسیده است؟! او از این ادعا به احتمال قریب به یقین بی اطلاع نبوده است، اما نپرداختن صریح به آن علتی دیگری دارد. ادعای این که ایده اصلی کتاب توحید آشوری شرح جزوه توحید خامنه‌ای و برگرفته از جلسات تفسیر اوست ادعای صادقی است و آشوری توان انکار آن را نداشته است.

تنها عکس‌العمل وی در مقابل این ادعای صادق همان است که اخیراً در نکته نهم آنچه آشوری گفته است مطرح شد. «آیا تو از من استفاده نکرده‌ای؟!» استفاده آشوری از خامنه‌ای مشخص‌ترین مصداقش استفاده وی از دروس تفسیر (منعکس شده در کتاب «خطوط کلی اندیشه اسلامی در قرآن») و از آن مهم‌تر «جزوه توحید» خامنه‌ای است. آشوری در این رساله اعتراف می‌کند که درباره «استفاده» او از خامنه‌ای با او گفت‌وگو کرده است. زمان این گفت‌وگو حوالی تابستان ۱۳۵۶ (آغاز جدایی این دو نفر و دوران «هَذَا فَرَأَى بَيْنِي وَبَيْنِكَ») است. آشوری خامنه‌ای را به طفره متهم کرده و سه احتمال از چنین طرح بحثی داده است:

اول، این که فرضاً هم او از درس‌های خامنه‌ای استفاده کرده باشد این «دلیلی بر حقاقت و حاکمیت او» محسوب نمی‌شود. دوم، مطرح کردن استفاده آشوری از خامنه‌ای (بخوانید استفاده آشوری در کتابش از تفسیر و جزوه توحید خامنه‌ای) «یک کار غیراخلاقی و غیراسلامی است». سوم، مراد از طرح استفاده ملزم کردن او به حرف‌شنوی او از خامنه‌ای است، «استفاده» از اساس دروغ است، و طبعاً بندبازی برای شکستن حریف در چشم حاضران و

این‌ها مطالبی نیست که بتوان گفت». جمله بعدی وی نامفهوم است. آشوری با عصبانیت اضافه می‌کند: «اگر این که من از تو استفاده کرده‌ام را [برای تحقیر می‌گویی، که من از سگ هم استفاده می‌کنم!]» و در انتهای این پاراگراف می‌گوید: «اگر برای نتیجه‌ی دیگری است بازش کن که من نمی‌فهمم.» و می‌نویسد با برافروختگی خامنه‌ای بحث بدون نتیجه به پایان رسید.

هر سه احتمال آشوری غیرموجه به نظر می‌رسد. مطرح کردن بحث استفاده‌ی وی از خامنه‌ای برای نتیجه‌ی دیگری بوده است که آشوری در انتهای این قسمت تقاضای بازکردنش را کرده است. مقصود خامنه‌ای می‌تواند بسیار روشن باشد: وقتی کسی مطلبی را از دیگری اخذ یا اقتباس یا به‌ودیع گرفته است، اخلاقاً و شرعاً موظف است به‌حق صاحب مطلب تصریح کند، در غیر این صورت او سارق محسوب می‌شود. امانت‌داری علمی از لوازم مسلم فعالیت‌های فرهنگی است. این که نویسنده کتاب توحید ایده اصلی کتابش - توحید عملی و اجتماعی - را از صاحب جزوه توحید یا صاحب جلسات تفسیری «خطوط کلی اندیشه اسلامی در قرآن» اخذ کرده باشد و در مقدمه کتابش به این استفاده اذعان نکرده باشد این «یک کار غیراخلاقی و غیراسلامی است» نه برعکس. متأسفانه آشوری در این رساله نکته اصلی نزاعش با خامنه‌ای را کتمان و تحریف کرده است.

اگر آشوری در کتابش از تفسیر یا جزوه خامنه‌ای هیچ استفاده‌ی نکرده بود، می‌توانست با صراحت و شجاعت بنویسد خامنه‌ای چنین ادعایی می‌کرد، و این ادعا خلاف واقع است و شباهت بین کتاب من و جزوه توحید یا فصل توحید کتاب «خطوط کلی اندیشه اسلامی در قرآن» خامنه‌ای اتفاقی است، یا علی‌رغم این که من برخی نکات را از جزوه یا تفسیر وی استفاده کرده‌ام (و به آن نکات هم اشاره کند)، اما اکثر مطالب کتاب کار خودم است و ربطی به خامنه‌ای ندارد. متأسفانه آشوری چنین نکرده است.

بحث چهارم. مقایسه روایت خامنه‌ای با روایت آشوری

آنچه خامنه‌ای درباره آشوری و کتابش توحید گفته است در بخش دوم عیناً نقل و تحلیل انتقادی شد. روایت خامنه‌ای به دو نوع متقدم غیرمستقیم و متأخر مستقیم تقسیم شد. زمان روایات متقدم غیرمستقیم سال‌های ۱۳۸۱، ۱۳۸۴، ۱۳۹۹، و ۱۴۰۳ است. هیچ‌یک از روایان شش خرده‌روایت از این رساله و نیز پرونده دستگیری منجر به اعدام آشوری مطلع نبوده‌اند. روایت متأخر خامنه‌ای در سال ۱۳۸۵ نوشته شده است. در آن زمان وی به احتمال بسیار قوی به پرونده دستگیری منجر به اعدام آشوری دسترسی داشته اما از این رساله مطلع نبوده است. اکنون نوبت آن است که روایت آشوری با روایت خامنه‌ای مقایسه شود. این مقایسه را در دو مقام بررسی می‌کنم: موارد سازگاری دو روایت، و موارد مناقشه و ناگفته‌های آن دو.

الف. موارد سازگاری روایات خامنه‌ای و آشوری

۱. داستان شروع آشنایی این دو با یکدیگر (حدود سال ۱۳۴۶) و حسن روابطشان (تا تابستان ۱۳۵۴) در هر دو روایت سازگار است.

۲. آشوری دست‌نویس توحید خود را مدتی قبل از انتشار برای اظهار نظر در اختیار خامنه‌ای قرار داده بود. این مدت در رساله آشوری «چهل روز» ذکر شده است که از «چند ماه» در (خا) اصح به نظر می‌رسد.

۳. خامنه‌ای برای حمید اسلامی پسر عباسعلی صاحب انتشارات غدیر (ناشر کتاب «گفتاری درباب صبر» خودش)

نامه نوشته تا کتاب توحید آشوری را چاپ کند. کتاب توحید بر اساس تأیید کتبی خامنه‌ای منتشر شده است. (خ۲) در روایت آشوری این نکته اضافه دارد که خامنه‌ای در نامه خود به حمید اسلامی نوشته بود: «کتابی مفید و پرمصرف خواهد بود، و از ۵۰۰۰ به بالا تیراژ بزن». شماره ثبت کتاب و اجازه انتشار آن به همت محمدجواد باهنر اخذ شده بود.

۴. خامنه‌ای با فتوای ابوالقاسم خزعلی در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ به کمونیست شدن آشوری مخالفت کرده بود. این مخالفت در روایت متقدم وی صریح (خ۴) و در روایت آشوری چندین بار ضمنی آمده است، هرچند آشوری وی را محرک خزعلی می‌پنداشته است که به احتمال نزدیک به یقین صحیح به نظر نمی‌رسد. خامنه‌ای تا آخر چنین نسبتی به آشوری را نادرست می‌دانسته است.

۵. روایات آشوری و خامنه‌ای متأخر در متأثر بودن آشوری از سازمان مجاهدین خلق ایران بعد از مهر ۱۳۵۴ اتفاق نظر کامل دارند. در روایت متقدم خامنه‌ای مطلقاً اشاره به این امر مهم به چشم نمی‌خورد. تمایل بلکه شیفتگی زایدالوصف آشوری در نظر و عمل به مجاهدین خلق بعد از تاریخ یادشده یک واقعیت غیرقابل انکار است.

۶. تبادل نظر خامنه‌ای و آشوری درباره رویکرد مجاهدین خلق بعد از مهر ۱۳۵۴ از دیگر نقاط سازگاری روایات آشوری و خامنه‌ای متأخر است. آشوری مدافع مطلق مجاهدین خلق و خامنه‌ای منتقد آن‌ها بوده، انتقاد خامنه‌ای از مجاهدین مارکسیست شده قطعی است، اما بیش از آن نامشخص است.

۷. روایات متقدم و متأخر خامنه‌ای و روایت آشوری در این امر کاملاً سازگارند که از تابستان ۱۳۵۶ خامنه‌ای از منتقدان کتاب توحید و نویسنده آن بوده است. این تاریخ در رساله آشوری دقیق آمده است. به روایت آشوری، از این تاریخ خامنه‌ای کتاب توحید و پخش نوارهای سخنرانی وی را تحریم کرده، و از برگزاری سخنرانی‌هایش در حد مقدور ممانعت کرده است. در روایت متقدم خامنه‌ای وی از این تاریخ متدینین را از پرداخت وجوهات شرعیه به آشوری و دعوت وی به مجالس مذهبی منع می‌کرد. در همین حوالی، سید هادی خامنه‌ای با نظر مساعد برادرش کلاسی در نقد افکار آشوری در مشهد برگزار می‌کند (خ۵).

۸. آشوری و خامنه‌ای متأخر اتفاق نظر دارند که این دو درباره محتوای کتاب توحید «بعد از انتشار آن» با هم گفتگوهای بی‌نتیجه داشته‌اند. با این تفاوت که آشوری تأکید می‌کند که خامنه‌ای نهایتاً ۱۲۰ صفحه اول کتاب را بعد از انتشار خواند و اشکالاتی بسیار جزئی در حد مناقشه به ترجمه برخی آیات و تبدیل برخی واژه‌ها (تکامل به تعالی) داشت، و مطلقاً انتقادی در حد انحراف اساسی کتاب مطرح نکرده است. در مقابل، روایت متأخر خامنه‌ای کتاب را حاوی ضعف‌های متعدد، اشتباهات و انحرافات، ناشی از همان گره‌های ذهنی متأثر از مجاهدین خلق دانسته است. اما خامنه‌ای نگفته این تذکرات همگی متعلق به تابستان ۵۶ به بعد و «دقیقاً بعد از انتشار کتاب» است، نه قبل از انتشار آن. این که خامنه‌ای قبل از انتشار کتاب هیچ نظر منفی درباره آن ابراز نکرده است، مطابق مدارک موجود یقینی است.

۹. هر دو اتفاق نظر دارند که برخی دوستان مشترک برای تقریب این دو کوشش کرده‌اند. در روایت آشوری، این جلسات پا نمی‌گیرد. در روایت متأخر خامنه‌ای، جلسه‌ای با حضور این دو و علی شریعتی در نقد مارکسیست‌زدگی آشوری برگزار شده است (خ۶). مطابق مدارک موجود، انعقاد چنین جلسه‌ای مشکوک به نظر می‌رسد و روایت

آشوری اقرب به واقع است.

۱۰. یکی دیگر از نقاط سازگاری این دو، متأثر بودن خامنه‌ای از مارکسیسم (در حد تحلیل طبقاتی و تفسیر دیالکتیکی) است. خرده‌روایات از خامنه‌ای متقدم این امر را حداقل تا سال ۱۳۵۶ مسلم می‌دانند (خا۱) و بر این باورند او بعد از ملاقات با مطهری تا حدودی خود را تغییر داده است (خا۶). آشوری تا شهریور ۱۳۵۴ در خامنه‌ای حساسیتی نسبت به مبارزان مارکسیست ندیده و او را متأثر از افکار مجاهدین خلق یافته است. اما در روایت آشوری، خامنه‌ای بعد از مهر ۱۳۵۴ در مقام رد (و نه فقط نقد) مارکسیسم است. چیزی که آشوری برنمی‌تابیده است. اختلاف بنیادی این دو در مورد ماتریالیسم فلسفی غیرقابل انکار است.

ب. موارد مناقشه و ناگفته‌های روایات خامنه‌ای و آشوری

یک. در روایت آشوری، «بلافاصله بعد از انتشار کتاب توحید»، خامنه‌ای به آشوری می‌گوید کتاب را فعلاً پخش نکنی بهتر است تا بررسی بیشتری بکنیم. خامنه‌ای در موقعی دیگر به آشوری می‌گوید که قبل از انتشار کتاب دست‌نویس را خوب نخوانده بود، و اینک (بعد از انتشار) لازم است از نو نگاهش کند. حال آن‌که در روایت متقدم خامنه‌ای وی «چند ماه بعد از انتشار کتاب توحید (اواخر سال ۱۳۵۵)»، آشوری را «مردی زحمتکش، فاضل و متدین» می‌دانسته که «اگر همین‌گونه ادامه دهد در آینده اسلام‌شناس بزرگی خواهد شد» (خا۴). ضمناً خامنه‌ای ادعا کرده بود «به علت کسالت، در متن کتاب دقت نکرده، اما عناوین فصول آن را سازگار با مباحث توحید خود یافته است.» (خ۲) روایت متقدم خامنه‌ای در این مورد از روایت آشوری نزدیک‌تر به واقع به نظر می‌رسد. خامنه‌ای تا قبل از برخاستن موج مخالفت با توحید آشوری در قم و مشهد مدافع او و کتابش بوده است.

دو. خامنه‌ای در روایت متأخرش، آشوری را از حدود سال‌های ۱۳۵۱ تحت تأثیر مجاهدین خلق معرفی کرده است (خ۳). از آثار آشوری از جمله همین رساله چیزی در تأیید این ادعا به دست نمی‌آید. هرچند احتمال آن منتفی نیست.

سه. در این‌که آشوری حداقل در زمان نگارش کتاب توحید متأثر از افکار مجاهدین خلق بوده است، بحثی نیست. خامنه‌ای هم به تصریح متأخر خود از این امر اطلاع کامل داشته است. پیش‌نویس کتاب هم حداقل چهل روز قبل از انتشار از جانب نویسنده برای اظهار نظر به خامنه‌ای داده شده بود. چطور خامنه‌ای در مورد انتشار چنین کتابی به ناشر خود تأییدنامه نوشته است؟! کتاب یقیناً با تأییدنامه او اجازه انتشار گرفته و منتشر شده است. روایت آشوری و روایت متقدم خامنه‌ای (بر اساس خرده‌روایات) کاملاً منطبق بر واقع است. چرا خامنه‌ای در روایت متأخرش این امر را کتمان کرده و مسئولیت تأییدنامه خود را نپذیرفته است؟

چهار. خامنه‌ای مطمئناً پیش‌نویس کتاب توحید را قبل از انتشار «تورق» کرده بود، و با سوابقی که از نویسنده و موضوع در نظر داشت، در کتاب و نویسنده «انحرافی اساسی» نمی‌دید. او نیازی به مطالعه تفصیلی نمی‌دید. عنوان فصول کتاب همان جزوه توحید خودش بود. معنای این سخن این است که وی در آن زمان افکاری مشابه کتاب داشته است و در خطوط کلی کتاب هیچ مشکلی نداشته است. چرا بعد از این‌که کتاب منتشر شده با موج مخالفت در میان روحانیون مواجه شد، به تدریج عقب‌نشینی کرد و اعلام نکرد این - حداقل در خطوط اساسی -

افکار خود من است؟ چرا ننوشته که قبل از انتشار کتاب، علی‌رغم این که پیش‌نویس حداقل چهل روز برای اظهار نظر نزد او بوده هیچ نظر انتقادی به نویسنده منتقل نکرده است و بعد از برخاستن موج، مخالفت موافقتش را پس گرفته است و تذکرات بعد از انتشارش هم بسیار جزئی بوده است؟! در این مورد هم حق با آشوری است.

پنج. خامنه‌ای و آشوری از تابستان ۵۶ به بعد هم‌دیگر را به برخی ضعف‌های اخلاقی متهم کرده‌اند. خامنه‌ای آشوری را به جوگیری از فضای مبارزاتی و به وجود آمدن از تحسین و تمجید به خصوص از سوی جوانان و مبارزین متهم کرده است، (خ ۵) که احتمال صدق دارد. آشوری هم بعد از مهر ۵۴ بعد از اختلاف نظرشان دربارهٔ مارکسیسم، خامنه‌ای را به دروغ‌گویی، خلف وعده و قول، سنگ‌دل بودن، و دغل‌کاری متهم کرده است. شاید این صفات در مورد وی بعد از رهبری مصداق داشته باشد، اما این که در دههٔ پنجاه وی چنین بوده باشد نیاز به شواهد بیشتر دارد.

شش. خامنه‌ای در روایت متأخرش تصریح و تأکید دارد که «کتاب توحید آشوری شرح "جزوهٔ توحید" است، و متن جزوهٔ وی در کتاب توحید آشوری با گیومه مشخص شده است.» (خ ۲) در روایت متقدم خامنه‌ای هم این امر در پنج خرده‌روایت آمده است که خامنه‌ای در چندین جمع فعالان مذهبی سیاسی بین پاییز ۵۵ تا اواخر ۵۶ در مشهد گفته است: «مطالب کتاب توحید، از من است که آشوری به نام خودش چاپ کرده است.» (خ ۳) «جزوهٔ توحید» وی در دست نیست، اما مطابق تحقیقی که در بخش قبل مستنداتش ارائه شد فصل توحید کتاب «طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن» (۱۳۵۴) و مقالهٔ «روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا» در مجموعه مقالات «دیدگاه توحیدی» (پاییز ۱۳۵۷) با کتاب توحید آشوری همسو و هماهنگ هستند. هر سه تصویر واحدی از توحید را ارائه می‌کنند. البته تفکر دیالکتیکی و مارکسیست‌زدگی آشوری از خامنه‌ای غلیظ‌تر است. در کتاب و مقالهٔ خامنه‌ای ترجمه و تفسیر آیات منضبط‌تر از کتاب آشوری است، و روی خوشی به خداناباروان یکتاساز شبیه آنچه در پاورقی ویرایش دوم کتاب آشوری آمده بود، حداقل به صراحت، دیده نمی‌شود. اختلاف کتاب آشوری با فصلی از کتاب و مقالهٔ خامنه‌ای اندک است. این احتمال که آشوری اصل سوژهٔ کتاب توحید خود را از خامنه‌ای گرفته باشد، قوی است. اخلاقاً و شرعاً وظیفهٔ آشوری بود، که در مقدمهٔ کتاب به میزان اقتباس و استفاده از مطالب و جزوهٔ استادش تذکر دهد.

هفت. آشوری در رسالهٔ خود دربارهٔ این ادعای مهم خامنه‌ای سکوت کرده است و تنها در یک پاراگراف به شدت به این پرسش خامنه‌ای «آیا تو از من استفاده نکرده‌ای؟!» تاخه است. آن‌چنان که گذشت، خامنه‌ای او را به «سرقت علمی» در کتاب توحید متهم کرده است. شواهد و مدارک موجود هم به نفع خامنه‌ای است. آشوری اخلاقاً و شرعاً موظف بوده در مقدمهٔ کتابش متذکر شود که ایدهٔ اصلی کتابش - توحید عملی و اجتماعی - از صاحب «جزوهٔ توحید» یا صاحب جلسات تفسیری «خطوط کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن» اخذ کرده یا استدلال کند که شباهت بین محتوای کتابش و جزوه و کتاب خامنه‌ای اتفاقی بوده، یا تذکر دهد علی‌رغم این که من برخی نکات را از جزوه یا تفسیر خامنه‌ای استفاده کرده‌ام (و به آن نکات هم اشاره کند)، اما اکثر مطالب کتاب کار خودم است، و کتاب من شرح جزوهٔ توحید وی یا اقتباس از آراء وی محسوب نمی‌شود و ادلهٔ خود را هم بر این‌ها اقامه کند. آشوری به جای در پیش گرفتن یکی از این طرق معقول و منطقی، نکتهٔ اصلی نزاعش با خامنه‌ای را کتمان

و تحریف کرده است. آن چه او در این زمینه کرده برخلاف ادعایش، متأسفانه «یک کار غیراخلاقی و غیراسلامی است».

۴. خامنه‌ای در روایت متأخرش کتاب توحید آشوری را «شرح بیرون از متن» جزوه توحید خود معرفی کرده است. این که کتاب شرح آراء خامنه‌ای در جزوه مذکور است، قابل اعتناست. اما این که شرح آشوری بیرون از متن آن جزوه است، زمانی قابل تأیید است که خامنه‌ای «جزوه توحید» خود (متعلق به اوایل نیمه اول دهه پنجاه) را عیناً بدون تغییر منتشر کند. بعد از انتشار جزوه می‌توان ادعای «بیرون از متن بودن این شرح» را آزمون کرد. تا زمانی که جزوه مذکور منتشر نشده باشد، کتاب توحید آشوری شرح سازگار با متن است، مگر خلافش اثبات شود. خردمند برای «شرح بیرون از متن» نامه تأییدیه به ناشر نمی‌نویسد. این دم خروس نمی‌گذارد قسم حضرت عباس باور شود.

۵. این ابهامات و ناگفته‌ها درباره کتاب توحید هم‌چنان باقی است. با مدارک موجود نمی‌توان این ابهامات را رفع کرد. دست آشوری هم از دنیا به عنف کوتاه شده است. خامنه‌ای هنوز در قید حیات است. امیدوارم با مطالعه این رساله آشوری در حد مقدور رفع ابهام کند و اظهارات ناتمام قبلی خود را تکمیل نماید.

مبحث سوم. متن کامل رساله «من و آقای «خ» - روایت آشوری»



آن چه من درباره‌ی ایشان [سید علی خامنه‌ای] به‌خاطر دارم، به سه دوره تقسیم می‌شود:

- دوره‌ی توافق

- دوره‌ی اختلاف نظر

- دوره‌ی جدائی

دوره‌ی توافق

[این دوره] از سال‌های ۴۶-۴۷ که بینمان تماس برقرار شد آغاز می‌شود و تا حدود شهریور و مهر ۵۴ ادامه می‌یابد. در این دوره ایشان در حدّ یک روحانی به‌دید من مبارزه می‌کرد و از طریق منبر و تفسیر و درس و نوشته و جلسات و امثال آن در باز نمودن اسلام مبارز (در حدّ مبارزه‌ی آن زمان) تأثیر خوبی داشت، کتاب «صلح امام حسن [ع]»،^{۲۱} «آینده در قلمرو اسلام»،^{۲۲} و «ادعای علیه غرب»^{۲۳} ترجمه‌ی ایشان، و «مسلمانان در نهضت آزادی هند»^{۲۴} ترجمه و تألیف ایشان و «گفتاری در باب صبر»^{۲۵} و «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن»^{۲۶} تألیف ایشان است.

در این دوره، ایشان دو بار^{۲۷} به‌زندان افتاد، که بار اول آن در سال ۵۰ بود که حدود ۶۰-۵۰ روز طول کشید،^{۲۸} و بار دوم آن در سال ۵۴ که حدود ۸-۷ ماه بود.^{۲۹} در این دوره نسبت به مجاهدین حالت سمپاتی داشت و به حدس من از آنان پرتو می‌گرفت. طرفداری از آنان را، آنجا که زمینه بود، شأن می‌داشت و تماس با آنان را مایه غرور و افتخار [می‌دانست]. در یکی از تمجیدهایش - پیش من که به‌اصطلاح محرم بودم - می‌گفت: روزی شهید [محمد] حنیف‌نژاد اینجا (خانه‌اش) بود،^{۳۰} و کسی در زد، تا صدای در را شنید، از همین ایوان مثل گنجشکی پایین پرید به‌طوری که تا مدت‌ها مادر آقا مصطفی (پسرش) می‌پرسید آن کی بود؟ چی بود؟!

²¹ صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه کتاب صلح الحسن (ع)، نوشته راضی آل یاسین، ترجمه سید علی خامنه‌ای، تهران: انتشارات آسیا، ۱۳۴۹، ۵۴۶ صفحه.

²² آینده در قلمرو اسلام، ترجمه کتاب المستقبل لهذا الدین، نوشته سید قطب، ترجمه سید علی خامنه‌ای، ۱۳۴۵. کتاب قبل از توزیع توسط ساواک توقیف شد. بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۹ در ۱۷۵ صفحه منتشر شد.

²³ ادعای علیه غرب و دورنمایی از رسالت اسلام، ترجمه کتاب الإسلام ومشکل الحضارة، نوشته سید قطب، ترجمه سید علی خامنه‌ای و سید هادی خامنه‌ای، مشهد: طوس، ۱۳۴۹، ۳۳۴ صفحه.

²⁴ مسلمانان در نهضت آزادی هند، ترجمه کفاح المسلمین فی تحریر الهند، نوشته عبدالمنعم النمر، ترجمه و تألیف سید علی خامنه‌ای، تهران: آسیا، ۱۳۴۵، ۳۰۵ صفحه.

²⁵ سید علی خامنه‌ای، گفتاری در باب صبر، تهران: انتشارات غدیر، ۱۳۵۴، ۱۰۸ صفحه.

²⁶ سید علی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، تهران: دفتر فرهنگ نشر اسلامی، ۱۳۵۴، ۱۳۶ صفحه.

²⁷ قبل از این، خامنه‌ای دو نوبت دیگر زندان بوده است: ۱۴ فروردین تا ۲۶ تیر ۱۳۴۶ به مدت سه ماه و ده روز، مهر تا ۲۱ دی ۱۳۴۹ به مدت حدود سه ماه و بیست روز.

²⁸ از ۴ مهر تا ۲۲ آبان ۱۳۵۰ به مدت ۴۸ روز.

²⁹ از ۲۰ دی ۱۳۵۳ تا ۲ شهریور ۱۳۵۴ به مدت هفت ماه و ۱۲ روز.

³⁰ برای ارتباط خامنه‌ای با محمد حنیف‌نژاد بنگرید به هدایت‌الله بهبودی، شرح اسم: زندگی نامه آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای (۱۳۱۸-۱۳۵۷)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱، ص ۳۲۷ و ۴۳۹.

شنیدن خبر ضربه‌ی سال ۵۰ سازمان [مجاهدین خلق ایران]^{۳۱} را این جور برای من تعریف می‌کرد: آن کسی که گاهی مرا می‌دید تا مدت‌ها پیدایش نبود، و حالت انتظار طولانی صبر از کفم ربوده، بی‌قرارم کرده بود، تا این که یک شبی تاریک که برق خانه‌مان خاموش بود کسی در زد، در را که باز کردم ناگهان دیدم او [رابط با سازمان مجاهدین] است ... به‌آغوشش افتادم که: ای ... در این شب تاریک برایم نور آوردی ... ای [که] اگر خانه‌ی گلم خاموش است، خانه‌ی دلم را چراغ آوردی و ...، اما او ... بنای امیدم را در هم ریخت ... [نه، من نیز نور نیآورده‌ام ... من نیز تاریکی آورده‌ام ... و جریان را که گفت از خودم سقوط کردم ... و نمی‌دانم به کجا و تا چه چیزی؟! و ... در دعای دستش «اللَّهُمَّ أَنْصُرِ الْمُجَاهِدِينَ» می‌خواند و آنجا که زمینه بود، سفارش نیز می‌کرد.^{۳۲}

حتی نسبت به فدائیان [خلق] نیز که در آن سال‌ها «درود بر مجاهد، سلام بر فدائی» و یا عکس مطرح بود، نه تنها حساسیتی نداشت^{۳۳} که گاهی حتی «نبرد خلق»^{۳۴} را نیز به خانه‌ی خود راه می‌داد و نسبت به حرف‌های بعضی روحانیون که علیه مارکسیسم و این‌ها مطرح می‌شد، لاقلاً پیش من - که به اصطلاح محرم بودم - می‌گفت: این‌ها را ولشان کن. این‌ها خرناند [!]

کلاً در این دوره از دیدگاه من موضع بسیار خوبی داشت و دیدگاه‌ها مان هم خیلی به هم نزدیک بود، فقط گاهی سر مسئله‌ی شکل زندگی آن‌هم در رابطه با دیگران - که البته خودمان را نیز شامل می‌شد - اختلاف‌مان می‌شد آن‌هم رقیق و گذرا. مثلاً در یکی دو مورد که من و ایشان و آقای [مرتضی] مطهری می‌بودیم و این مسئله به مناسبتی و یا شاید آگاهانه از طرف من مطرح می‌شد که در این شرائط که وضع جامعه چنین است، مبارزین چنین است، حساسیت جوانان روی شکل زندگی روحانیت چنین است، و ... چه باید کرد؟ چگونه زندگی باید داشت که انتقاد نکنند و ...

آقای [مرتضی] مطهری می‌گفت: ما تابع نظر اسلام باید باشیم، و نه حرف و نظر این و آن، و اسلام می‌گوید: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ».^{۳۵} و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^{۳۶} ... من می‌گفتم: بله قرآن این را می‌گوید، ولی ممکن است من بگویم منظور از «طیبیات» اولاً معنویات (دانش، بینش، آگاهی، عمل، جهاد، فداکاری و ...) باشد، و نه مادیات، و آلاً باید پیامبر (ص) و علی (ع) نیز چنین برداشت و عملی می‌داشتند، ثانیاً بر فرض که مادیات را هم شامل شود، باید موقعی و در شرائطی باشد که جامعه دچار این فقر و ستم‌ها نباشد، و همه نیز برخوردار باشند (عدالت، مساوات، مواسات، برادری، ...). ثالثاً از کجا معلوم که ماها و یا ماها تنها «طیبین» باشیم، و این فقیر فقرای محروم زحمت‌کش مثلاً جزء طیبین نباشند که طیبیات از آن‌ان و یا از آن

³¹ در شهریور ۱۳۵۰ و در آستانه برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی، با یورش گسترده گروه‌های ضربت ساواک، بیش از ۹۰ درصد اعضا و ۱۰۰ درصد مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران دستگیر شدند.

³² خامنه‌ای تا زمان تغییر مواضع ایدئولوژیک در سال ۱۳۵۴ از سازمان مجاهدین خلق حمایت می‌کرد. بنگرید به بهبودی، شرح اسم، ص ۴۵۹.

³³ خامنه‌ای شاخه مشهد چریک‌های فدایی خلق (مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان) را از نزدیک می‌شناخت. (بهبودی، شرح اسم، ص ۶۶۷)

³⁴ نبرد خلق ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در نیمه اول دهه پنجاه.

³⁵ زنان پاک از آن مردان پاک (نور: ۲۶).

³⁶ بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟! (اعراف: ۳۲)

آنان نیز باشد و نه در انحصار یک بخش از جامعه. رابعاً اصلاً شاید منظور تنها مسئله‌ی همسری باشد، که زنان پاک (از وابستگی‌ها مثل دختر مجاهد) از آن مردان پاک (از وابستگی‌ها مثل پسر مجاهد) و عکس باشد، و نه چیز دیگر.

و آیهٔ دیگر [اعراف ۳۲] نیز همین حرف‌ها درباره‌اش هست که: [اولاً] زینت معنویات باشد نه مادیات، و یا [ثانیاً] اگر شامل آن‌ها هم شود موقعی و در شرائطی باشد که همگان نیز برخوردار باشند و یا [ثالثاً] مبارزه‌ای نباشد که همه چیز را لازم باشد در راه آن بریزند و نه در راه شکم و زیر شکم و امثال آن، و یا [رابعاً] «عباده» را به خود اختصاص ندهیم، و به خود منحصر ندانیم، و این بدبخت‌های محروم بینوای رنج‌کشیدهٔ زحمت‌کش را هم اگر نه عباد او لااقل جزء «عباد او» بدانیم تا زینت و طیبیات از رزق اگر نه مختص آنان، لااقل سهم آنان نیز باشد و... ولی آقای خ [خامنه‌ای] یا سکوت می‌کردند، و یا برای توجیه حرف‌های آقای م [مطهری] می‌گفتند: خوب باید شرائط اشخاص را هم در نظر گرفت، چون شرائط اشخاص هم فرق می‌کند، و از این حرف‌ها؛ که من می‌گفتم: نمی‌فهمم، اگر منظور مسئله‌ی شأن است، که این از مبتدعات یهودیان باید باشد، و آلاً شأن علی (ع) و محمد (ص) از همه بالاتر بوده است، و ... پشت سر ایشان [مطهری] هم گاهی می‌گفتند: ایشان استاد ماهایند، و باید [حرمت] ایشان را نگه داشت، و سخت نگرفت و ... که با مذاق من جور در نمی‌آمد، ولی خوب از آن می‌گذشتیم. موضع ایشان [خامنه‌ای] در برابر دکتر [علی شریعتی] خوب بود و موضع‌گیری روحانیت در برابر وی [شریعتی] را قبول نداشت، و تخطئه می‌کرد، و دکتر [شریعتی] را تأیید [می‌کرد]، و رابطه هم داشت؛ لکن در جریان حسینی‌ی ارشاد که یک‌بار بنا بود طرح جامع دسته‌جمعی‌ی بریزند، و یا ریخته بودند که جمعی از روحانیون مانند آقای مطهری و خود ایشان [خامنه‌ای] و [محمدجواد] باهنر و [اکبر] هاشمی [رفسنجانی] و ... نیز در آن باشند، و این به هم خورده بود و دکتر [شریعتی] به‌تنهایی بدان ادامه داده بود، انتقاد می‌کرد، و مثل می‌زد که این چنان است که چند نفر با هم هم‌عهد شوند که فلان راه را با هم بروند، ولی یکی از آن میان به‌راه زند که من می‌روم، شما می‌آئید بیائید، نمی‌آئید نیائید.^{۳۷}

[دوره‌ی اختلاف نظر]

دوره‌ی دوم از زمانی آغاز می‌شود که ایشان در حدود شهریور یا مهر ۵۴ از زندان آزاد شدند.^{۳۸} این آزادی چون در دورانی از اختناق بود که حتی کسانی که مدت زندانشان تمام شده بود نیز آزاد نمی‌شدند، مسئله ایجاد می‌کرد، ایشان در جواب گاهی با چشم و سر و ابرو و ایما و اشاره این جور می‌انمود می‌کردند که: خوب شاید دستگاه صلاح نمی‌دیده که آنجا باشیم، ... یعنی مثلاً ملاحظه‌ی شخصیت ... [ما را کرده‌اند]. این جواب نه‌تنها وجدان و درون را قانع نمی‌کرد، که حساس‌تر نیز می‌کرد چون در آن زمان شخصیت‌های دیگری نیز در زندان بودند. روی هم‌رفته این موجب یک خارخار باطنی‌ی بود.

من خود نیز چنین حالتی داشتم، که روزی آقای [سید علی] اندرزگو [۱۳۵۷-۱۳۱۸] (شاید یکی دو هفته بعد از

^{۳۷} بنگرید به بهبودی، شرح اسم، ص ۴۳۲.

^{۳۸} روز آزادی خامنه‌ای از زندان: ۲ شهریور ۱۳۵۴. (بهبودی، شرح اسم، ص ۵۴۷-۵۴۶)

آزادی ایشان [خامنه‌ای] آمد، و ضمن صحبت‌ها گفت که فلانی [خامنه‌ای چون] قول داده با مارکسیسم مبارزه کند، آزادش کرده‌اند. این برای من شوکه‌آور و تکان‌دهنده بود، چون نظر ایشان [خامنه‌ای] را تا حدودی می‌دانستم که مبارزه با دستگاه [پهلوی] است لذا این جریان را مستقیماً (البته بدون ذکر نام اندرزگو که صلاح نبود و خودش نیز تأکید داشت که هیچ‌جا نباید نام و رابطه گفته شود) با ایشان [خامنه‌ای] در میان گذاشتم که گفته‌اند: شما چنین قولی داده‌اید و آزاد شدید. ایشان با ناراحتی (که خود گویای مسائلی بود) گفت: بی‌خود می‌گویند. و پس از لحظاتی به‌زمین نگریستن [گفت]: بله ممکن است دستگاه [پهلوی] احساس کرده باشد که مشرب من این است. گفتم: این که بدتر! چون قول را می‌توان عمل نکرد، و زیرش زد، ولی مشرب که این بود انسان اتوماتیک‌مان و حتی بی‌مزد و مواجب کار می‌کند، حالی که دشمن اصلی ما دستگاه [پهلوی] است، و تازه پس از او امریکا، و ... و ما سال‌ها کار خواهد داشت که این سدها را از پیش پا برداریم و تازه کمک هم می‌خواهیم و با چنین وضعی پرداختن به دیگران به‌نفع دستگاه [پهلوی] و امریکا است. که البته در این جلسه گفت: خوب، من که نمی‌خواهم در میان مردم مطرحش کنم؛ و بر این مبنا من هم تا حدودی قانع شدم و گذشتیم ... تا اینکه متأسفانه خلاف آن روشن شد:

حدود هفت هشت طلبه‌ی خوب (نسبت به آن زمان مثل [محمدباقر] فرزانه، [سید رضا] کامیاب، [امیر] مجد، [محمد باقر] داودی، [سید مصباح] عاملی و ...) بودند که برایشان درس‌های خصوصی‌ئی گذاشته شده بود. ایشان از زندان که آزاد شدند گفتند: شرایط سخت است و صلاح نیست آن درس‌ها که مستلزم گردآمدن پیاپی رفقا است باشد، چون ممکن است دستگاه پی‌ببرد (هفته‌ای ۶ تا [جلسه] بود: دو تا توسط ایشان، دو تا توسط من، یکی توسط آقای [محمد رضا] محامی و یکی هم توسط آقای [عباس واعظ] طبسی) ولی پس از گفتگوهائی قرار شد هفته‌ای یک درس باشد که توسط خود ایشان داده شود (بعدها برای من این احساس پیش آمد که نکند پیشنهاد این تعطیلی نیز حساب شده بود تا خود تنها بر موج سوار باشد).

من چون در جلسات مذاکره شرکت می‌داشتم (محامی و طبسی شرکت نمی‌داشتند) در چند جلسه‌ی اولیه‌ی درس نیز شرکت می‌کردم. در همین نخستین جلسات بود که دیدم متأسفانه ایشان اسلام را به‌شیوه‌ی خاص خود رودرروی مارکسیسم مطرح می‌کند. این برای من که آن بحث‌ها و قول و قرارها را داشتیم غیرمنتظره بود و تذکر دادم که مگر آن روز (روز بحث مربوط به خبر اندرزگو) چی بنا شد؟! مگر بنا نشد آن مشرب در جامعه طرح نشود؟! ایشان گفتند: اولاً این طرح در جامعه نیست، و ثانیاً این درس است. گفتم: اولاً این از طریق این‌ها طرح در جامعه است، چون اینان فردا با جامعه حرف خواهند زد، وقتی آنچه گرفته‌اند این‌ها باشد، آن چه هم که [درس] بدهند همین‌ها خواهد بود، و ثانیاً این درس نیست، این ردّ است و یا فوقش بگو درس از زاویه‌ی ردّ (و آن هم ردّ مطلق) است، بی‌آن که خود آن [مارکسیسم] تدریس و شناخته شود، و نقاط مثبت و منفی آن از هم تفکیک و مثبتات آن طبق [آیه] «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^{۳۹} مورد استفاده قرار گیرد. گفتند مگر چیز خوب و مثبتی هست که در اسلام نباشد؟!!

^{۳۹} پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند «و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند»؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آن‌ها خردمنداند. (زمر ۱۸-۱۷)

گفتم: دانش و تجربه دست‌آورد انسان، و خوب است، و به حکم خود اسلام از هر جا و هر کس (ولو در چین^{۴۰} و از کافر^{۴۱}) باید فرایش گرفت، حالی که اگر در اسلام لقمه^{۴۲} کرده می‌بود دستور فراگرفتن آن [ولو در چین و از کافر] غلط و زائد بود، و ثالثاً کسی که از زاویه‌ی ردّ به‌چیزی نگاه کند و یا آن را مطالعه کند و درس دهد و بخواند و بشنود و بنویسد و بگوید، جز تلقی مردود چیزای] مراد وی از آن نخواهد داشت. و رابعاً اصلاً یک چنین کاری [را] خیانت به تاریخ و دانش بهتر می‌توان نامید، تا درس. خیانتی که دود سیاه آن به چشم همین مردم بی‌گناه خواهد رفت، و فردا تحت تأثیر چنین دیدی هر «آقای یواش بیا، یواش برو» [ای] بی بو [او] خاصیتی را به فریب این که خدا را قبول دارد، از هر فداکار جانبازی به‌تهمت این که خدا را قبول ندارد، بهتر تلقی خواهد کرد، و حاضر خواهد بود این [فداکار جانباز خداناباور] را پیش پای آن [خداباور غیرمبارز] قربانی نیز بکند، و ...

و خلاصه یادم است که بحث^{۴۳} این‌طرف و آن‌طرف زیاد کشید، و حتی به [ارنستو] چه‌گوارا رسید، و ایشان برای این که من مجاب شوم حاضر شد بگوید: (البته عصبانیت هم در این‌گونه مراحل زیاد از ایشان دیده می‌شد و گاهی از کوره به‌در می‌رفت) من در فلان کتابی که فلان غربی نوشته است (من همان‌روز هم نفهمیدم چه کتابی گفت و اینک هم چیزی نمی‌دانم) دیده‌ام که اصلاً چه‌گوارا مذهبی بوده است. من گفتم: حال بر فرض که این دروغ راست هم باشد، تازه شما نتیجه‌ای برای خود نمی‌گیرید، زیرا لازمه‌اش این خواهد بود که چه‌گواراهای مذهبی ایران هم با فیدل کاستروهای کمونیست آن همکاری کنند نه مبارزه. مگر بگوئید کاسترو هم مذهبی بوده که در این صورت باز پای شوروی به‌میان می‌آید و همکاری با او و همین‌طور ... و خلاصه این آغاز اختلاف و درگیری ما بود که همین‌جور گاهی خفیف و گاهی شدید ادامه یافت ولی غیر از افراد همان جلسه، دیگرانی از آن خبر نداشتند مگر تک و توکی که بسته گریخته گاهی چیزهایی احساس می‌کردند ...

افراد جلسه نیز به‌تدریج از مسیر این بحث جدا ماندند زیرا دیگر آدرس جلسه به‌من داده نمی‌شد. ولی ما با هم دو به‌دو این بحث را کم و بیش هم‌چنان داشتیم و حتی به‌مسائل و شاخه‌های دیگر نیز گاهی شدید و گاهی خفیف کشیده می‌شد، که از جمله‌ی آن‌ها یادم است مسئله‌ی جمع‌آوری پول برای نمایندگان آقای سید موسی صدر بود که من می‌گفتم با این مبارزه و این همه محرومی که خود ما داریم چراغی که به‌خانه رواست به‌مسجد حرام است. اگر این کار کاری اصولی و صحیح بود دستگاه [پهلوی] به‌این گشادی جلو آن را باز نمی‌گذاشت و حتی خود نیز در بوق و کرنای آن نمی‌دمید. اصلاً چرا امپریالیست‌ها و دولت‌های دست‌نشانده و مرتجعین محلی تلّ زعتر^{۴۴}

⁴⁰ رسول الله (ص): اطلبوا العلم ولو بالصین (الفتال النیشابوری، روضة‌الواعظین، ج ۱، ص ۱۱، مصباح الشریعة، ص ۱۳ عن علی (ع))

⁴¹ علی (ع): الحکمة ضالة المؤمن، فخذ الحکمة ولو من اهل النفاق (نهج البلاغة، حکمت ۸۰)؛ الحکمة ضالة المؤمن، فاطلبوها ولو عند المشرك تکنونوا احق بها واهلها (أمالی الطوسی، ص ۶۲۵، ش ۱۲۹۰)

⁴² لقمه کردن: چیزی را برای کسی آماده کردن.

⁴³ این کلمه در دست‌نویس ناخواناست، احتمالاً باید «بحث» باشد.

⁴⁴ تلّ زعتر اردوگاه پناهندگان فلسطینی در شمال بیروت با حدود ۱۵ هزار نفر جمعیت که در خلال جنگ‌های داخلی لبنان در آگوست ۱۹۷۶ [مرداد ۱۳۵۵] بعد از ۵۲ روز محاصره توسط شبه نظامیان مسیحی لبنانی، با حمایت دولت سوریه به خاک و خون کشیده شد. در این قتل عام، حداقل ۱۶۰۰ فلسطینی کشته شدند، ۴۰۰۰ نفر مجروح، ۶۰۰۰ نفر تسلیم شدند (بسیاری از آن‌ها بعداً کشته شدند) و بقیه از اردوگاه گریختند. (به نقل از بریتانیکا)

بسازند، و شماها واسطه‌ی صلحش شوید و پولش را از خون دل این بدبخت‌ها که بر خودشان نیز لازم‌تر است بپردازید که معلوم نیست کجا می‌رود و به‌دست کی می‌رسد؟ که یادم است اینجا هم ایشان خیلی خودمحموری و عصبانیت نشان داد.

نمونه‌ی دیگری این بود که روزی بر سر همان بحث معمول، می‌گفتم شما به‌فکر بدبختی و رنج و فقر مردم محروم و بینوا معلوم می‌شود نیستید که این‌گونه مسائل [نقد مارکسیسم] را محور کارتان قرار می‌دهید و در این رابطه مشاهدات خود از وضع چند کارگاه قالی‌بافی را برایش شرح می‌دادم که خصلت سنگدلی‌ئی از ایشان احساس کردم:

مشاهداتم این بود که در کارگاه‌ها پسر بچه‌ها و دختر بچه‌های حتی پنج شش ساله را زیر رنج کار می‌دیدم که گاهی از نهیب فریاد اوستا و یا صاحب کار چنان بخود می‌لرزیدند که بعضاً زیر خود را تر می‌کردند و وقتی از پدر مادرها سؤال می‌کردم که چرا این‌گونه جوجه‌های هنوز لانه‌گی^{۴۵} را زیر رنج کار می‌گیرید که قوره‌کش^{۴۶} شوند؟! با سر و چشم و اشاره و خجلت‌زده و محجوبانه می‌رساندند که اضطرار: جبر اقتصادی. از یکی از مادرها سؤال می‌کردم که خود این طفلان ستم‌کش از این کار ناراضی و ناراحت نیستند؟! می‌گفت: ای ... اگر می‌دانستید این‌ها چه زجری^{۴۷} می‌کشند چنین سؤالی نمی‌کردید. گفتم بگو: توضیح بده.

گفت: این‌ها حتی صبحانه‌هاشان (همان نان خشک یا نان پنیر یا ماست خیکی‌شان) را از ترس و از دست‌پاچگی جرئت نمی‌کنند با فراغت بال در خانه بخورند که آن را در بین راه آن هم نفس‌زنان (از سرعت و عجله) زهرخور می‌کنند! پرسیدم چرا می‌ترسند مگر کتک‌شان می‌زنند؟ با آهی آتش‌بار گفت: آری. گفتم: شما چیزی نمی‌گوئید؟ گفت: اگر لاعلاج نبودیم اصلاً نمی‌گذاشتیم. گفتم: [آیا] بچه‌ها به‌شما می‌گویند که کتکشان زده‌اند؟ گفت: اوائل کار بله، و بعدها نه! گفتم چرا بعدها نه؟ گفت برای این که مجدداً (به‌خاطر این گفتن) می‌زندشان! گفتم: پس بعدها که نمی‌گویند از کجا می‌فهمید که باز هم کتک خورده‌اند؟ گفت: وقتی حمامشان می‌بریم از بدن‌هاشان می‌فهمیم، و بدین جمله که رسید صدا در گلویش شکست و اشک‌هایش با اشک‌های من سرازیر شد.

من نیز در شرح جریان (برای آقای خ [خامنه‌ای]) بدین جمله که رسیدم، مجدداً چهره و منظره‌ی آن مادر در ذهنم جان گرفت و بی‌اختیار صدا در گلویم شکست و اشک به‌چشمم دوید ... این‌جا بود که ایشان نقطه‌ی ضعف خوبی در من یافت و سنگ‌دلی خود را 'به‌دید من' بارز کرد: ها! ببین نمی‌گفتم تو آدم احساساتی‌ئی هستی!! که البته من گفتم: اولاً هر احساساتی بد نیست و ثانیاً معلوم می‌شود شما آدم سنگ‌دلی هستید چون اگر سنگ‌دل نبودید و عاطفه می‌داشتید می‌فهمیدید که این عاطفه است، نه احساسات، که باز هم ایشان ناراحت شدند، ولی باز هم هنوز رابطه بود.

از این‌گونه برخوردهای تند زیاد پیش می‌آمد ولی باز به‌شکلی ترمیم می‌شد. مثلاً یک‌بار می‌گفت این کمونیست‌ها اگر مسلط شوند حتی ماها را خواهند کشت، و حتی همین من و تو را خواهند کشت، که من شوخی کردم که اگر

^{۴۵} لانه‌گی: هنوز باید در لانه تر و خشک شوند.

^{۴۶} قوره‌کش: نارس چیده شدن.

^{۴۷} در اصل «ضجر» نوشته شده که معنایش ناله و بی‌قراری است. زجر به معنی شکنجه و آزار است. (بنگرید به فرهنگ معین)

چنین می‌بود حالا ترا باید کشته بودند، چون تو قول دادی، و یا لااقل مشربت این است که با آنان مبارزه کنی، و کشتن تو هم که برای آنان مثل آب خوردن است، و بعد هم به‌گردن دستگاه [پهلوی] بیندازند. یا یک‌بار دیگر می‌گفت: تو خیال نکنی من متعصبم! می‌بینی که من گاهی حرف‌های آنان را نیز می‌آورم. گفتم اسم هم می‌آوری که این از آن‌ها است [؟] ^{۴۸} گفت: تو به اسم چه کار داری؟ مطلب را باش! گفتم: پس شما بدل آن حاجی هستی که در خرابه‌ای در سرمای سفر گیر کرده بود، و به غلامش گفت: برو بگرد شاید چیزی پیدا کنی، خود را با آن گرم کنم. غلام رفت و گشت و چیزی جز یک پالان خر نیافت و برگشت گزارشش را داد. حاجی عصبانی شد و گفت: برو پدرسوخته خودش را بی‌اور اسمش را نیاور! ^{۴۹}

در سال ۵۵ بود، که [ابوالقاسم] خزعلی از تبعید آزاد می‌شود ^{۵۰} و در حالی که من مشهد نبودم چند ده روزی مشهد می‌ماند و عمدتاً هم یا با آقای خ [خامنه‌ای] است و یا با او در تماس است. چند وقت بعد شنیدم که آقای خزعلی در قم فتوای کمونیست بودن مرا داده و دوستان دیگر ایشان نیز به‌علامت قبول اظهار تأسف کرده‌اند، که حیف، اول آقای خوبی بود (لابد چون به‌نظرشان مانند چوبی بود)، باز از نظر اقتصادی تنها مثلاً کمونیست می‌شود ^{۵۱} یک چیزی، ولی [از نظر اعتقادی] ... یعنی قبلاً سر یارو را بریده بودند، تا بعد موقع شستنِ کارد بپرسند که خوب، حالا قضیه چه بوده؟ درست بوده؟ همین‌طور بوده؟ ...

من از آن‌جا نسبت به ایشان [خامنه‌ای] در رابطه با این خبر و تلقی به چیزی بودن ^{۵۲} آن از طرف رفقای ایشان (از قبیل دکتر [محمد] مفتّح و دکتر [سید محمد] بهشتی و امثال [آن‌ها]) بدگمان شدم، که در سفری که به تهران داشتیم، ایشان [خامنه‌ای] تأکید داشتند که ولو خضوع لازم باشد، تنها پیش آقای خزعلی برو و توضیح بده و خود را پاک کن، (و معلوم است که خود را پیش خزعلی - با آن سواد و خصلتش - پاک کردن یعنی چه؟) و نیز در تهران که بودم خود ایشان نیز به تهران آمدند و من این را فرصتی شمردم که با هم پیش آقای بهشتی و مطهری و امثال برویم، ولی هر چه من اصرار کردم ایشان حاضر نشدند که با هم برویم. حتی من گفتم از نظر وقت هم برای آقایان بهتر است که با هم برویم تا یک‌بار وقت ایشان [بهشتی و مطهری] را - که برای وقت خیلی حساب و برنامه دارند - گرفته باشیم. لکن باز هم گفتند نه، این جوری صلاح نیست و من تنها ماندم - سنگ فلاخن - و ایشان نیز تنها با آقایان و به‌خصوص با آقای خزعلی در این زمینه مذاکره می‌کردند.

در یک نشست که با آقای خزعلی در حضور آقای دکتر مفتّح و دکتر بهشتی و [محمد مهدی] ربانی املشی

⁴⁸ در اصل: «اسم میاری که این از اون‌ها است»

⁴⁹ در اصل: «خودش را بیار اسمش را میار!»

⁵⁰ ابوالقاسم خزعلی در سال ۱۳۵۲ به مدت سه سال به بندر گناوه تبعید شد. بعد از شش ماه به دامغان منتقل شد (۸ اسفند ۱۳۵۲) و دو سال و نیم باقی‌مانده از تبعید خود را در این شهر گذراند. (خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، ص ۱۷، و ۱۲۷-۱۲۵) در این صورت وی باید تا شهریور ۱۳۵۵ در دامغان تبعید بوده باشد. اما در همین کتاب آمده است که «در آغاز سال ۱۳۵۴ در مسجدالجواد تهران بازداشت شدم و ۴۸ روز در زندان قزل قلعه زندانی بودم.» (خاطرات، ص ۱۲۸-۱۲۷) یکی از این دو تاریخ نادرست است. ظاهراً بازداشت مسجدالجواد باید در سال ۱۳۵۶ باشد نه ۱۳۵۴. در هر صورت، مطابق اطلاعات فوق زمان آزادی وی از تبعید باید شهریور ۱۳۵۵ بوده باشد.

⁵¹ در اصل: «میشه».

⁵² چیزک بودن: بی‌ارزش بودن.

[۱۳۱۷-۱۳۶۴] داشتیم، دلائلی را که برای کمونیست بودن من اقامه می‌کردند در سه مرحله نقد کردم: ۱- اینکه آنچه را می‌گوئید باید اصل آن را با معیارهای اسلامی اثبات کنید، ۲- کیفیت و کمیت مشخص آن را ثابت نمائید، ۳- دلیل کمونیست بودن آن را روشن بفرمائید؛ که بهانه آوردند که دیر شده و ما به‌نهار دعوتیم، و باشد برای جلسه‌ی دیگری (که قرار شد پنجشنبه منزل آقای بهشتی باشد)، که هرگز در آن حضور نیافتند. البته من در این جلسه، شکل زندگی و اندیشه و موضع‌گیری آقایان را بی‌رحمانه نقد کردم.

از نوع نقدی که چندی بعد آقای مطهری را به توجیه و دفاع آن‌چنانی‌ئی کشاند که حتی بگوید: هر روز که نمی‌شود به‌شکلی بود و به‌حرفی گوش داد، یک روز فقر و مبارزه است، پس باید چنین و چنان بود، و یک روز دیگر جور دیگر است، پس باید جور دیگر بود. یک روز یکی از علما را بد می‌گفتند که چرا جلوی بچه‌های خود را باز گذاشتی که چنین و چنان اسراف و ول‌خرجی می‌کنند، و روز دیگری عالم دیگری را سرزنش می‌کردند که چرا به‌بچه‌های خود آن‌قدر سخت می‌گیری که دچار عقده می‌گردند (ایشان معتقد بودند که سخت‌گیری به خانواده تولید عقده می‌کند که من گفتم می‌توان آنان را هدف‌دار کرد تا تولید قدرت اراده کند). روزی ... و روزی ... و تازه! [یا می‌گفتند] حالا دیگر مانند آن گذشته‌ها نیست که فقیر و فقر زیاد باشد، من خود گاهی فقیری نمی‌بینم که غذای اضافی خانه را به‌او بدهم (البته این درست بود، چون منزل ایشان [مطهری] در قلهک بود).

همین مسئله‌ی غذای اضافی را، دوستی که با من نزد ایشان [مطهری] آمده بود (افچه‌ای)، به‌کسانی گفته بود و آنان از من صحت آن را پرسیده بودند و من تأیید کرده بودم و وقتی این به‌گوش خود ایشان رسیده بود، گفته بودند: فلانی [آشوری] آدم دروغگوئی است و آقای خ [خامنه‌ای] هم بعد به‌استناد همین گفته می‌فرمودند: فلانی [آشوری] دروغگو است.

در حالی که از رفقای خود ایشان [خامنه‌ای] گاهی دروغ واضح دیده می‌شد ولی اینان به‌رو نمی‌آوردند و گاهی خودشان نیز بدان پُکی می‌زدند و گویا بر خلاف "لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی" ^{۵۳} در مبارزه با مخالف و به‌خصوص به‌نام مارکسیسم و امثال آن دروغ و تهمت و شیادی و دیگر دوز و کلک‌هایی از این قبیل را مشروع و بل مستحبّ و یا حتی گاهی فرض واجب می‌شمردند و حتی وانمود می‌کردند! مثلاً گاهی خودشان این‌جا و آن‌جا می‌گفتند: شنیده‌ام فلانی [آشوری] گفته خوب [کرده‌اند] [مجید] شریف واقفی

^{۵۳} دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. (مائده: ۸)

^{۵۴} را کشته‌اند سزایش بوده! و این بدین جرم بود که من برای سدّ راه سوءاستفاده‌ی آقایان ^{۵۵} ... برای تغییر جهت مبارزه ... می‌گفتم در کارهای درون سازمانی یک جریان مخفی مبارزه مسلحانه چریکی، جز خود دو طرف دعوا [کسی] حق ندارد اظهار نظر کند، و یک طرف را علیه طرف دیگر پیراهن عثمان سازد و خود از آن میان ماهی بگیرد. زیرا این صلاحیت اظهار نظر دینی، علاوه بر صداقت، شناخت لازم و کافی از گذشته و آینده‌ی کار می‌خواهد که تنها کسانی آن را خواهند داشت که در متن کار آن سازمان باشند، و امثال من و این آقایان ^{۵۶} [این کاره] نیستیم پس بی‌خود خود را قاضی می‌کنیم (این آقایان ^{۵۷} خیلی خود را قاضی می‌کردند).

نمونه‌ای از دروغ‌های رفقای ایشان [خامنه‌ای] نیز که ایشان صاف [و] ساده آن را لای سبیل می‌گذاشتند، علاوه بر گفته‌ی بالای آقای مطهری و گفته‌های آقای خزعلی و امثال او، این بود که: روزی گفتند آقای [محمدرضا] محامی هم از وضع تو نگران شده است! گفتم: باز جریان چیست؟ گفت: [محامی] گفته: فلان جمعه که بعد از منبر (در خانه‌اش) رفتم به نماز، وقتی برگشتم دیدم هنوز فلانی [آشوری] هست و عده‌ای در اطاق، حالی که درش بسته است، دورش جمع‌اند و آهسته آهسته با آنان صحبت می‌کند. با خود گفتم چرا یواش صحبت می‌کند؟ بعد خلاصه از پشت شیشه احساس کردم که [آشوری] حتماً از کمونیسم صحبت می‌کند! (و بر مبنای همین احساس‌های حتمی بود که به اعتراف خودشان جاسوس و باند می‌فرستادند، تا [جلسه] تفسیر قرآن مرا بعد از اینکه دستگاه [پهلوی] دیگر نمی‌توانست کاری بکند، این‌ها [این دسته از روحانیون] به تعطیل کشاندند و جلو منبر را نیز سدّ داشتند. نمونه مشهد، تربت [حیدریه]، فریمان، تهران، اراک، بروجرد، خرم‌آباد و ...)

من محتوای نقل [مذکور] را چندان مسخره یافتم که گفتم عجب! ایشان از پشت شیشه هم می‌توانند حتی حرف‌های آهسته را نیز تشخیص دهند و استراق سمع نیز می‌کنند؟! و گفتم: زنگ بزنید و قرار بگذارید که هر چهارتامان (من و ایشان [خامنه‌ای] و آقای طبسی و محامی که جلوترها با هم می‌نشستیم و اینک یا به هم خورده بود و یا کم شده بود) با هم بنشینیم تا ببینیم این دیگر چه بازی‌ئی می‌خواهد باشد! روز قرار که صبح زود بود و فقدان آقای طبسی را که سؤال کردم خ [خامنه‌ای] گفت در این صبح زود نخواستیم ایشان را ناراحت کنم (!!!)، آقای محامی در جواب من که راجع به فلان مسئله آمده‌ایم ببینیم چه بوده، به کلی عرب شده و جریان حرف‌هایی را که خ [خامنه‌ای] از قول ایشان گفته بود ... و از فرط رسوائی خود - و شاید خ [خامنه‌ای] نیز مسخره بودنش را

⁵⁴ مجید شریف واقفی متولد مهر ۱۳۲۷، در سال ۱۳۴۵ در زمره اولین دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر در رشته مهندسی برق به تحصیل پرداخت و یکی از بنیانگذاران انجمن اسلامی این دانشگاه بود. از سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین درمی‌آید، و از مهر ۱۳۵۱ عضو مرکزیت سازمان شد. در آذر ۱۳۵۳ با تغییر ایدئولوژی سازمان به مارکسیسم به شدت مخالفت کرد، به این دلیل از مرکزیت سازمان اخراج و مورد انتقاد تشکیلاتی قرار گرفت. وی در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ به دستور رهبری سازمان (تقی شهرام و بهرام آرام) توسط وحید افراخته و محسن سیدخاموشی کشته شد و برای جلوگیری از هویت‌یابی جسدش توسط حسین سیاه‌کلاه و محسن سیدخاموشی مثله و سوزانده و به محله دفن زباله‌ها در خارج تهران انداخته شد. بعد از انقلاب، دانشگاه صنعتی آریامهر که وی در آن تحصیل کرده بود به دانشگاه صنعتی شریف تغییر نام یافت. (بنگرید به سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)، به کوشش جمعی از پژوهشگران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴، جلد‌های اول و دوم)

⁵⁵ در اصل «آقایون».

⁵⁶ در اصل «آقایون».

⁵⁷ در اصل «آقایون».

پس از حرف‌های من فهمیده بود - به‌کلی عوض کرد و گفت:

توصیه‌ای که شما راجع به منبر به "رستمی" کرده‌ای یک توصیه‌ی کمونیستی و یا طرفدار کمونیستی است - جریان این بود که این آقای رستمی از کاشمر بازمی‌گردد و جریان منبرهایش را برای من تعریف می‌کند که من آنجا فلان مسائل کمونیستی^{۵۸} را مطرح کرده بودم (این کار تقریباً دیگر داشت در آن زمان مد می‌شد) و چند تا از جوان‌ها جنجال کردند و چنین و چنان شد. من گفتم: حالا مگر حرف‌های اسلام تمام شده بود که تو به مسائل کمونیستی پرداختی؟ آیا بهتر نبود که همان اسلام را خوب بشناسی و در منبرها بشناسانی تا هم جنجالی نباشد و نیروهائی به‌هرز نرود و هم قاعده‌ی الأهمّ فالأهمّ (اولویت‌ها و اصلی فرعی کردن مسائل) رعایت شده، آنچه لازم‌تر است گفته شده باشد؟! و بدین جهت توصیه‌اش کردم.

وی بعدها آقای محامی را می‌بیند و جریان را پیش ایشان بازگو می‌کند ... که آقای محامی همین را، در این صبح صادق، جانشین حرف‌های نقل شده توسط آقای خ [خامنه‌ای] می‌کند و آقای خ [خامنه‌ای] نیز با کمال خونسردی این تغییر جهت کلام را پیش دو چشم باز من می‌بیند و می‌شنود و در عین حال خم به ابرو نمی‌آورد و وقتی من می‌گویم: این که از اساس چیز دیگری درآمد! می‌گوید: چه فرق: این هم مثل آن^{۵۹} و یا از آن بدتر! تقریباً در گیر و دار همین بحث‌ها بود که آقای خمینی [در عراق نیز نظر دادند که مارکسیست‌ها از پشت خنجر می‌زنند و دیکتاتوری دارند^{۶۰} و ... که این نیز ایشان (آقای خ [خامنه‌ای]) و دیگر دوستان بالایی‌شان را شیرتر کرد و بسیاری از دوستان مشترک پائین‌تر (بازاری، طلبه و غیره) بینابین را یک‌طرفه ساخت که به سمت آنان غلتیدند. چنان‌که از طرف دیگر (با توجه به پیدایش امثال جریان‌های [مسعود] احمدزاده، [بیژن] جزنی، [خسرو] گل‌سرخ، حمید اشرف، [امیر پرویز] پویان و [جواد] سلحی و امثال بی‌شمار آنان)^{۶۱} برای من تعجب‌انگیز بود، چون در سال ۵۴ که مناسبتی بود^{۶۲} ایشان در رابطه با مارکسیسم هیچ چیزی نگفتند، ولی در این سال که امپریالیسم داشت

⁵⁸ مراد از مسائل کمونیستی همان برداشت‌های مارکسیست‌زده آشوری از قرآن و نهج‌البلاغه است که در کتاب توحید به وفور مشاهده می‌شود.

⁵⁹ در اصل «اون».

⁶⁰ «۴. باید شما دانشجویان دانشگاه‌ها و سایر طبقات روحانی و غیره از دخالت دادن سلیقه و آرای شخصی خود در تفسیر آیات کریمه قرآن مجید و در تأویل احکام اسلام و مدارک آن جداً خودداری کنید، و ملتزم به احکام اسلام به همه ابعادش باشید. و مطمئن باشید آنچه صلاح جامعه است، در بسط عدالت و رفع ایادی ظالمه و تأمین استقلال و آزادی و جریانات اقتصادی و تعدیل ثروت به طور عاقلانه و قابل عمل و عینیت، در اسلام به طور کامل می‌باشد و محتاج به تأویلات خارج از منطق نیست. و لازم است مراقب باشید با کمال دقت و هوشمندی که کسانی که التزام به اسلام ندارند به جمیع ابعادش و لو در اصلی از اصول با شما موافق نیستند، آن‌ها را دعوت به التزام کنید؛ و اگر مؤثر نشد از شرکت دادن آن‌ها در اجتماعات و انجمن‌های اسلامی احتراز کنید. و گمان نکنید زیادی افراد هر چه باشد شما را به هدف نزدیک می‌کند و پس از وصول به هدف، آن‌ها قابل تصفیه هستند. باید بدانید و می‌دانید که قشرهای غیر مسلم یا غیر ملتزم به اسلام، از پشت به شما خنجر می‌زنند و شما را قبل از وصول به هدف از کار می‌اندازند یا نابود می‌کنند. از تجربه‌های سابق عبرت بگیرید.»

(پیام مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۵۶ به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۲۳)

⁶¹ از بنیانگذاران یا اعضای سازمان فدائیان خلق ایران، به استثنای خسرو گل‌سرخ که در عین مارکسیست بودن عضو سازمان مذکور نبود.

⁶² تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران از اسلام به مارکسیسم در مهر ۱۳۵۴ اعلام شد.

دیدگاه‌ها و طرز فکرها را شناسائی می‌کرد - تا بر آن مبنا استراتژی خود را پس از [پایان جنگ] ویتنام^{۶۳} (که حمایت از دیکتاتورها بود) تصمیم و یا تعیین و یا انتخاب کند - چنین گفتند و به همه گفتند و ادامه هم دادند^{۶۴} که این خود برای من خیلی شائبه ایجاد کرد (که در جزوه‌ی «الفبای انقلاب» منعکس است)^{۶۵} و از آینده - با توجه به قطبی شدن جهان: قطب شرقی و انقلابی و ضد استثمار، و قطب [غربی] مرتجع و ضد انقلابی و استثمارگر - به وحشتم انداخت (که در بعضی جزوه‌هایم منعکس است)^{۶۶} و از همین جا بود که مسئله‌ی جوهر [ای]^{۶۷} در ذهنم - بخصوص با مشاهده‌ی قرائن تئوریک و عملی مستمر آینده - جان گرفت.

پس از یک دیداری که ایشان (خ [خامنه‌ای]) با خزعلی داشتند، به من گفتند [اگر] تو [آشوری] چیزی نگویی، بنا شده ایشان [خزعلی] هم چیزی نگویند، ولی بعداً معلوم شد که خیر، چنین نیست. خلاصه در همین حیص و بیص [کتاب] توحید هم منتشر شد، و مسئله را حادث‌تر کرد: تقریباً بلافاصله پس از انتشار [کتاب] توحید، ایشان [خامنه‌ای] مسافرتی به قم و تهران می‌کند، و به خصوص در قم در برخوردهایی که دارند راجع به [کتاب] توحید نظراتی می‌دهند. از جمله‌ی آن‌ها که به من رسید این است، که یک‌بارش که پیش از انتشار توحید نوشته‌هایی قلمی از آن داشته و بلافاصله پس از انتشار چند کارتون برای نشر [ظ پخش] در جنوب به راه بود می‌گوید: آن‌ها را پخش نکنی بهتر است، تا بررسی بیشتری بکنیم. که طبعاً این‌گونه نظر دادن با آن جوّی که درست کرده بودند تأثیر منفی قاطعی داشت. به خصوص که در قم و کلاً خارج مشهد و به خصوص رفقای ایشان می‌گفتند: فلانی [خامنه‌ای] بهتر فلانی [آشوری] را می‌شناسد و طبعاً نظرش حجت است، و بر این مبنا، بدون بررسی مستقل، خود نیز اتوماتیک‌مان همان نظر ایشان را درباره‌ی کتاب [توحید] هر جا که پیش می‌آمد می‌گفتند. گو اینکه اگر مستقل نیز بررسی می‌کردند بعید بود، نظری غیر از همان نظر ایشان بدهند، چون در هر حال تقریباً از یک گل و آب سرشته شده بودند.

به هر حال وقتی به مشهد بازگشتند من که جریان را شنیده بودم پس از گرفتن اعتراف که در آن موقع هنوز بخش معظمی از کتاب را نیز نخوانده بودند، انتقاد کردم که چطور شما و امثال شما با چنان جوّی چنان نظر توقینی^{۶۸} می‌دهید حالی که اولاً هنوز همه‌ی کتاب را نخوانده بودید، و ثانیاً با من مطرح نکرده بودید، که شاید در بعضی موارد من با دلیل قانع‌تان کنم، و در بعضی موارد شما مرا قانع کنید که خود اصلاح کنم، و در بقیه‌ی موارد نیز

⁶³ ویتکنگ‌ها در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۴) سایگون را تصرف کردند و در جنگی که از سال ۱۹۵۵ با ویتنام جنوبی و آمریکا آغاز شده بود به پیروزی تاریخی رسیدند.

⁶⁴ «و لازم است با کمال قدرت و هوشیاری اشخاص یا گروه‌هایی که گرایش به مکتب‌های غیر اسلامی دارند و به خوی فرصت‌طلبی می‌خواهند در این اوقات از فرصت استفاده نموده خود را در صفوف شما داخل کنند و به شما در موقعش از پشت خنجر بزنند از خود دور کنید و به آن‌ها مجال تحرک ندهید. به غیر مکتب اسلام و شعار اسلامی، کشور از خطر نجات پیدا نمی‌کند.» (پیام مورخ ۴ فروردین ۱۳۵۷ به ملت ایران به مناسبت اربعین شهدای تبریز، صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۰)

⁶⁵ در اواخر جزوه «الفبای انقلاب» (تیر - مرداد ۱۳۵۷) به این امر پرداخته است.

⁶⁶ در جزوات از کارتر تا تبریز، رفرم یا انقلاب، الفبای مبارزه، امپریالیسم چیست؟ و نیز الفبای انقلاب.

⁶⁷ مسئله اصلی.

⁶⁸ یقینی.

نظر انتقادی شما و یا هر کس دیگر را من خود ضمیمه کتاب و یا مستقلاً چاپ و نشر کنم. حالی که نظر توقینی بر خلاف «بَشْرُ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^{۶۹} و در حکم نخوانید، نبینید، نشنوید، کور شوید، کر شوید، [او] خر شوید است، و ثالثاً شما مگر قبلاً دست‌نویس آن را بیش از چهل روز نداشته و ندیده و حتی نامه به ناشر کتاب صبرتان^{۷۰} (حمید اسلامی، انتشارات غدیر) ننوشتید، که کتابی مفید و پرمصرف خواهد بود، و از ۵۰۰۰ به بالا تیراژ بزن و ... اینک چطور این‌گونه موضع می‌گیرید؟! هنوز که یک سال بیشتر از زمان نامه نگذشته است؟! آیا این جز می‌تواند معلول تشدید اختلافات دیگر نظرهاتان باشد که لایَجْرَمَنَّكُمْ^{۷۱} تقبیحش بکند؟! آیا این «أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَخَيْبَرِيَّةً وَحَنِينِيَّةً»^{۷۲} را تداعی نمی‌کند؟!

و ... می‌گفتند من آنجا خوب نگاهش نکرده‌ام و اینک لازم است از نو نگاهش کنیم و حتی یک‌بار که در یک جمعی بحث مطرح شد گفتند من اینک اصل این کتاب برایم مشکوک تلقی می‌شود و آلاً چطور به این زودی اجازه‌ی چاپش را دادند!!! که من گفتم خوب بحمدالله دیدتان تکامل پیدا می‌کند (گرچه 'تکامل' را قبول ندارید و یکی از دعوایهاتان بر سر واژه‌ی 'تکامل' است که من در کتاب آورده‌ام)، لکن برای این که بهتر خاطر جمع شوید که دست ساواک در کار کتاب بوده است با آقای دکتر [محمدجواد] باهنر تماس بگیرید که شماره ثبت^{۷۳} و همه چیزش در دست ایشان و اجازه‌اش نیز به لطف ایشان، البته با پارتی‌بازی، صادر گردیده است، و نکند که ایشان ساواکی باشند و من ندانم [!]. در هر حال پس از بگومگوهای زیادی، من با گرفتن تضمین این که در جهت نقد کار قرار بگیرند و نه نفی آن، قرار گذاشتیم که کتاب را از نو نگاه کند و نقطه‌نظرهای خود را مشخص کند، تا روی آن‌ها با هم بحث کنیم و به اصلاحی برسیم. ...

بر این مبنا مقداری را که پس از چندی نگاه کرده و مشخص ساخته بود (تا حدود ۱۲۰ صفحه) با هم - که در یک جلسه‌اش (باغ [ظ رجب‌علی] رضازاده) [امیر] مجد و هادی‌شان [سید هادی خامنه‌ای] هم بود - مورد بحث قرار داده و بعضی موارد را (که واقعاً جز بهانه نبود مثل این که این جا لااقل یک پرائتز بگذار تا مشخص شود که هر یک از دو ترجمه - ترجمه‌ی آیه قسط - به احتمال هر یک از دو وجه «با»ی بالقسط است،^{۷۴} و یا این جا ترجمه خیلی باز است باید عوض شود، و یا این جا 'تکامل' را بردار، 'تعالی' را بگذار و ... که کتابی را که این‌ها را در حواشی آن نوشته‌ام شاید داشته باشم)^{۷۵} با اینکه نیش می‌زدم و می‌گفتم این‌ها کجا، و دلایل انحرافی بودن کتاب کجا؟

⁶⁹ بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند. (زمر: ۱۸-۱۷)

⁷⁰ سید علی خامنه‌ای، گفتاری در باب صبر، تهران: انتشارات غدیر، ۱۳۵۴، ۱۰۸ صفحه.

⁷¹ دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشانند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. (مائده: ۸)

⁷² «پس به دل‌هایشان کینه سپرد، کینه جنگ بدر و جنگ خیبر و حنین و غیر آن‌ها را، پس دشمنی او را در نهاد خود جا دادند.» دعای ندبه (إقبال الأعمال، سید ابن طاووس).

⁷³ «[شماره] ثبت ۱۴۲۹ کتابخانه ملی [مورخ] ۱۲ دی ۲۵۳۵ [۱۳۵۵].»

⁷⁴ ترجمه آیه: «و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم، تا مردمان به پی‌ریزی بنیان عدالت قیام کنند و بر سکوی اوج‌خیز و جهش‌آفرین آن پا گیرند.» وی «خرگاه عدالت اجتماعی (قسط) مورد بحث در آیه را منظور غایی و هدف نهایی و نتیجه مورد نظر از دین و دینداری و ارسال

رسل و انزال کتب» معرفی می‌کند. (آشوری، توحید، ویرایش اول، ص ۱۵-۱۲، ویرایش دوم، ص ۱۳-۱۰)

⁷⁵ علی‌رغم تفحص فراوان تا کنون به این نسخه توحید، در صورت وجود، دسترسی حاصل نشده است.

(حالی که شما خود می‌دانید که اخصّ بودن دلیل از مدّعا یعنی چه) در عین حال چون می‌دیدم چیزی نیست، قبول می‌کردم که در چاپ بعد اصلاح شود. بعضی موارد را نیز که می‌دیدم رسوا و مرموزانه و غیراسلامی و از مقوله‌ی بگو الف است تا پشتش ب بیاید و ... به‌عهده‌ی خودش می‌گذاشتم که این‌ها را حاضر م‌به‌نام خودت و به‌نام هر دیگری هم که بخواهی، به‌صورت نقد، وقتی تنظیمش کردی ضمیمه کنم.

بخش اعظم کتاب [توحید] هنوز مانده بود^{۷۶} که برای من مسافرتی پیش آمد. در بازگشت، عبوری چند شبی سبزوار بودم. یکی از روحانیون آنجا که قبلاً با ما شده بود ([حسین] شهرستانی) [۱۳۸۹-۱۳۱۲] این بار به‌حالتی تقریباً ناراحت و نگران پیدایش شد که فلانی تو [آشوری] مدّت‌ها بما نارو می‌زدی و ما را به زحمت «هَبَاءٌ مَّنْثُوراً»^{۷۷} داشتی: من مدّت‌ها از این کتاب [توحید] نسخه می‌نوشتم، منبر می‌رفتم، جلسه داشتم درس می‌دادم و ... و اینک معلوم شده که ما (پدر نفهمی بسوزد!) «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»^{۷۸} شده‌ایم و ... پس از گفتگوها معلوم شد که در این فاصله ایشان مشهد می‌روند و با آقای خامنه‌ای برخورد می‌کنند و اوشان [خامنه‌ای] چنان نظری می‌دهند که ایشان چنین نتیجه‌ای می‌گیرند!! من چندشم گرفت که عجب!! ایشان و باز هم این‌گونه نظری!! ما که با هم قرار دیگری داشتیم!! نقد و نه نفی (آن‌هم نفی کلی) ای پدر دغل بسوزد!!

و خلاصه قرار شد ایشان [حسین شهرستانی] بیایند مشهد با هم می‌رویم پیش قاضی. پس از چند روزی ایشان [شهرستانی] با چند تا از دوستان مشترک سبزوار (آقا محمد قصاب، محرابی و [ظ غلام‌حسین] ابراهیمی مشهد) آمدند و همه‌مان پیش اوشان [خامنه‌ای] رفتیم و قضیه مطرح شد که ایشان [خامنه‌ای] گیر کردند، چون از یک طرف ما با هم قرار گذاشته بودیم که نقد باشد و نفی نه، و از طرف دیگر جوهرشان را به‌ایشان زده بودند. لذا به‌مصدق «قافیه که تنگ آید آخوند به‌جفنگ آید»^{۷۹} [!] با ناراحتی‌ئی محسوس گفتند تو هم مقصری، خزعلی هم مقصر است، نه تو به حرف [گوش] می‌کنی و نه او («إِتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا [مَنْ دُونَ اللَّهِ]»^{۷۹} را دوست داشت). می‌گفتم عجب! من از شما قرار و سؤال می‌کنم و شما خزعلی را پیش می‌کشی و تقلید کورکورانه می‌خواهی؟

این‌جا ایشان بطفره‌ی^{۸۰} دیگر پناه بردند که تو از من استفاده نکرده‌ای؟! ... من فکر کردم از این طفره^{۸۱} چه نتیجه‌ای می‌خواهد؟! چون بر فرض من استفاده هم کرده باشم، این اولاً چه دلیلی بر حقاّیت و حاکمیت او است؟! ثانیاً اصولاً طرح چنین مطلبی یک کار غیراخلاقی و غیراسلامی است. ثالثاً اگر مراد از این استفاده معنائی باشد که مرا ملزم کند که حرف‌شنوی از او داشته باشم از اساس دروغ است، و طبعاً بندبازی برای شکستن حریف در

⁷⁶ انتقادات خامنه‌ای از صفحه ۱۲۰ کتاب توحید به بعد هنوز باقی مانده بود.

⁷⁷ وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (فرقان: ۲۳) و ما به سراغ اعمالی که انجام داده‌اند می‌رویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم.

⁷⁸ هم دنیا را از دست داده‌اند. (حج: ۱۱)

⁷⁹ (آن‌ها [اهل کتاب]) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند. (توبه: ۳۱)

⁸⁰ در اصل: «طفری».

⁸¹ در اصل: «طفر».

چشم حاضران و این‌ها مطالبی نیست که بتوان گفت، خود ایشان نمی‌فهمد چون آن مقدار دید بود اگر دین بود... این بود که من گفتم اگر برای تحقیر می‌گوئی، که من از سگ هم استفاده می‌کنم و آن را حقارت - بجای تجربه - نمی‌دانم، و اگر برای نتیجه‌ی دیگری است بازش کن که من نمی‌فهمم. اینجا دیگر برافروخته و عصبانی گشت، و حالتی گرفت که خودبخود نقطه‌ی پایان بحث بود.

[دوره‌ی جدائی]

در عین حال من به‌هنگام حرکت پرسیدم راجع به قرار قبل‌مان چه می‌گوئید؟ که با آمیزه‌ای از کار چشم و سر و ابرو و زبان «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ»^{۸۲} گفت: ...^{۸۳} سر را تکان‌هائی داد. که در جلسه‌ی عروسی یکی از دوستان مشترک طلبه، با برخورد ویژه‌ای تفسیرش کرد و سپس نیز دعوا را سر بازار آورد، و این آغاز دوره‌ی سوم بود. از این به‌بعد نه‌تنها تحریم [کتاب] توحید قطعی شد، که حتی ایشان [خامنه‌ای] نوارهای مرا نیز تحریم کردند که در این زمینه یادم است نوارهای ماه رمضان آبادان مرا در مشهد فرموده بودند تکثیر نشود، صلاح نیست، و حتی نوارهای هادی^{۸۴} غفاری را نیز که در آن زمان در چنین صراطی و معترض بر زندگی اشرافی بود و مثلاً بنام خدای احمد، بنام خدای مهدی، بنام خدای رضا و ... شروع می‌شد نفی می‌کرد و می‌گفت این‌ها همه نسخه بدل‌های همان حرف‌های فلانی [آشوری] است. (چون می‌دانست هم‌دیگر را می‌بینیم).^{۸۵}

موضع ایشان، که دیگر بازاریش کرده بودند در جاهای دیگر نیز به‌خصوص قم و تهران تأثیر قطعی داشت، تا آنجا که ناشر کتاب [انتشارات غدیر] و به‌خصوص پدر وی [حمید اسلامی]، شیخ عباس‌علی اسلامی [۱۳۶۴-۱۲۸۱] را تحت فشار قرار دادند که ایشان از من خواست به تهران بیایم، و این شتری را که سر راه اسلام خوابانیده‌ام، بلند کنم. بر این مبنا بود که ایشان [عباس‌علی اسلامی] و فرزندشان [حمید اسلامی] ما را خدمت آقای [محمدتقی] فلسفی [۱۲۸۷-۱۳۷۷]، که از طرف آقایان^{۸۶} تعیین شده بودند بردند، و در آنجا ایشان [فلسفی] نصایحی فرمودند، از جمله این که در زمینه‌ی آیه‌ی «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^{۸۷} باید توجه داشت که اگر کسی زحمتی کشید و توانست خانه‌ای اضافی مثلاً به یک تومان بخرد و اجاره دهد این نیز نتیجه‌ی سعی او است و ...^{۸۸}

و سرانجام هم پس از جار و جنجال‌های زیادی (چون حضار اهل علم زیاد بودند) صلاح دیدند که من با آقایان [مرتضی] مطهری و محمدتقی جعفری [۱۳۷۷-۱۳۰۲] و سید جواد هشتروندی [۱۳۷۲-۱۳۱۵] که خود ایشان پیشنهاد میزبانی داد و پذیرفته شد جلساتی بنشینم، و بالأخره این مشکل دنیای اسلام حلّ شود که آن‌هم شاید

⁸² اینک زمان جدایی من و تو فرا رسیده است. (کهف ۷۸)

⁸³ در متن اصلی سه فلش مایل به سمت پائین رسم شده است.

⁸⁴ در اصل «عادی».

⁸⁵ هادی غفاری در کتاب خاطراتش به این قضیه اشاره نکرده است. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین هادی غفاری، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.

⁸⁶ در اصل «آقایون».

⁸⁷ و این که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست. (نجم: ۳۹)

⁸⁸ به این دیدار در کتاب خاطرات فلسفی اشاره نشده است: خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.

به فضل دوستی آقای خ [خامنه‌ای] سری نگرفت^{۸۹} و هر چه آقای هشترودی - که متصدی دعوت آقایان مطهری و جعفری بود - کرد ما جلسه‌ای ندیدیم، تا پس از چند بار امروز و فردا طوماری - که شاید آن را داشته باشم^{۹۰} - فرستادند که اشکالات ماها به این جاهاست بی آن که این «ماها» و یا خود اشکال‌ها را مشخص کنند و یا راه حل آن‌ها - جز حذف - را نشان دهند. و در جواب این سؤال که چرا بالأخره باز قرار به هم خورد شنیده شد که گفته‌اند بزرگ می‌شود.

اینک دیگر تقریباً تابستان سال ۵۶ است، که پس از آن دیگر تماس نیست و چیز کمتری از ایشان (خ) [خامنه‌ای] می‌دانم جز اینکه یکی از دوستان هنوز مشترک یک‌بار به ایشان می‌گوید این جدائی خوب نیست. بیائید صحبت کنید شاید اصلاح شود و یا لااقلّ مطلب برای ما، مانند جریان آقای [سید جعفر] سیدان،^{۹۱} روشن گردد، که ایشان می‌گویند فایده‌ای ندارد؛ و یک‌بار دیگر نیز هنگام تبعید ایشان^{۹۲} چند تا از همان دوستان هنوز مشترک پیش من آمدند که خوب شما بیائید بعنوان دیدار از تبعیدی شاید به هم برسید، که من حرف‌هایم را گفتم، که با این حرف‌ها می‌آیم، و ظاهراً در تماس با ایشان سری نگرفته بود.^{۹۳}

نزدیکی‌های [پیروزی] انقلاب که من به برنامه‌ای در دبیرستان دکتر شریعتی مشهد قول داده بودم، در دومین جلسه‌اش چندتائی به سرپرستی آقای [عبدالحمید] دیالمه [۱۳۶۰-۱۳۳۳]، ظاهراً به بهانه‌ی بحث، لکن با چاقو و چشم‌غره و امثال آن حضور به هم رسانیدند و به دنبال آن نیز ایشان (خ) [خامنه‌ای] سرپرست جلسه (داودپور) را احضار می‌کند و با آنچه خود می‌دانسته و می‌توانسته ملزم به تعطیل برنامه می‌کند و برای جلسه‌ی سوم خود گوینده‌ای می‌فرستد که اصل برنامه تعطیل نشود که شد.

در تربت [حیدریه] نیز که برنامه‌ای گذاشته بودند ایشان به روحانیت آنجا (در حالی که قبلاً با هم کار و خیار بودند، چون بزرگشان - [عبدالله] امامی [تربتی] - یا ساکت و یا شاهی بود) تلفن فدایت شوم می‌زند که از قرار معلوم برای فلانی آنجا برنامه‌ای گذاشته شده شما تعطیلش کنید که صلاح نیست. وقتی می‌رفتم دیدم آنجا کلنجار است و سرپرست برنامه (منوچهر] جهانی) می‌گوید این‌ها چند روز است به ما یورش می‌آورند که باید برنامه را به هم بزیند، از بالا تلفن زده‌اند که صلاح نیست فلانی صحبت کند. پرسیدم بالا یعنی کی؟ گفتند خامنه‌ای! گفتم کی گفته او بالا است و دیگری پائین؟ گفتند بیائید خودتان با خود ایشان صحبت کنید.

تلفن را که گرفتیم، آقای خامنه‌ای اول مقداری ملایم صحبت کردند، که گوینده هست، چه داعی دارید ایشان

⁸⁹ توجهی نکرد.

⁹⁰ متأسفانه این طومار همانند آن نسخه توحید تا کنون، علی‌رغم تفحص فراوان، پیدا نشده است.

⁹¹ سید جعفر سیدان همانند دیگر روحانیون سنتی و تفکیکی مشهد در میان مردم متنفذ بود، و نظر مساعدی نسبت به انقلاب نداشت. احتمالاً روحانیون انقلابی در جلسه‌ای موفق می‌شوند رفع سوء تفاهم وی بکنند و او اگرچه انقلابی نمی‌شود، اما از آن به بعد نظر منفی نیز به انقلاب و انقلابی‌ها ابراز نمی‌کند. آشوری می‌خواهد بگوید چه اشکالی دارد که خامنه‌ای نیز در جلسه مشابهی با حضور وی شرکت کند تا بعد شنیدن توضیحات آشوری از او نیز نسبت به آشوری رفع سوء تفاهم شود.

⁹² خامنه‌ای از آذر ۱۳۵۶ به سه سال تبعید محکوم می‌شود. تا ۲۳ مرداد ۱۳۵۷ در ایرانشهر و از ۲۳ مرداد تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۷ در جیرفت تبعید بوده است.

⁹³ توجهی نکرده بود.

باشد؟ گفتیم: عیبش چیست بگذارید ایشان را هم بشنویم. گفتند: آخر حرف‌هایش انحرافی است. گفتم بالأخره ما هم جمعی معلم و دبیر و این‌هائیم، همچین کله‌مان کدو نیست که زود منحرف شویم و او بگو ما بگو، تا بالأخره عصبانی شد، و گفت آقا! برو آن صفحه‌ی نمی‌دانم^{۹۴} ۵۶ «الفبای انقلاب»ش را بخوان^{۹۵} تا بفهمی! گفتم: خوب این که عصبانیت ندارد، شما که دستور می‌دهید نوشته‌اش را ببینیم، اجازه دهید حرف‌هایش را هم بشنویم. چطور از آن^{۹۶} منحرف نمی‌شویم و از این می‌شویم؟! که بالأخره گوشی [تلفن] را تقی زد و رفت. آخرهای دومین شب اجرای برنامه بود که دیدم میزبان (امنوچهر [جهانی]) وحشت‌زده آمده که این آخوندها گفته‌اند بروید خانه‌ی فلانی (امنوچهر [جهانی]) را آتش بزنید و از این طرف هم بچه‌ها اسلحه کشیده‌اند (آن‌زمان شهربانی [ترت حیدریه] را گرفته بودند^{۹۷} و داشتند) که ما هم می‌رویم هر کاری از دستمان برآید می‌کنیم و همین‌جور نگرانی است و ... که بعد فردایش معلوم شد آقای [عباس واعظ] طبسی تلفن زده به ترت [حیدریه] که حالا که به آنجاها رسیده شما کوتاه بیائید این چند جلسه چیزی نیست.

البته آقای خ [خامنه‌ای] در دیدار ما که بعد از جریان کیهان و زندان [اردیبهشت ۱۳۵۸]^{۹۸} با ایشان داشتم، جریان ترت [حیدریه] را توجیه می‌کردند که این بلاگردانی به‌نفع تو بوده چون وقتی آن «الفبای انقلاب» منتشر شد، چون در آن به امام [خمینی] بی‌اعتنائی کرده‌ای،^{۹۹} ریختند خانه‌ی من که تکلیف این چیست؟ ما می‌رویم

^{۹۴} در اصل: «اون صفحه‌ی نمی‌دونم»

^{۹۵} «بزرگترین موفقیت دشمن گاهی این است که بتواند کاری بکند که در رأس جنبش مخالفان انسان‌های بی‌صلاحیت قرار بگیرند، ... و غالباً هم دستگاه در این زمینه کار می‌کند، و همین امروز هم بعضی‌ها معتقدند که خیلی از این جریان‌ها را دستگاه خیلی آگاهانه و با یک حساب دقیق و عمیق به‌وجود آورده است، مثلاً می‌گویند چه آزاری داشت دستگاه که بدون هیچ مناسبتی بیاید آن اعلامیه را در روزنامه بنویسد. یادتان هست که مقاله‌ای [با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم مستعار احمد رشیدی] در روزنامه [اطلاعات مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶] علیه آیت‌الله [سید روح‌الله] خمینی نوشتند که هیچ مناسبت نداشت. چرا این کار را کردند؟ بعضی‌ها معتقدند که خودشان [رژیم پهلوی] می‌خواستند این جریان را به‌وجود بیاورند، تا در پرتو این جریان که در نظر عوام بی‌ثوری و در نظر چشم‌های بی‌سلاح چشمگیر است، موجب شود آن حرکت‌های جنیانه (چریکی) تحت‌الشعاع قرار بگیرد، و کم کم منزوی شوند و خاموش گردند، یعنی می‌خواستند کاری بکنند که یک جریان خاص با رهبری افرادی بی‌صلاحیت به‌وجود آید تا این جریان چشمگیر مردم را از آن جریان اصلی منحرف کند و اگر این را در نظر داشته باشند چنین کاری می‌تواند بعداً موفقیت‌آمیز باشد.» (آشوری، جزوه «الفبای انقلاب»، ص ۵۶)

^{۹۶} در اصل «اون».

^{۹۷} نهم دی ۱۳۵۷ روز سقوط شهربانی ترت حیدریه بوده است.

^{۹۸} بعد از ترور سرلشکر محمدولی قرنی، روزنامه کیهان مورخ ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ «آشوری نویسنده کتاب توحید را از اعضای برجسته گروه فرقان» معرفی کرد. کیهان روز بعد تکذیبیه آشوری را منتشر کرد: «آشوری: من عضو فرقان نیستم». «پس از شهادت استاد [مرتضی مطهری] توسط فرقان، آشوری که برای تقدیم اعلام جرمش علیه روزنامه کیهان به کمیته مرکزی انقلاب در میدان بهارستان رفته بود، بلافاصله بعد از شناسایی به جرم عضویت در گروه فرقان دستگیر شد! اما پس از مدتی بازجویی آزاد گردید.» (محمدحسن روزی‌طلب، ترکیب التقاط و ترور: بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۸۸) ملاقات آشوری و خامنه‌ای بعد از آزادی از این بازداشت صورت گرفته است. تفصیل آن در قسمت پنجم این سلسله مقالات خواهد آمد.

^{۹۹} در این جزوه (و دیگر جزوه‌های سیاسی آشوری که همگی بین اسفند ۱۳۵۶ تا دی ۱۳۵۷ نوشته شده است) آشوری صاحبان صلاحیت رهبری انقلاب را مطلع از علم و تجربه مبارزه، و عامل به مشی مسلحانه چریکی توده‌ای و مشخصاً سازمان چریکی مجاهدین خلق (و البته فدائیان خلق) می‌داند. به نظر وی، روحانیت به‌جای فتوا صادر کردن می‌تواند خدمات پشت‌جبهه انقلاب (از قبیل برانگیختن شور مذهبی و نه

و او [آشوری] را می‌کشیم و ... من گفتم: نه! این حکمش نیست، گفتند اگر باشد باز هم ممکن است از این کارها بکند. من گفتم اینش به‌عهده‌ی من که نگذارم، و بر این مبنا بود، که من به تربت [حیدریه] تلفن زدیم که صلاح نیست، تا برای این‌ها نیز جوابی داشته باشم، که من گفتم: عجب! پس «این‌ها» از آیه‌ی «بَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^{۱۰۰} و امثال آن که مبشر آزادی‌اندیشه و بیان و قلم‌اند بالاترند و شما از آنان (که نمی‌دانم کی هستند) تبعیت می‌کنی؟!

ضمناً در این دیدار فهمیدم که با خان‌های بلوچستان - که بعضی حتی وکیل هم بوده‌اند - اُخ است،^{۱۰۱} چون از طرف آنان یک شیخی آمده بود و چون مرا نمی‌شناخت تعریف و تمجیدها و چاخان‌های آن‌ها از خامنه‌ای را می‌گفت، و هر چه ایشان [خامنه‌ای] می‌خواست با چشم و ابرو نامحرمی مرا بفهماند دو ربالی او نمی‌افتاد، و ناگزیر از وی نیز تعریف و تمجید متقابل می‌طلبید، و ایشان نیز ناگزیر کم و بیش مجبور می‌شد که بگویند و تعریف کند، که بله آدم‌های باصفای چنین و چنانی هستند و ... که من هم وقتی دیدم می‌خواهند به‌شاخه‌ی دیگری بروند پارازیتی سر می‌دادم که آیا نوع کار و شکل زندگی و ثروت و زد و بند و امثال این‌ها را هم جزو معیارهای خوبی [او] بدی می‌شمیرید یا نه [؟] که فوراً به‌طرفه رفت و زد به چاک، که ای بابا بنده‌ی خدا اسمش خان است، اما آن قدر لات است که حتی خرجی‌اش را نیز دیگران تأمین می‌کنند؛ که من نیز به‌طنز گفتم خرجی همه‌ی مفت‌خوران را دیگران (یعنی زحمت‌کشان) تأمین می‌کنند، و من اصلاً بحث سر مصداق نداشتم. بحث سر معیار داشتم که حرف را عوض کرد، و بالأخره به‌طرف خر فهم کرد، که یارو [آشوری] اجنبی است. ...
والسلام.^{۱۰۲}

جمع بندی بخش سوم

آشوری در پنج جزوه «از کارتر تا تبریز»، «رفرم یا انقلاب»، «الفبای مبارزه»، «امپریالیسم چیست؟» و «الفبای انقلاب» (اسفند ۱۳۵۶ - دی ۱۳۵۷) مصداق بارز «مارکسیست اسلامی»، و از هواداران علنی مجاهدین خلق است، آن‌ها را واجد صلاحیت رهبری انقلاب دانسته، و در ترویج آن‌ها می‌کوشد. در مکتب «اصالت مبارزه»، همکاری با فدائیان خلق را فریضه انقلابی می‌داند.

به‌نظر آشوری «الغای مالکیت خصوصی» یعنی بازگشت به مالکیت مطلقه‌ی خداوند و انتقال مالکیت از فرد به جامعه قدم اول در راه تحقق «جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی نوین توحیدی» است.

در رساله «من و آقای «خ» - روایت آشوری» که برای نخستین بار متن کامل آن منتشر می‌شود، روایت آشوری با روایت خامنه‌ای نقاط مشترک و البته نقاط اختلافی دارد.

آشوری بعد از مهر ۱۳۵۴ هم‌چنان مارکسیسم را «علم مبارزه» می‌دانسته، و قائل به «ضرورت مبارزه مسلحانه

شناخت تئوریک و انقلابی) به‌عهده داشته باشد، اما صلاحیت رهبری انقلاب را ندارد. فقدان صلاحیت آقای خمینی برای رهبری انقلاب مطابق موازین ارائه شده توسط آشوری غیرقابل انکار است.

¹⁰⁰ بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند. (زمر: ۱۸-۱۷)

¹⁰¹ اُخ (به ضم همزه) بودن: اُخت بودن، صمیمی بودن.

¹⁰² به نظر می‌رسد نویسنده دیگر فرصت ادامه نداشته است. والسلام با قلم مشکی (متن اصلی با قلم آبی) در زمانی دیگر نوشته است.

توده‌ای» به‌عنوان «تنها راه مبارزه با امپریالیسم، استثمار، استبداد و ارتجاع» بوده، لذا «نقد ماتریالیسم فلسفی» که از آن به «ردّ مارکسیسم» تعبیر می‌کرده را «کاری انحرافی» تعبیر می‌کرده است. خامنه‌ای مطمئناً پیش‌نویس کتاب توحید را قبل از انتشار «تورق» کرده، در کتاب و نویسنده «انحرافی اساسی» ندیده بود. وی در آن زمان افکاری مشابه آشوری داشته است. چرا بعد از برخاستن موج مخالفت با کتاب منتشر شده، به‌تدریج عقب‌نشینی کرد و اعلام نکرد این - حداقل در خطوط اساسی - افکار خود اوست؟! خامنه‌ای تأکید دارد که «کتاب توحید آشوری شرح «جزوه توحید» اوست، و متن جزوه وی در کتاب توحید آشوری با گیومه مشخص شده است.» این احتمال که آشوری اصل سوژه کتاب خود را از خامنه‌ای گرفته باشد، قوی است.

آشوری در رساله خود درباره این ادعای مهم خامنه‌ای - متهم کردن او به «سرقت علمی» از خود در کتاب توحید - سکوت کرده است و تنها در یک پاراگراف کوتاه به‌شدت به‌این پرسش خامنه‌ای «آیا تو از من استفاده نکرده‌ای؟!» تاخته است. شواهد موجود به‌نفع خامنه‌ای است.

آشوری اخلاقاً و شرعاً موظف بوده در مقدمه کتابش متذکر شود که ایده اصلی کتابش را از صاحب «جزوه توحید» یا صاحب جلسات تفسیری «خطوط کلی اندیشه اسلامی در قرآن» اخذ کرده، یا تذکر دهد علی‌رغم این‌که من برخی نکات را از جزوه یا تفسیر خامنه‌ای استفاده کرده‌ام، اما اکثر مطالب کتاب کار خودم است.

خامنه‌ای کتاب توحید آشوری را «شرح بیرون از متن» جزوه توحید خود معرفی کرده است. این ادعا زمانی قابل تأیید است که خامنه‌ای «جزوه توحید» خود را منتشر کند. خردمند برای «شرح بیرون از متن» تأییدیه به ناشر نمی‌نویسد!

۲۸ شهریور ۱۴۰۳ (چهل و سومین سالروز اعدام حبیب‌الله آشوری)

بخش چهارم: توحید آشوری در بوته نقد (بزودی)



kadivar.com

<https://kadivar.com/21497/>

kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.